

Pemsa O. 75

9

1

R
Opale

No 12

1/1-
p. 6.50

2

9

3



اومست کو که هست دکار

اوسکار مدد کند بهر کار

پاس محمد بی خاکی را که از هر ذره واحد هویدا
درین تصویر عالم رهنمونه رنگ مختلف پنهان پیدا
بهر رنگی که خواهد چاد شود در نه قدر او از جامه بالا
جهان آمیزه دار و مقابل تکس حسن خج و در عشق زیبا

خداوندی

خداوندی که عالم منظر او ظهور نور او پائین و بالا
جمال و کمال از او کونیة پر تو نور جمال با کمال او تصویر
رهنمونه جلایا جلایا جلایا جلایا جلایا جلایا جلایا جلایا
خواصیت همه را برده و پندار زنده در عالم تصویر میانی نقاش
ابتدای هر صحیفه و عنوان بنام نامی شری مبارک بگوید
که خالق کون مکان و مختراع و موجد زمین و زمان
می نمایم داشته انگ نسکا رسکیم بذات ذاتی شری
بهاگیش حساب که موکل بران جمیع و حیات انفس
آفاتی است نسکا رسکیم بماتا سره سوتی بهکوتی بهکوتی
یعنی قدرت کامله شری پریشتر حساب که سخن بر زبان
آفریننده است و هر چهار بید جمیع علوم و پوران
و شتر ذکر جمیع است نسکا رسکیم به پرده کوری

یعنی مرشد کامل که تعلیم علم کنیان یعنی توحید و معرفت که باعث کمال
 و رستگاری و حاصل جنم یعنی زندگانی است نموده و شری کردن
 و ارجح دیوار که نزد این در او تامل جوده کرده بود باشد انگ
 میکنم و دیده دین منشی حری را که کل سر سبد کستان بر آشتی
 از کمال آینه کنیان از میان دریای عمان شری هما بار تبه حری
 بر آورده است این خلاصه اسرار شری به کمال گیتا حری منتخب
 و در شری داده و بر همین خجسته لی سخی بر آرا
 بیان نموده همین همین شری حدیقه مینو ساس شری دیده
 بر به به کمال آینه شناس بی رنگ و یو سوامی شکی دیو جنین بخشی
 خواص و عوام عالم مخصوص خطبه تم ساخته که سر سطر و منور
 مکر و لبریز جواهر و در است و را دایم مینومان و در جی زبان
 حمد و نه تیکایینی شرح گیتا حری کرده است و بعد از آن پنجاه و دو

بسم الله

رکبیشتر آن صاحب استعداد بیان نموده اند و معروف بخر شدن
 که قسمی که تفسیر این خلاصه الاسرار باستی گردانیم نمود
 بر این صرف قایل شدند و گفتند **شک**

کیتا حری کا اتمه شری کرشنا **ماتا جانی پتا کون**

شاسترهای بسیار درین زبده العلوم از کنیان و لوک و درم و کمال
 بسیار و ساکنه و میماسا و نیای شاستر و غیره چهارده و دو
 از هر مقوله از منتر و منتر و منتر و منقول و منقول و شهود و وجود
 و سیر و سلوک و شریعت و طریقت و حقیقت و فطرت و جبروت
 و ملکوت و ناسوت و لاهوت و آداب و رهبان و آشرم و پادشاه
 و راجا و مومنان و پادشاه و شری و شری و شری و مراتب پادشاه
 و غیره ذلک موم و مسطور است و مجموع اشوک نایش مفهصد
 به چهل و یک است مطابق این اشوک **شک**

ای ارجن دیو
این را کیان
می توان گفت
که شایسته
که غم خورنی نیست
غم مخور

یعنی همه درم های ظاهری جدی گذاشته مسکه پریم آتیام
بشوق دل یعنی از بهنگ صادق لین یعنی سخن بشو این بجای

شوک

ایم تام سروده پایجو نوک شایام ماشوچی

یت یکلکم

که من از همه عصیان شما را مبرا و مبرا کردم این بجای

یعنی میخ زده جانه تن جان پر و رست

نی غم چندتی شترانی نی غم دهرت پاوگم

یت کشایام نه

یعنی یقین بدان که آقا یعنی روح الطاف هیچ سلاحی نمی تواند
برید و هیچ آتشی نمی تواند خست و این بجای نیاس

پنهانیم کلیدیت آو نه شوشت مار تهم

ایت ترزنی بیام نه

و هیچ آبی تر و صاف و آلوده تواند کرد و هیچ بادی خشک
ن تواند ساخت این بجای کشت سبایت

این چنین منتر بار بار بخضر و بنصر و وسطی و سبابه و صبح یعنی
پنج انگشت و پشت و کف دست باید نشانید که این زبان
سمک ته که نیاس می کنید و شکست نیاس یعنی شش جاکه
هر دو یعنی منتر و ما و ای جان و دل و برفق و کامل و سر
بر و بر هر دو گوش و بر هر دو چشم مختصر که بر جمیع اعضا
تا بر همان منتر باید گذشت که این را شکست نیاس گفته اند
روانش این است

که احضار دیوتاها در جای پاک مکان پاکیزه موعظ و منور
حضور قلب مقرر است بنا بران منتر پوجا و پات اول است
جان و جانه و حیدار درون و برون بر شمع آب و بخواندن منتر و

بازد افتن پویشنی انکشتی کاه و رب و بعد ای چوگی د
 و پا و حرکات که است آتای خود را حاضر و بیدار میسازند
 و از انکار غیر ذلک فارغ و در فکر حضور آتما حاضر میسازند
 معنی انگ نیاس و ک نیاس همین است بعد از ان پرانا یا که
 از ان مهتا و هزار رک و ر و ن پویشنی پاک میسازند و بعد از

د بیان پرده آتماست

آدم بر اصل مطلب که شری کشته مهاراج با جری پویشنی

اشچید و می دایوی یا مکشید و شوشه ایوی

یت در پیام نم

نیزه سر و کتس شانوا رجهه لوم سنا تنه

یت ایمان کابیا نم
 بستی یا رتهه ریعی یا است شوشه سهر

یت کشته کابیا نم

مانا ویدان دیوانی | مانا ویدان دیوانی

یت کر تکه کر پشته بیا نم یت کر تکه

که آتما بریدنی و سوختنی و ترک و نی و خشک شدنی نیست همیشه
 هست و بهم جا حیث است و بر یک قرار است و قدیم است رفتنی
 نیست به بین ای ارجن دیور و پ های ستون مرا بعد
 و بهزار رنگ و با حله های کوناگون و با به و قلمون چنین سخن و

مانا مانا مانا ویدان باید کرد و نی بکار برای

انکشتی است

نی غم چندنی شترانی | نی غم دهبهت یاد که

یت هر دیای نم

نه چیم کید نیست الو نه شوشه یت مار ته

یت شری سنا

ایچمیدوی ند اهیوی
مکلید و شوشه ایوچی

میت شخنی اوشت

زیت سرده گشت تهاو
پرچه کویم سنا

میت کو چای بوم

پشی پشته ریچانی
شت شوشه شستر

میت نیترا بیام او

نانه و دان دیوانی
نانه و رنا کتی نیچیه

میت استرایفت

میت هر دیا و نیا

هانه شری کرشنه پرست ارتهی زلی و نی یوگه اشته ویا

شلوک پارتهای پرتی ویا کوگام
مارانی نه سویم هانه

داسی نه گشتی تام پرانه منی
مدی هها بارتهی هانه

آدیتا مرت و شرم بهگوتی
مشت و شا ویا مینی

سنبعا سنا و دم بهگوت
گیتی بو ویا شرم

یعنی ای شری بهگوت گیتا ماما جی که شری کرشن بهاراج بن

وحی ترجمان خود بجانب ارجن دیو ارشاد فرموده ویا شستر

از میان مهابارته برآورده است که بی انتها صاحب مطهر گیتا

استی در هر شده ادبیا یعنی برده بابیان توضیح شده است

ای ماما یعنی ای مادر تو که یخچین با مہات های بی انتهای

یعنی با بزرگی های بیشمار میباشی از دل و جان تصویر نمایی

در شن تو میکنم که تو از بحر و خار دنیا می ناپاید امر اکبار

مکوشتوی ویا ویا له ویا
فلا برنده رایت پتر نیت

این تو یا بارته تیل ویا
برزالتو گیتا میه پر ویه

نسکا رسکنم بران ویا سه نیشتر جی که نزل بدست یعنی با عقل

که چشم های پرنیای او مثل برک های گل کول در آست تو که
از بها بار ته که پرا تیل بود چراغ کنیا زار روشن ساختی

پرنه پاره جاتایی	توتزه و تیریکه پانی
گنیا نه در ای کشی	گیتا سر ته دهنی نه

ای شری کشن مهاراج تو که برای بهکت های خود یعنی او
صادق مثل درخت پارتا هستی که هر چه میخوای بدهی بخشی
و چوب دستی با یوگ یعنی مدعا از آنکه متحرک نمودن کل جانداران
درید قدرت و خاتم گنیا درید قدرت و گیتا نام
امرتیه یعنی آجیات و دوشده یعنی ریزنده تویی تراشته نیک
نسکار میکنم

سروه او پرنه و کا و د	و و گدا کو پاله نندنه
پارتهو و ته سو دیریکه	و و گدا کیتا مر تم بهت

دینی

یعنی همه اینکست با مثل کالدین با هستند و دوشده آن
شری کشن مهاراج است و ارجن دیو مبنی که کوساله شیر خوا
و صاحب عقلان نیک رای چشده آن و دینی شیر
عبار است شیرین و دلشین شری گیتا حی که امرت کلان

دو و دیوه سو تم دیوم	کسه چا غیر مردوم
دیو کی پرمانندم	کشتن وندی کلان

اگر ام بخش و نوز دیده و فرزند را جا و سو دیو حی یعنی شری
کشن مهاراج که کما سر و چایر را معدوم سازنده و برای
دیو کی ماما پرمانند یعنی حست و دهنده است و کور و حی حکت
یعنی مرشد و معلم و پیر جهان است همچنین شری مهاراج را میگویند

بشده و رونه تتا زید رتهه زلا	گا نزاره نیلست پیکلا
ششی گرا به و تی کر مینه دهنی	گر نینه ویلا گو لا

اشوتقنامه و گزند کوکاو و ریو و نا و رتنی
سویز نا گیلو پانزدی کیو رکی کیوشی

بشمه پتاه و درنا چاری مثل کنایه های دریا و زید رتبه
بنزله آب دریا و راجا گانداری لبان نیله پل و راجا
مثل همچو ماهی کلان دراجا کن بجای دیلا بهتو یعنی آنکه
در سمه چهار جوجن یعنی شانزده که ده آب از کنایه بالا
ایستاده است و اشوتقا و کن بجای مکره های مهیب و راجا
و ریو و ن مانند کرب و اینچنین دریا را بکنار رسنده
تحقیق یاندان که کوره ندی نام دارد بکنار رسنده آنها
و بصل مرادنا یعنی گرداننده شری کرشن بهاراج است

پاراشتری و چه سر و زخم گیتا رتبه گندت کتم
ناما که کتا که کیسرم هر کتا سبزو و نا بو و ترم

کوی تنه شست پی و پل پی میا نم بدا
بویات بار ته پندیم کل پل پل و سینه شنی یسی

گفتار شک بار و در رنار شمره شجره و ده شری پاشترجی است
که عبارت از دیده و یاس منیر است که از دریای نزل
یعنی مصفا طبع که چشمه زانیده است زنده شری گیتا رتبه
که از سوکن یعنی بوی معطر آراسته و پیراسته است زنگارنگ
افسانه بایش بنزله کیسری یعنی خورده که در میان کل می باشد
و هری گیتا نام سورج دیوتا شکفا ننده آن و مردم سدو
سادنیک نهاد بدل رنهور سیاه که هر روز لذت شیرینی
آن بر می دارند و نوش جان میکنند از ارادت خود و بهمان
شکفته کل کول مهابارته و افغ کانت عصیان بامی کلچک
مارا برای کلیان یعنی آرام جان **شلوک**

مومک کروتی و اچالم	پنگم لنگه ایتی کرم
یت گریتم اہم وندی	پرمانند مادو

آن شری ہماراج کہ کنی رانا طمیسارو و لنگی را اڑوہ کا
مرتفع پارسیکنہ بنجش اتم خود ہمان انمکا سکیم کہ
آن پریم آنندک را اینست **شلوک**

یم برہما ورنندہ رودرہس	تثا نہ دیوستوی
دیوی ساکنہ پری کوپنڈری	گائیتیم سامکا
ویاناوس شہتہ تگتینہ مننا	کشینتیم یو گینو
ییا تم نہ و دو ستراسرگن	دیوای شسمی نہ

ذات تقدس صفاتی را کہ شری برہماجی دورنہ دیوتا یعنی موکل
آبے را جا ایند رینی یا دشا بہشت مرت نام دیوتا تیش
و نیایش سکیند بتایش ہامی سوارکی یعنی مہشتی و ازہر جہار

کہ کہ

کہ کہہ بید و بجر بید و اہرون بید و سامہ بید ہند ہمان بید
شنگی و لفظ ہامی موقع و بجا با اپنکبت یا یعنی ہزار ہای
پوشیدنی بنمرہ میسرانید و سام یعنی لہجہ ہامی خوش آوری
میچانند و در دیہان یعنی مراقبہ و استراق رقبہ و درون
و باطن و جان و دل درشن نورانی اورا ہر چند دریا
سکیند و می بینند و میجویند و با وجود آن بکنہ ذات صفات
لا انتہای او پی نمیزند جمیع دیوتا ہا و این کونہ دیوتا ہی کہ

منسکار منسکار

آغاز ادہیای اول شری بہکوت گیتا جی

در تراشروہ داجی

یعنی در شری از بنجی میسرند

در مد کہتری کو کہتری سمہ دیوتا یو یوت سوہ

نامک پانده اش چپو که کو ر و ته سنجی

و هر مه که ترینی ز رعیت و هر م کور و کمتر عبارت از جده باشد
 و بیج پانده عبارت از پنج تن ماهر اجتماع نموده لشکر کور
 که عبارت از حضرت با پانده معلوب خلق اولی است

سنجی و اچی

راجا در شیت سجان سنجی میفرماید

و در شیت تو پانده و انیکم و پیدم و رو و نوتدا

اچا پریه منیه سنگم راجا و چند مبرویت

که در سر زمین و هر م یعنی مکان متبر که کور و کمتر میجا جمع شده
 و در خواش خبک فرزندان من جماعه پانده و ان چکا میکنند
 و چگونه بعمل می آرند

پشیتام پانده پوتام اچا پریه منیه سنگم

دیام

و پیدام و رو پد پوتینه توه شیشینه و میتا

سنجی جواب کن میگوید که چون راجا در یو دن لشکر انوه
 پانده و ان را معاینه نموده در خدمت در و نه چاری ساد
 خود رفته میگوید ای استاد یعنی کوروی ما شکر دان شما در
 و غیره لشکر پانده و ان را سنجی تر شیب داده آراسته و پیرسته
 کرده است سنجی ملاحظه فرمائید

آزده شیرا معنی شاسا بهیم ارجنه سمانیدی

یکو دانو ویرا شس چی و رو پد مل همه هاشا

درین لشکر کلان کلان خبک آرمایان بهادر شل بهمین
 و ارجن دیو دیو دانو و ویرات و و رو پد راجا بهار تان

و شکیستش چیکتا کاشه راز شش و یرون

پوزت کونت بویش چی شوش چی زه پونگوه

۱۶

در شسته کیت و چکی تا ماد راجه کاشی و کاشه راجا و پور
و کونه بوج و شیوه راجه و زره پوگوا که اینها همه در سپاهان
بزرگ تر و سر کرده هستند

چون شش چپ و یکم	و ت تو و ش چپ و یکم
سودر و در ویدی یا چپ	سودر و در ویدی یا چپ

یو دهن و و کران تو هر دو سپاهی بی مانند و سودر و پنج پسر
تا ماد و رویدی اینها همه بهارتی پهلوانان جمع هستند از طرفین آن

اسماکتو و شش تپی	تان بوده و زوتی
نیکامه سنینسی	سکینا شتم تان و بی تپی

ای کور و جی از طرفت یا یعنی کور دان آهنگانی که پیش و لشکر و
غازی و شیر یک هستند فصل ششم شلوک ششم

بوان شش چپ و یکم	کریش چپ و یکم
------------------	---------------

اشوتها

اشوتها و یکم شش چپ

یکی شتا و دیگر شنه پتاه و راجا کرن و کر یا چاری و اشوتها
و سومه دت اینها همه پهلوانان هستند شلوک نهم

اینچه بپوه شش	مدا شش و یکم
تا ششتره پسرنا	سر دی یوده و ششتره

سوی اینها لشکر بسیار که برای خاطر من جان های خود را
درین گذاشته با اسلحه خوب و ادب جنگ میدهند

پریا قتم تدم سما کم	بلم شتاب رکتم
پریا قتم تدمی شام	بلم بیما ب رکتم

از نگهبان بودن شنه پتاه همچو که لشکر بایند و آن جنگ میکنند
میدانم که قدرت و توانایی دارند و از دست اینها این
کار سر انجام پذیر خواهد شد یقین دارم که لشکر من بایند و

مقابل نمی تواند شد و از عقل بعید است که درین صراط نظر کند

اینی شو چیه سر دی شو	یها باکم او کشتن
برشم ایو آب کهنشو	بو و نه سرده ایو

اینچنین گفته در یودن با صاحب تماشان مو که کارزار
 نمود که در جای می خو و نگهبانی و محافظت بشمار میکنند
 که در میان ما او معتبر و کلان و نیکو شناسی است

ششینین هر ششم	کوزه ورده پیا مه
سرمه دم ون و شچی	شکم و دمو پرتاپون

سینجی میگوید که بعد از آن پدر کلان کوروان که بشمار پیا مه
 بوق را بشمار پهلوانان نوخته مانند شیر غران آوازی بلند
 ساخته که در یودن را از آن رختی پیدا شد چهره که بشمار
 با پرتاب بینی بسیار دلیر و نورانی و باد دشت و وحشت بود

و انکه

تک شمشیر چه برشی	پونه و انکه گو مو کها
سپه سیو آب بنیتور	ششید سئو ملو بوه

بعد از آن بوق های بسیار و دامه و کرنا و کور که کا و سر در
 لشکر این کیبارکی نوختند و شور و شنب بسیار در کنند
 پیچیده شد

تک شمشیر میر یکشتی	بهتی سند نس تبهتو
ماد و ده پاند و ش چپو	دیو پو شکلو پر دوه

پس از آن شری کرتن مهاراج و ارجن دیو که برار ایه
 نیله سوار و با جاه و جلال بسیار تمکن بودند ایشان هم
 بوق بالینی بهشتی ناقوس با نذات مبارک خود نوختند

پنچیم هر شش کیشو	دیو دهم دین زنی
پوندرم دمو هاشم	بیه که ماد و دوه

پنجمین جن نام بوق شری کرشن بهاراج نوخت و دیوه و
 نام بوق بهیمین که صاحب جلادت و تهور بود و مردم از
 درهراس می آمدند و بعد از آوردن با تهاق هم می کردی

بوقها بلند آواز ساختند که شو محشر عیان گردید

انچه

انچه دیریم راجا کشتی پوترو یو دشته
 سگوش من پوترو یو دشته
 انچه دیریم نام بوق راجا پوترو یو دشته
 سگوش نام بوق کل و منی پوترو یو دشته

کشتی چه پیری	سگوش چه پیری
درشته و پوترو یو دشته	سگوش چه پیری
در و پوترو یو دشته	سگوش چه پیری
سگوش چه پیری	سگوش چه پیری

راجا کاشی که صاحب تیر و کمان کلان و راجا کهنه می که
 بهارته بود و درشته و من و دیرته و ساکنی که بهیکس
 بر او زوراکو نمیشد و در و پوترو یو دشته
 که همه مع سوبد رو که بازوی کلان داشت سفید مبره بارو داشتند

ای را جاد در شربت بکوش هویش بشنو

که گوشت و ارمه رشتن را ^{۱۹} هر دیان و دست

بنش چیده بر پشه ویم چیدو ^{۲۰} تملو و نوک دین

آن آه از هیبت یک ماقوس با و ریودن و غیره پیران شما
جگر پاره میساخت آن صداد میان زمین و آسمان
مثل کند و وبالا شور و شنب می نمود و عود میکرد

آه و پشه و پشه و پشه ^{۲۱} در اثر شتر اکی و دوز

پر و تکی شتره سبانی ^{۲۲} و ن ر و ویم پاندو

بر شتر کشیم تدا و کی ^{۲۳} می دانه بهی پشی

سین و بر و رید ^{۲۴} رتبه و پشی چوت

بعد از آن در یو دن و غیره استقامت بخوبی کرده ارجن دیو و
دید که جنگ شتر آغاز شده است فی الحال کمان کاندیونام

برشته

برنده آورده طرف شری کرشن بهراج کفشن گرفت
که در میان و لشکر ارا به مرا بخوبی فطنت کند اید

یا و دینان نری کنیم ^{۲۵} یوده کمان و شهبان

تیر میسه یوده ^{۲۶} مس صحن رن ستم ادی

ارجن دیو طرف شری کرشن بهراج کفشن گرفت که ارا به مراد رسد
قلب گاه بگذارید تا خوب بنیم که کدام کدام برای خبک
مقابلگی و است و کی دارد و مارا با که ضرب کردن است

یو قی ما نای می ^{۲۷} می می شتر سنا گت

و ما شتر و رید ^{۲۸} یو دی پریه چپ کر شوه

ملاحظه کن که مردم جنگی که جمع شده هستند و در یو دن
که بی عقل مشخص است ترغیب و تحریک خبک میکنند و بر پله
خشم و کین و ضرب و ضرب می آرند کینند

سینجی و اچی	
ایو موک هوشی کیشو	گدا کیشنه بارته
سینجیو ریور دی	تهاپ یثار تهو تم
سینجی راجا در شمسید کوید وقتی که ارجن دیو این قسم بشری کرشن مہاراج گفته ایشان در میان دولشکر ارابه خاصه را گذاشته رد بروی شمشیر پناه و در نجا و دیگر راجا های عالی شان ارا به را در برابر داشته شری کرشن مہاراج گفت که ای ارجن دیو اینهمه صاحب تلان موا که جنگ را ملاحظه فرما که از طرف کوروان بدل ارجان تلاش دارند و آماده جدال و قتال هستند	
بلشده روئے بر موکته	سروش م چه ہی خیم
دو اچیه بار تهه لیشین	سمه دیتان کرو متقی

نزدیک

سترایشته تهنان بارته	پتر تهنه پتا مہان
آچار بیان تانولان براترم	پوتران پوتران سکه تهنان
ششوران سهروش چو	سینجیو ریور پلی
تان سمیکه به گنتی	سروان بند تهنان
کرپیا پر یادیشته	ویشن منده مہر پت
ارجن دیو در جنگ کاه چون نیک ملاحظه کرد جمیع جوانان و پیر و پدر کلان و مرشدان و خالو با و برادران پسران و بنیره با و یاران و دوستان و خمر خیلها و همایه با و آفر مکر بسته دیده رحم و شفقت آنها بخاطر آ و روه غایت و مفا بلکی آنها بسیار بدو نشسته	
نصیحه	ارجنو و اچی
در شیم سوزم کرشن	ایویت سم سوپ شته

بطرف شری بهاراج کفین گرفت که ای شری بهاراج
در جنگ کاه اینهمه خویش و قوم خود دیده

سیدنت همه گاترانی	مواکم چپه بر شوشتی
فویه شش چپه شیرینی	روده سرشش چپه زنی

اعضای من سست میشوند و لب های من خشک میگردد
و مو بر تن من رست میشود و رسته بر اندام من نشسته

گازدوم سرم سستی	توک چپه پر دپیتی
بچه شکو چپه ششام	برقی چپه میمنه

کمان کاندیو از دستم می افتد و پوست بر تنم خشک شده
میسوزد من نمی توانم ایستاد و خاطر من منقلب است

پشتان چپه پشامی	دیرینان کیشو
نچپه شیر لونه پشامی	هتاسوزن ماهوی

ای شری کرشن بهاراج شکون های دبایینه میکنم و خوبی
خیر خود در نا بود ساختن خویش و قبیله نمی بینم

که کانیگی وزیر کرشن	نچپه راجم سوکهان چپ
کیمو راجینه کو وینده	کیمو غیر زیوتی تو

ای بهاراج خواهش تحت و تاج و عیش و بهرام و فتح و فیروزی
ندارم که از راج و نعمت الوان ناپایدار حاصلی نیست

ایشانم ارتهی کانچینو	راجم بوگا سوکهان چپ
تج می و شتهای یودی	پرامی تیکتا دنان چپ

برای بهبودی کانی که آرام و راج و لذت و خواهش دل بود
همان کسان در جنگ بر مردن استاده اند و از مال و جان
خود و تارک بیزار شده برای مقابله و مقاتله و بر و استاده

اچاریه پتیره پوتراس	تشیو چپه پست امپا
---------------------	-------------------

ماتوره شو شوره پوتره سپاله سمبندن تهر

عموما دان و پیران و پدر کلان و خالو با و خسر با و شیر با
و خسر پوره با و آشنایان و خویش و ندان و اقربان و یاران
در مقابل هستند و میکانه کسی نیست و همه از خود اند

اینان نهینو پیشه می	غنتوی مگوه سندن
اپی تری لوک اجسی	ریتو کینو بهی کرتی

اگر اینها مرا میکشند من هرگز وادار و در غم گشتن اینها نیستم
اگر راج سه لوک هم بدست من آید باز هم خواهم بش و میل
گشتن اینها ندارم چه جای آنکه برای راج روی زمین بر
گشتن اینها کمر بندم ناروت ناروت

نیت و از شران	کا پریت ستران
پاچم ایوا شریک من	جنتومی تانته تاینه

ای شری

ای شری گشتن مہا راج جی مرا کد ام خوشی از گشتن پیران
راج در رشت حاصل میشود اگر چه اینها دشمن جان و ناموس
و مال هستند باز هم گشتن اینها دوست میدارم

شمنی مارا دیم گشتن	و اتر شتران کو ماندن
سوزنم ہی کتم مہا	سوکیننه ستم مادوه

من هرگز برای گشتن فرزندان راجا در رشت لایق و مایل
نیستم خویش و قبیله خود را بیا دفا داده چه قسم آرام خواهم گرفت

ید پیتی نه پشنستی	کو بوپه هست چی تسه
کو کله کپی کرتی دوشم	میشره در روی چه مایم

اگر چه اینها از راه نافه می و طمع نفسانی پس و پیش نظر نمیکنند
از عذاب و کناهی که بگشتن خویش و قبیله لاحق میشود و دوستا
که دغا کردن و رنجاندن کنه عظیم است نمی بینند

ای ماد و نهینی ای لاهی پتی
یعنی دارند دولت

کشم گنینه مسیابی پایا و سمان پور تپتم
کوله کیمیه کرتیم دوشم پر پشید بر زمارون

من خود میدانم که ازین کناه کبیر پس ماندن و کن رگ کشیدن
بهتر است چرا که از کناه با بخت خویشان خود هیچگاه محصلی
نخواهد شد که ایشان ازین کردار بد بزرگ گنینه و زخ خواهند شد

کوله کیمیه پشنتی کوله و راه سن تله
دوشی شستی کوله کشتی ادر و بوبه پشنتی

و قتی که خویشان و اقربان کشته میشوند رسم و هر م و کرم بریم
میچرخد آچار و چار یعنی تورع و پر نیز کاری بالکلیه میروند
و قتی که یا چنین ادر م واقع شد تمام قبیله پالی یعنی زنا کار میشدند
و آن زمان قباح بسیار عظیم روی میداد

ادر ناب بوا کشتن پر دشت گولس تپتم

در کوب

سزاد

شریو طشتا سوادار زایمی ورنه سکره

و قتی که مصیبت غالب شد زن های قبیله کارهای فتنه و فحش
خواهند کرد و عورات بکار قبیح گرفتار میشوند و تخم حرام
تولد و پیدا میشود چون ورنه سکر بوجو آید بر بمن و ختمی
و ویش و شود و رافرق نخواهد ماند

سکر ورنه کایو گولگ نام گولس می
پشنتی پشرو پشنام پشنتی پشرو پشنام

و قتی که حرامزاده و قبیله پیدا شد بیشک ترک یعنی دوزخ
برای کشندای مردم قبیله لاحق میشود

دوشید پیتی گولگ نام ورنه سکره کار کای
و قسا دشتی دشتی کوله و راه سن تله

بسبب شدن اهل قبیله پیدا کردیدن نطفه حرام دهر

و حایان یعنی جوانان آنها از سکر و فتنه و زنا میروند و در میان مردم حرام میباشند
و حایان یعنی جوانان آنها از سکر و فتنه و زنا میروند و در میان مردم حرام میباشند

پاک ذاتان قدیم زایل خواهد شد

آتش نه کول در مانا

نرکی بنیم و اسو

ای شری بهاراج مردمانی که تیاک در هر دم و کرم کرده باشد
بیشک جامی در زک یعنی جهنم است که بموجب احکام بید و
در هر م شاستر و سواد ر کیشتران یعنی گفتگوی ریشیان و دیوتا
همین پرتا هست

اهاوت جنت یام

یت راجه سو که نوین

تعجب است و حیف غلیم که بتلاش بسیار که مجاهده و سعی در تحصیل
کناه کبیره بسته هستیم و بطبع راج و محصل حجت که آخر فنا پذیر است
برگشتن اهل قبیل خود را غلب و ساعنی هستیم

م

پیر ما نه پرتی کار

دار کتر اشتراکی بنیوی

ای شری بهاراج همین میدانم که هرگاه آنها شمشیر است
ایستاده اند و ما شمشیر بدست نداریم و از طرف اصلا
خواستگار خنک نمیشویم چون لشکران و فرزندان راجا
در ترشت ما را خواهند کشت برای ما بسیار خوب است
و بهتر است از کرده کنه کار شدن

سینجیو داجی

ایمو کو کتا زرنه پچی

و سترز ششترم جام

باز سنجی بطرف راجا در ترشت میگوید که اینچنین بختها
ارجن دیو در میان ارا به نشست و کمان کاندیو را از دست

کذاشته بارنج بسیار و دل بجزار معلوم و متوهم بود و با
یتی شری بهکوت کیتا سمن شستو بر همه ویدایم یوگ
شتری شری کردن از زن سوادوی از زن ویشا و نام
پرتهوادیایه تمام شد

ادیای اول	
آغاز ادبیای دوم	
سینجی و اچی	
تم تها کرپیا و غیث	مسرو پورنا کولی خنم
ویشید نه مقیدم واکلی	مک و اچیه مده سوده

سینجی باز بطرف و ترشت میگوید که چون ارجن دیو را دیا
یعنی شفقت و رحم بخاطر غلبه کرده بود و چشمانش بر آشک
از غم و غصه و رنج و الم متوهم بود و شری کردن بهاراج بمبای

ایخال بجانب ارجن دیو فرمود که
شری بهگو انو و اچی

کوتکت کشملی بدم
اناریه شستم سوگی
و شمی سئو پستیم
لیکیرت کرتم رزنه

ای پاک بنها و خسته بنیا و حیرانم که ترا انیقد رجن و نادانی
و نادانیشی از کجا مستولی شده و اگنیان غلبه کرده
درین قسم جنگی که دهرم بوده است و روبرو واقع شده
انچنین و هم از غیرت و مردانگی اسلاف و احباده شما که نرین
کهترینان و راجها بوده اند بسیار بعید و نامناسب است
و درم کهتری از دست دادن در که ام شاستر و است
ازین حرکت سوگ یعنی بهشت نصیب تو نخواهد شد بلکه
بدنامی و بی غیرتی که للاحق میشود

کلیونیم با سکه گیاره
نیستو پوپت پدتی
خ کشیدم هر ديه و دوزی
نیستو پوپت پدتی

ای ارجن دیو تو در عالم بی غیرتی دستی داخل مشو این ش
لائق و شایان شمانیت کم جگری را بگذار و برای دیمه
آگاه شود چهره بیاوری بخت و نیک اندیشی دشمنان را
منسوب و مقهور خواهی ساخت

ار ز تو واهی

کشم بستم هم سنگی
دروغ چه مدو سده
یشی پرتویت سیامی
پوزار و دری سون

ارجن دیو باز بجانب مشرقی کرشن مهاراج میگوید که ای مهراج
کرپادان من چطور با بستم پامه و درنا چاری خبک کنم و تیر
اندازی بر آنها نمایم که ایشان لایق پوجا و تعظیم من اند

ای نری

گورنه همتا به نوا بادن
شیری یو بو گتم سنجه منبیه لوکی
همتا رته کاما ستو گورنه
بو نیریه بو گان رودج پر گدن

ای شری کرشن مهاراج کدایمی کرده کد ران نمودن و کتر
از استادان و پیران روگردان شدن و کمر بقصد ایشان بستن
مطلقا رهنه اگر چه آنها بطمع دولت ناپایدار کمر کشتن من
بسته اند لیکن تقابل با آنها طم خون آلوده خوردن و در
بلا بل نوشیدن است

نچی تده ویم کترن لو گری یو
ید و انیم ید و انور یو یو
یا نیوه همتا نه بکریو شمس
تی و سیتیه پرتوکی در اتر شمس

با وجودی که این هم یقین نیست که ایشان بر ما نظر شوند
یا ما بر آنها غالب کنیم و بر صاحبانی که ما را اینهمه دشمنی است
و مهر و محبت بود که لمحی دیدن درشن ایشان زندگانی

منی تو انستم کرد الحال چه نیم جگر و جگر نیم

ما را که کار پند دوشو پند کو با	پر شمع می نام درم نیم نو ده چینه
یه شری سیاه چشم بر و دهنی	شش ششم شاد و نام نیم پر نیم

ای شری کرشن بهاراج من متحیرم و نیک و بد را نمیدانم
در پناه آمده ام هر چه بهبود منست ارشاد فرما

نهی پشام عا پ نو دیا	دشمن که بوشچو ششم ایندیا
اوا پ نو با و س قند مودم	راجم سوزا سب چا و نیم

من دفع اینچنین حیرانی و غم کسی را نمی بینم این اندوه دلم
حواس مرا پرانده ساخته است اگر راج روی زمین و سر کو
هم عاید من شود باز هم این برنجوری و غم من زایل نخواهد شد

رایو نو کیت بر شری کیشم	داجی سینه
نه تو قتی بیت کو وینده	مک کیتا تیغش نیم بوج و نه

باری

بار سینه بی بطرف راجا در ترا شست کوید که ارجن دیو این سخنها
گفته خاموش شد و سکوت اختیار کرد که هرگز جگر نمیکند

تمو و چه بر شری کیش	پر شمع می نام درم نیم نو ده چینه
سینه و بر بوردی	دشمن که بوشچو ششم ایندیا

شری کرشن بهاراج بطرف آن غم آمو یعنی ارجن دیو در
سوز که کارزار خنده گمان فرمود

شری میگوا نو جی	پر شمع می نام درم نیم نو ده چینه
استو چا نشو چیستیم	پر گینا دادش چه با
گنا سنده گنا سمش چی	ما نو سوجنت بند چله

ای ارجن دیو گنایان این را نمی توان گفت که شما بر آنها
لایق غم خوردن نیستند غم منجو مید و حرف ها مثل عارفان
دیانقان میزنید از روی دهره شاستر حکم بید کسی که
بر کشتن کسی بیاید کشتن روست و نیز دهرم کهتری آن است

که هرگز از در بر مدیور و گردان نشود از روی کنیان یعنی نشت
آتما از کشتن و مردن مبرست و زوال ندارد بشر یعنی جسد
هر وقت معدوم است

نقشی و احم ذاتونا هم	نقش نمی زنا و پیر
نخچه و نبوی نام	سردی و دینه مته پیر

تو بدان که من کاهی در جهم بودم یا این راجه بانو دند
یا شما خود نبو دید و الا بار سخا ایم بود یقین بدان که همه
همیشه بودند و باشند و خواهند بود و ما دشما هم بودیم
و هستیم و باشیم و نخواهیم بود

دیدی و نشین یتهای دی	گو مارم یا دتم زرا
تهدیه همان تره پراپیر	دیرس شتر نه موی پیر

و احب الوجود را قسمی که عالم طفولیت و جوانی و پیری است

اعلان قلم

همان قسم از نیک و بد و جو و دیگر تعلق گرفت است و کسی که
و کنی نی و بخوف و هراس باشد او را از مرکب یک و اندیشه نیست

ماثر اسیر شاکو کو نیتی	شیتوشن بگو که د و کهدا
اگ با یه نو پیتا سن	تا س تپیتنه که سو با پیتنه

ای ارجن دیو بد آنکه حواس خسته را باشد و پرش و پرش و
دکند که افشت و آن شمر و منتهج انواع اکر م و بی اکر می
سردی و گرمی است و اینها آمدن و رفتن هستند و با پایدار
و اینهمه را بر خود نا کو ارا کرده فارغبال بود و ده باش که این
معامله عارضی است و بقاء نمی دارد

بهمیشه و تبهین قی قی	پوشم پو شتر شکت
سرم و فکبه مو که مویام	سوج شتر شکت و کلکتی

ای سر کرده آدمیان نیک نهاده کسی را اینها گفته ام تبه که و متالم

کنند و آزار خاطرند و او از راه تعقل آرام و بی آزاری را
برابر پنداشته بی وسواس باشد و بیش بد رجحان بدست نیست
یعنی خلاص از غمها بوده پیوسته مسرور و خوشحال باشد

ناگفته و بی چینی با و تو	نا با و تو و بی چینی است
و بی چینی و بی چینی	و بی چینی و بی چینی

ای ارجن دیو یقین دان که رست دروغ نمیشود و دروغ
رست نخواهد شد آنهایی که دانشور بوده اند تحقیق این مقدمه بود

اوینا شوق و بی چینی	اوینا سرور و بی چینی
و بی چینی و بی چینی	و بی چینی و بی چینی

ای ارجن دیو آن صاحب رابی زوال اخار که او در همه شئی
محیط است کسی که بذات خود باشد او کسی زوال نمیشود

است و نشسته بی چینی	نیت سیکه و بی چینی
---------------------	--------------------

ای ارجن دیو یقین دان که رست دروغ نمیشود و دروغ
رست نخواهد شد آنهایی که دانشور بوده اند تحقیق این مقدمه بود

ای ارجن دیو آن ذات خالص این وجودهای عارضی
نداید از هستند که او خود اصلا و مطلقا زوال پذیر نیست
و بر هر شئی محیط و قادر است و سرکی ندارد بنابران بیوگیم
که در دهر مه بود یعنی در جنگ آید قیصل کن

بی چینی و بی چینی	بی چینی و بی چینی
و بی چینی و بی چینی	و بی چینی و بی چینی

ای ارجن دیو کسی که آن ذات بجا ندر اعدم کننده دان و آن
که معدوم شدنش پندارد هر دو نادان و از اصل کار بیخبر اند
تحقیق بدان که او نمی میرد و نمی میراند از هر دو وجه عاری است

نمیزد و بی چینی	نمیزد و بی چینی
و بی چینی و بی چینی	و بی چینی و بی چینی

ای ارجن دیوان آقامی بزرگ کاهی نه تولد میشود و بیچکمی
و از ماضی و حال و استقبال در گذشته است و وجودی ندارد
و همیشه حی و قائم و قدیم و لازمال است و قتی که جسم معدوم
میشود آن آتما بحال است

ویدیا ویدیا ششمین ششمین	بین برده مؤمن
کشمس پوشیده پاره	کیکا ته دیت منت

ای ارجن دیو کسی که این آتما بزرگ را بی زوال بدارد و تمام
و دایم و جاوید انکار و مطلق و مقید و وجودش ناسد
او را که امیکشد و کرامیکشد

و آسمان را چنانچه چنانچه	نوان گریهات ز موی
تپا شیران و پهای ز ران	نشان سیمای نوان پهی

ای ارجن دیو قسمی که آدمی لباس بپوشد و در ده خست لوی شود

کنگه تبه

اعمان قم

همان قسم جیو آتما جدهای بوسیده شده راد و راند است
جده نو اختیار می نماید

نی نم چندی شستر	نی نم دهرت با وگه
نی چنیم کلید نیت آتو	نی شوشه سیت با رتبه

ای ارجن دیو این آتما را آکات حرب ضرب نمی تواند کرد
و آتش آزامی تواند سوخت و آب بکنده نمی تواند کرد
و باد خشک نخواهد خشت و انهمه آفات بر وجود عنصری
طاری میشود و حسب الوجود ازین چیز با عاری است

آشچیه وی مد اهیوی	مکلید پوشیده ایویج
نیت سرده گشت تپانوا	پچبه لویم سنانته

این آتما بریدنی نیست و سوختنی و بکنده کردنی و خشک شدن
نیست همیشه هست و هر جا محیط است و قائم بذات خود است و تغییر

و تبدیل ندارد و قدیم است

او کتبی سچینوئی	مویکا رتوی موچتی
تسا دیوم ویدی تویم	تا نشو چیتو سرسی

ای ارجن دیو آن آتمای بزرگ پشتم ظاهری بدنی است
و در عقل نمیکند و چون و چگونه است و در یافتنی است
و همین سخن را تحقیق دانسته شمارا منظره و دوسو سحر طراه
سناست

آهه چینی نیست نام	آهه چینی سرتم
آهه چینی نه با با	آهه چینی سرسی

ای ارجن دیو شما اگر این آتمای بزرگ را بستنی و مردنی
همیشه تصور میکنند باز هم قابل غم خوردن نیستند که انجود
منجاست هر چه میخواهد میکند لحدت کامله خود متحرک بخور

ذاتی درو و میر	دروم زنده سرسی
----------------	----------------

ای ارجن

تسا دیو پیر سرتی

ای ارجن دیو تحقیق بدان هر که زادی میبرد با تحقیق هر که مرد
باز جنم یعنی و رقالب جاسکیرد و هر دو حال یعنی زادن و
مردن با هم لازم و ملزوم است ترا با غم و اندیشه آن چکا

او کتبی دین بو تانی	او کتبی پیدان بارته
او کتبی پیدان نیو	او کتبی پیر دیونا

ای ارجن دیو جمیع و نجات از عدم می آید و باز عدم می
و در میان یک ظهور حادث و عارضی دارند درین حال
که یک درن عیب است **فرد** و عدم بودیم و آخر و عدم خواهیم
این تماشا می جهان را منقشید اینم

آشوری دوت پشت چینی	آشوری دوت پشت چینی
آشوری دوت حین سرسی	آشوری دوت حین سرسی

ای ارجن دیو آن آتمای لطیف و اقدس را اگر کسی بدیده
 باطن معاینه میکند و دریافت می نماید بدان قسمی که
 حق دیدن است نمیتواند دید و نمیتواند اندیشید که قدرت
 آن ندارد که او از دیدن و دریافتن بالاتر و علی تر است
 و آنست که اوصاف مجید و عدان آتمای بزرگ را در خور
 و توهم خود میکند نه باز آیه اوصاف لا انتهای و اگر کسی
 فواید استعداد خود میشود او هم علی بن القیاس مختصر که
 از دیدن و شنیدن و وصف نمودن بلند تر است بهیچکس
 بکنه ماهیت ذات منزه از صفاتش پی نمی تواند برد

دیو نیست مو و دیویم	دیو می رسد و سبب
تست سرون بومانی	نوم شو چیه و سبب

ای ارجن دیو آتما در هر وجود که نابو میشود مردنیست

که آتما

که آتما الان کماکان است و فقط جسد دوم میشود و بنابر
 تراغم خوردن جسد دوم شدن جمیع جانداران منتهیست

سود و پیا و پیا	نور و پیا و پیا
در سبب و داری و پیا	خبر و پیا و پیا

معهذا ای ارجن دیو در هر جمعی باین نوع است که هرگز
 از جنگ رونماید و باز نیاید چه که اگر در جنگ را منتهی
 بلا شرط بر سر که لوک میرود و اگر زنده ماند از نهای دنیا
 یابد و بهره مند گردد این را تحقیق دانسته بی باک باش
 و اندیشه سجا طر عا طر سایر

پدرش چیه و پیا	سود که داره و پیا
سود که چیه و پیا	لبنی و می و پیا

ای ارجن دیو بهترین متبر و بزرگ در می بود که در دنیا

لبنی

جنک است نمودن را افتاح دروازه بهشت بر روی خود
مسینند و اغطیات الهی می انگارند

آیه چیت تویم دریم	سکرام نه گیشی
تو دریم که تم جی	پشتا پا به موای سسی

ای ارجن دیو هرگاه شما این دهرم خهتری که یو دباشد
از دست سید بهید هم نیکانی دهرم درم از دست داده
مستوجب محصیت و متهم کو چک دلی خوا همیشه

اگر تم چاپه بوتانی	کته ریشینی تو یایک
سمبا ویش چاکیری	مرا ویش بر بچیتی

ای ارجن دیو باین نوع که تو خود را بیدل دست کردی و
دست نازک دل از دست داده راجهای عالم و جمیع مردم
خوار و عوام ترا تحقر میکنند و مردان نادر و عالمیقدار

مغروران

تحقر کردن از کرده مردن بدست

بیا و رما و و پوتم	مکشینی تمام مهابتها
ایشام چیتویم بو پوتم	بو مایاس بر لاکوم

ای ارجن دیو مردم مهابت و بهلولانان بهشت شمارا
متهم خوشت و بیدل و کم جبری میکنند و آنهایی که شمارا
کلان دانسته اند و خاطر آنها سبک خوایی شد دل توئی
و آگاه ده جنک شو و دهرم و نیکانی بدست آ

اداج واد میش بهون	و دشنت تو ایته
نشینش تو سه سامرتم	تو و و کبه ترم نو نیکم

ای ارجن دیو حاسدان و دشمنان شمارا عیب با کرده
و ناگفتنی های بسیار خواهند گفت و از کرده این کدام
غمم دالم خواهد بود که شمارا دست و دشمن سخاوت یاد

مبینتی
بوته

بشود و آنچه پاپ می خورد
 زینا و ابوکسی میم
 تعاش درشته کونته
 یو دای کرته آبچی

ای ارجن دیو اگر تو منظر و منصو نمیشوی سور که لوک نی
 عالم بهشت نصیب تو خواهد شد و اگر بفضل شری بهکون
 فتح یاب میشوی بر روی زمین حکمرانی و راج کرده
 لذت گیر انواع نغایم خواهی شد در هر دو مقصد بری تو
 جنگ خوب و بهیوست بنابران بر جنگ دیرانه مستعد و آماده شو

سوخته و در کپی کتبی
 لا با لا بو زیا ز یو
 تویو دای یو ز یو
 میوم پاپ تویو پسی

ای ارجن دیو آرام و غم برابر داشته و فایده و غیر فایده
 و فتح و شکست مادی نداشته بهتیه با خبک بکوش و بوی
 محروم باش با من صورت بر تو کن هی و یکی در محالک لا حق نخواهد شد

ای ارجن

این تی بهیت ساهی
 بود یو گیتو هم شرف
 بود یو بختوینا پارته
 کرد بدم پاپ پسی

ای ارجن دیو این تلقین و تسلیم و خصوصاً آتمه کنیان بر
 شاستر بر تو بیان و واضح کردم که آتمه چیست و وجود
 چه باشد چرا که آتما همیشه و همه وقت بنزد ال استکارا
 و وجودی بود و معدوم و ناباید از الحال از اخبار و حقیقت
 یو کشت سترینی یکی و انسان آتما بتو شرح میکنم بگو
 هوش بشو که تا از فهمیدن آن از قید تعلقات و آسره
 و مطلق و آزاد خواهی شد تا اینجا ساکنه یو ک تمام شد
 که عبارت از بیان حقایق آتما و کولیت وجود باشد

نیباب گرفته شستی
 پتی وایو نه ویتیتی
 سولپه پسین درسی
 شطایتی مهنو بیاست

یکیشو

ای ارجن دیو این کرمه لوک که بتو خواهیم گفت آغایان
 زوال نیست و در میانش هم خوف و هراس اصلانه و
 این وهرم خاص شمار از بلیات و آفات دابر میدارا
 بخوبی حراست و محافظت کلیه میکند

دیو کسایات میگوید	ریکیده کو میگویند
بهوش خدای متعال	بوی و بوی و بوی

ای ارجن دیو عقل کامل تحقیق مییست و آهنگانی که تحقیقات
 ندارند توهمات و لغزات ایشان بشمارست و عبث
 در غفلت و سرگردانی اند و خبری بر آنها غالب است

یا میهمان پیشینم	پرو دنت و پیش حجت
و دیده و آه و تاراج	نانی دستیت و او

ای ارجن دیو آهنگانی که کنیان ندارند و از مرقع و خدای

بی بهره اند و بر کرمه کاند و ند خط و دل بسته اند و مباحثه
 و شکسته بیانی و خوشحالی با میکنند و میگویند که بغیر این
 چیزی واسطه عبادت و معرفت نیست و در قید و بند کرم
 ظاهری بوده از کنیان یعنی حقیقت باطنی بخیر مطلق اند
 و در مطالب نیوی خوشکار و از اصل حقیقت محروم

کلمات مانده سوگره پنا	زخمی کرمه فله پاره
گرایا و پیشین بهولام	بوی و بوی و بوی

ای ارجن دیو اینچنین مردم کرم را بجهت حصول مدعای
 ظاهری بعمل می آرند و تمنی یافت سوگره لوک
 یعنی عالم هشت دارند و میگویند که جنم یعنی دجو و عنصری
 نتیجه و شترنیک دهنده است و بسیار و بسیار در اشتغال
 کرمهای ظاهری اشتغال دارند برای استحصال نعمت و لذت

الوان بی بقا و حکومت های ناپایدار و شگفت پند و کز آنجا

بوی شوری که بر سنگ نام	تیایب بر پیر چیتام
و پوه سایات پیکاکووی	سما و دن دیدی تپی

ای ارجن دیو آهن بر لذت کونا کون و دولت ناپایا
و بی ثبات یابل اند و بهمین خیال محال دلهای ایشان را
پراکنده و بر پایشان ساخته است و بر ساکنه یوک و کنیا
یوک که وسط ملک و خلاصی و سرکاری جاوید عطل
آنها استقامت نمی ورزد

شیر کونیه ویشیا وید	زشتی گونو بوو آنکون
پهر کون و نیست شو تهنو	نیروگ چیمه آتهدان

ای ارجن دیو که کاند و میشلست به کون که عبارت
از شوکن و رجوکن و تموکن باشد ترا بهتر است که از ترکن

دارسته کردی و همیشه بایست موقت خوشوقت و نیم
دالم باش و ازینست و نایافت مطالب ظاهری مبرالود
آتمه شاس باش

یاوان ارته و ده پانی	سرویه نیم پوتو و کی
تاوان سرویه نیم پوتو و کی	طمنسی ویزانه

ای ارجن دیو انسان کامل و عاقل با ارجهار وید مطلوب
خاص الخاص و ریاضت استقامت قسمی از دریای
محیط جمیع دنیا است اخوانش غل و الاوشیدن آب
منظور و مرکوز خاطر است و زیاده بران مطلوبی نیست
و ندارند و همان قسم و نشند کامل از احکام و اوامر
دریای متجر چهار وید آتما شاسی و دریای موقت مطلوب و

کریشنی واد کارشی	ما فلیشو که ارجن
------------------	------------------

ما کرم فلهی تو کرم
ماتی سنگو سوا کرمی

ای ارجن دیو تو اگر خواهش کرم کردن داشته باشی کرم
نسکام یعنی بخواهش محض بنام شری بهکوان بکن که خوا
و اسطغر فتاری و بندت

یو گشته کو راکر مانی
سنگم تهنگه دین زنی

سیدی سید سید سید
سنگم تو م یوگ و چنق

ای ارجن دیو بر راه یوک یعنی دانستن آتما که جان حیات
استقامت بکن و شمره نتیجه کرم اصلا طلب منها دیوک است
که آتما را در هر شی برابری ندوال بدان ای آتما پنج نیست

دیو یو کرم کرم
یو یو یو یو یو یو

یو یو یو یو یو یو
کرم یو یو یو یو

ای ارجن دیو آن کرم که برای خواهش حصول مطالب دنیا

ی

همچ نیست عقل یوک یعنی ادراک معرفت اولیست
در تحقیق عقل کامل که واسطه کسب معرفت است متلاشی
که ثمره کرم خواستن حقارتست و تعقل یوک بزرگی است

یو یو یو یو یو یو
یو یو یو یو یو یو

یو یو یو یو یو یو
یو یو یو یو یو یو

ای ارجن دیو کسی که عاقل است و عاقل و کنیا نیست او
سمره صواب و ناصواب دارست برای همین تو یوک که حلا
طالب باش که از جمیع کارها و کربهایوک بهتر و خوشتر است

یو یو یو یو یو یو
یو یو یو یو یو یو

یو یو یو یو یو یو
یو یو یو یو یو یو

ای ارجن دیو بر هر کاران با سعاد و دانش نتیجه کرم دنیا
یعنی عبادت را خوشکاری کرده از یو و جنم و حید و آتانه

و بمکان لامکان الوهیت وصل کردیده اند و تحقیق بر هر پد
یعنی مکتب در تکراری وصل کرده اند

یہ اے موبہ کلیم	بود ویت تری شتی
تداگتس نپیر دیرم	شر و لوئس مشوئے عجمی

ای ارجن دیو وقتی که تو از قید حارستان نعلی شری دار
کردی آن زمان از قیل و قال گفتن شنیدن و از زو بخلص

شربت پیرت پنتالی	یہ است شہادت پندچند
سعاد و چلا کو پس	تدا یوگم او اپ سپی

ای ارجن دیو چون عقل تو بر آتمای بزرگ استحکام پذیرد
همان عشت وصل سجد و حدت خواهی کرد و از تو همت
عقل ظاہری که واسطه غفلتست همین که کن و کرتی شکر کار

اجنو و اچے

ای کمنار

سیتیت پگنیر کا باشا	سما پس شمس کیشو
سیتیت ویکیم پراشت	یکما سیتیت ویریتیم

این گفتار شیرین و مکالمه نکین که ارجن دیو از زبان مبار
شری کرشن هاراج سخن شنید ذوق و شوق تسلی یافت
باز پرسید که ای هاراج آنا ر شخص کنیانی یعنی عارف محض
چگونه است و او چه قسم حرف میزند و بچه عنوان میکند
و کردار و رفتار و گفتار او چیست بفرمایند که بشنوم

شری بهکوانو و اچی

پڑ زبات پیداکامان	سروان پارتھ منوگنان
آتمنی و آتمنا و ششش	تپت پگنیرس تدا و جتی

شری کرشن هاراج سجانا ارجن دیو میفرماید که بدان و آگاه
باش که یوکی یعنی عارف وقتی که خواستهای کونا کون آنرو با

بوقلمون دنیا بالکلیه بگذارد و تارک آن شده صرف بآرامی
خاص دل بسته باشد آن زمان او را درست عقل و ثابت بنشین سکونند

دو کبینه شود و گن منا	دو کبینه شود و گن منا
دیت زاک بیی گزودن	دیت زاک بیی گزودن

آن سالک عاشق باین گونه خواهد بود که انغصه بای دنیا
بسته نیاید و بر آرام و شادی هایل نهفته باشد و خوش
نیک و بد ازورفته شد و دل بستگی و بیم و خشم بگذارد
آن زمان او را دشمنی مرغان و صاحب عقل دست میکنند

یه سر و شانه بی سینه	تتت پراپ شو با شکم
ناب نند نه بشتی	تس پراگنیا پریش طبعه

آن کسی که از هر طرف بی و هم شد و آرام و بی آرامی با کل
گذشته نه با عیب کسی کار داشته باشد و نه با هنر کسی داشت

آرام ساز

طبعه

آرام شود و نکرود و از حد و شریج دگر نشود همان شخص را
درست عقل و ثابت مزاج و دوشو کامل میکنند

یه اسم هر حق چایم	کرطو کجا پیوه ستروشن
نیدر ایم قدر یار پشیم	تس پراگنیا پریش طبعه

و وقتی که آن شخص حواس خمس را در قید آورده بخوابد
بایل نباشد و مثل نهنگ که از هر سو عضای خود را کشیده
بکجا جمع میکنند همان قسم دست خود را از خوابش برآشته
و دل را بر یک آفتاب مستحکم دارد او را صاحب عقل کامل میکنند

ویشا وین در تفتی	زنا با رس ویهینه
رس و زدم رسو پشیم	پریم و طرشتا نیور تفتی

و وقتی که کسی چنبری نمیخورد و از قوای جمیع حواس با خواب
ماند اما خوابش لذت آن در و بقیت و ناقص است

چون سالک را حواس از گرفت و گذشت و آرام ولی آرامی
خلاص شود همان حواس ظاهری و باطنی بر آفتابی نرسد
بست بلاشک بحقیقت میرسد و از جمیع قیود ماسوا محلی
بیاید و صاحب معرفت میشود

پرساوی سروده دکنام	ان رسپوت نیچی
پرسپه چستو میا شو	بودی پری و تشستی

و قتی که آن سالک آفتابی خالص را دریا دیگر هیچ راه
و عصبه ندارد و عقل کامل او بادل شادان و خاطر سرور
پوشته نمی باشد و مستحکم میگردد

ناتست بودیم که کوهستی	نه چا پو که تیش با دنا
نه چا با دیته شانتی	مشتنست کوهت سوکیم

بدان کسی که خاطر او راجع نباشد و بر یک آفتابی خاص بسته

نخواهد بود او را کی حصول شادی و سرور میشود

بندریا نام می چرتام	مینو نو دپی مینی
تس برتی چگیتا	وایورنا و کوهت ام بسی

کسی را که لذت خط حواس خلل اندازند و یک حس
از حس های او بطرفی رغبت یابد که دید دل او را بهمان
طرف میکشد قسیمی که با دشمنی را برز و بر طرف غم میکشد آن
حواس بهم او را بسوی خود مایل میکنند

نماتیس مهابها نو	نیکر میتیان سر و ش
بندریا پندریا پندریا	تس چگینی پتیش طینا

ای از جن دیو کسی که حواس خود را با لکل مغلوب ساخته
و بر آنها زور او را در دیده تحقیق همان بست او ثابت و
مستحکم شده و او را صاحب عقل و شور کامل میکنند

باینست سر و نه تا هم
تیم زاکرت میمچی
ساینست بشتو سونی

شب غفلتی که بجمیع ذی حیات وارد است در آن شب
مالک حواس که حواس را مغلوب خود کرده باشد بهشیار خود
می باشد و در آن شب که مخلوق برده غفلت بهشیاری
دارد در آن شب او بخواست یعنی مطلق در بهیاری
مثالش مانند زراغ و چغندر است که زراغ شبانه خفته و زراغ
بهشیار است و چغندر شب بیدار و در روز بخواست میگذرد
آپوستری مان مجمل پیش تم
سمو در کاپه پودنات یو
تدوت کایم پرو سردا
بشانت باپوت یکام کای

و اصل میشوند و در و در می آید و او بقرار می باشد و
کسیکه غافل خواهد بود او را در هر وقت خطر و وسوس
می آید از اسیر بد و بهوش می آید

دشمنی کایمان سر و
پو ماش چرت نیش
نیر مو پیش انکار
بشانت بکشتی

شخصی که جمیع مطالب دنیائی گذشته باشد و بر هیچ چیز دل
نه بندد و بخواهدش و آرزو و بی ما و منی خواهد بود همان
شخص رستگاری جاوید حاصل میازد

نیش بر همیس تهیه پاره
لی نام پاپ و پویتی
بشانت باپوت یکام کای
بشانت باپوت یکام کای

ای ارحمن دیو اگر این مقام بخواهدش که بتو واضح بیان کردم
بسی حاصل شده باشد او را پر مه پدوی یعنی جاوید حاصل

اگر چنانچه نقطه و حالت نقل روح این حال داشته باشد
 با زهم خلاص است و هرگاه در کل حال تید حیات
 زندگانی بر همین چیز خاص عامل و شاغل باشد نجات
 کل و رستگاری جادوید یا بد و مکت میشود

یتی شری بهکوت کیتا سچین شتو برهم و پیا یام یوگ شاستری
 شری کرشن ار زون سموادی سانکپه یوگ نام و دوتی ادیات

آغاز ادبیای سوم

ار جنو و اچی

زیایی چیت کر منستی

تک کیم کر منی گوری نام

ارجن دیو بجانب شری کرشن بهاراج میگوید که ای مطاع

عالم

عالم و معبود جمهو را دم و ای اوسط ثلاثه ترکارن هرگاه
 بزبان مبارک فرمودید که کنیان بر کرم تقوی دارد پس
 چرا حکم جنگ و جدل که کارست دشوار بمن میکنید و برن
 ما مو رسیدارید

دیوای شری نیو و اکین

تو دیم مو بهیسی پوی

این شری تو بهیسی پوی

ای شری کرشن بهاراج من در د و فکر مانده ام شما

توصیف کنیان که خلاصه است میکنند و کاهی تو لطف کم

ازین دو چیز یک چیز خاص یا بمن ارشاد نمایند که تبارن

عمل نموده فارغبال شوم و متضرر داند و نه ناک شام

شری بهگو انو و اچی

تو که پس من دیو بهانیت

تو را بهکوت میا نگ

کنیانه یوگینه سانیها نام کرم یوگینه یوگینه م

شری کرشن بهاراج مسعیر ناید که ای ارجن دیو صاحب ضمیر
 نیکو سرشت آن کسانی که کنیانی یعنی صاحب معرفت باشند
 برای آنها کنیان خوبست که بآن درجه اعلی سیده
 و مکتب بر کارند و آنها را که هنوز مرتبه کنیان سیده
 باشند برای ایشان کرم بهترست که تا کرم کرده آهسته
 بدرجه بلند کنیان خواهند رسید چنانچه در ابتدای شری
 یعنی ازل در ادهیای اول مبین ذکر کرده ام که درین دنیا
 همین دو وسیله و استه مکتب و رستگارست

نکرمتا بنا رنبا

پنجه سنسین سنا دیو

ای ارجن دیو سوا ای کرمی یعنی کاری که محض برای یافتن آسمان باشد

کنیان

کنیان حاصل نیست پس لازمست که اول بنخواست
 نفانی کرم باید کرد تا معرفت که خلاصه خلصیت حاصل
 شود و فقط از سنسین یعنی کنیان مکتب ممکن نیست

نیمه کشتیست خیمین پی	و آتو پیشرفت کرم گرت
کایتی پیوسته کرم	سروا پرگرت ضعیف کونی

ای ارجن دیو متفنی در هیچ وقت سوا ای کرم نمی باشد
 چرا که حواس آدمی را لاچار و بی اختیار چیری کرم میکنند
 خواه کنیانی بشد خواه کنیانی یعنی عارت یا غیر عارت
 و آن کرم یا از کار دنیا باشد یا عقبی از این چنین حال
 هیچ انسان خالی نیست

کرمیندن ستمی	یا آتو مناسرتن
نیز ریارتشان و پودا	استیبا چاره سوا و پیتی

ای ارجن دیو کسی که خود را در ظاهر کنیا فی قرار میدهد
و در باطن خواهش های الوان داشته باشد او را
تقلیدی میگویند نه تحقیقی و قالی میخوانند نه حلی

یستند ریاضت	فی میا رب تیز زون
کر میند ریبه کرم یوگ	سکته سوا شسته

ای ارجن دیو آن نیکو داری که حواس درونی و برونی را
صنبط نموده و تحقیق معرفت بدل و جان استقامت داشته باشد
او زبده آدمیان است چهره که او کرم یوگ بنحو پیش و نتیجه
می نماید و دل بسته یک آفتابی خاص است و از همه عالمیان
و آدمیان بزرگ تر است

نیتیم کوز کرم کرم	کرم جا یو بی کرمه
شریو یا شریو چیم پتی	نه پرسید یوگ

یا شریو چیم پتی

ای ارجن دیو

ای ارجن دیو کرم یعنی کاری که لازمه ختمی در دست است
سجا اگر چه که کرم و درم ذاتی خود در انسان و
و در صورت عدم کرم کارهای رجو و از قلم خوردن
و آشامیدن و رفتن و آمدن معطل خواهد بود و آدمی حکم
جفا خواهد گرفت بنابر آن کرم نیک کرد و این کار در دل بیشتر

یگیا رتهات کرم چیم پتی	تو کو کرم کرم بند
تدارتیم کرم کرم پتی	تو کرم سنگه سیم چر

ای ارجن دیو کرم یعنی کاری که سوای خواهشهای نفسانی است
باعث خلاصی و رستگاری است و کرمی که با خواهش است
آن کرم انسان را در تنید و بند جنم های بسیار می آورد برای
همین پیشا تلقین و تاکید میکنم کرم بنحو پیش کن که خوب و عکس

سهم کیم پتی	تو کرم کرم پتی
سهم کیم پتی	تو کرم کرم پتی

اینکه پرس و پشته
میدانوس تیرش به چندی

ای ارجن دیو شری برهما جی در وقت پیدایش که
آوستر شست در بید سرشت فرموده است که ای
جهانیان و آدمیان کنن شکام بکنید یعنی کرم بجوش
سجا آورده باشید که تا شمارا معرفت ذات بی چون و چگون
و جمیع مطالب دنیا و آخرت میسر حاصل خواهد شد

دیوان با و دیتا نیو
پرس پریم با و دیتا
تی دیوا با و دیتا
شری پریم با و دیتا

ای ارجن دیو شری برهما صاحب فرموده است که بهین
طریق پرستش زرخن و زاکا ر یعنی پوجا و تیرنام دیوتاها
و هر مآرته یعنی خیرات و مبرات داده باشید که از ان
از ان محبت شما و دل دیوتاها پدیدار گردد و شما

حب و خصوصیت ایشان بوقتی بجا آید که تا با نقت
و سرانقت بنظهور آید و آرام مقام باین واسطه حاصل
خواهد کرد دید بدانکه آدمی از غلبه پیدا میشود و غلبه ان
و ما بان از جگ و حب از کرم یعنی از کار و کرم و کین
از بید و شتر پید میشود و بید از آفرید کار و آفرید کار
که محیط همه خیرات و هم در خلوت سرای جگ پوشیده است
و در اینجا مل است

یشتان بوگان میو دیوا
پیر و تان پیرا میو دیوا
پرس پریم با و دیتا
شری پریم با و دیتا

ای ارجن دیو شری برهما صاحب فرموده است و قتی که
سجده پرستش صاحب که خلاق جهان و جهانیان است
شری برهما جی شروع بخلق آدمیان کرده و عمل جگ

پر دای پیرو

آشکار است و گفت که ازین عمل افزون شوید که آن
 ملک جملة حاجات شما خواهد بر آورد شما از ملک بخش
 دیوتا باید بید و ازین عمل روح ایشان را بر خود بپران
 و خوشحال و بهربان سازید و بمبادله آن ایشان هم
 بر شما راضی شده همه اسباب عیش بشما عطا خواهند نمود
 کسی که اول بخش دیوتا داده باز خود بخورد این بخت
 و ثواب کار پریش صاحب در ملک حاضر و شمر است
 و محیط و شامل همه ثواب و خیر است و هر که بترتیب لایق بود
 حکم شاه در ملک با انجام بسر انجام رساند بعد عا میرسد
 و ثواب عقبی و دولت دنیا حاصل میازد و اگر بران عمل
 نکند کن بکار می شود و در صورتیکه عمل ملک با نخواست نتیجه
 دشمن خواهد کرد بهره مند خواهد گردید و هر که ای حریف

بازبان تو

بازبان تو گفتم که کرم کردن ملک تو بهتر است اما
 بشنوا این باید کرد

یکشنبه شششنبه	چهارشنبه سوره کیو
پنجشنبه قی توکم پاتا	میکشنبه چن تیا ته کارنا

شری برهما جی میفرماید که آنچه پس مانده جکها یعنی کن
 از نو که و خوردنی مانده باشد آنرا بترکات و ل باید
 کرد که شمره بسیار دارد اول ظروف و نعمت های
 مذکور بالضر و بار و اح دیوتا باید گذرانید که
 شمر برکات و از جمله حساست و آشنائی که این
 نعمت باران نام دیوتا نامند بندگان را عطا می شود

یکشنبه بکوت پرزنیو	پنجشنبه بکوت پرزنیو
یکشنبه کر مه سمود بوه	پنجشنبه کر مه سمود بوه

ای ارجن دیو شری برهما جی که اینچنین فرموده است روی
آن هم در دنیا طریق سمر و جاری است از آنکه بید و
پر ظاهریست که بتا شیر خورون غذا و نعمت با همگی
جانداران زنده می مانند و نعمت از سحاب نیوان
حاصل میشود و بهوم و کین باعث پیدایش است
و خود بهوم و کین یعنی حک از کرم نیک پیدایشود

کرم بر بهوم و کین ویدی	برهما چهره سمر و کین
نعمت سمر و کین بر بهوم	نعمت کین بر بهوم

ای ارجن دیو ابتدا ای کرم تا از ذات ستوده صفات
شری برهما جی بهر سیده و شری برهما از کبر یعنی آن ذات
تقدس صفات که قدیم ولی زوال است پیداشده نباشد
در همه جا شمول و احاطه آن ذات پاک است و همیشه

بریکن با

بریکن با یعنی بهوم و کین حاضر و ناظر است

ایوم بر بهوم و کین چکیم	ناو و رست می بین
اگر یو بر بندر یار امو	سوگم با رقه به سهر یوتی

ای ارجن دیو آنکسی که باین سلوک کار پیش نبرد
عمر او در ره و لوب میکند و بر آتمای خاص نظرش
نیت و در خواش های دنیا می دن گرفتار است

یست به رتیر یوست	و آتمه تر پتش چه ناو
آتمینو چه سنتو نشو	نفس کاریم نه ویدی

ای ارجن دیو کسی که گنیا نی باشد بر آتم دل بسته و خشنود
و شادان بود او را هیچ کرم که دن نیست که او از همه
خواش باد و رکن شده است

نیو کس کرتی نارتهو	نماکتی نه به کشتن
نه چاس سروده بو تپو	کشیچ ارتهو ویا پاشیر

ای ارجن دیو آن مرد کنیانی یعنی شخص عارف و ابا کردن
 ناکردن کرم یعنی کار تمنا و تعلقی نیست و چنین کس را
 از جمیع مخلوقات و ذرات با همگی از رویی و مصلحتی

شماست لکته ستم	کاریم کرمه سما چرم
آسکتو به چرن کرم	پر پاپ نوت و پوروش

ای ارجن دیو کنیانی کرم را بد و طریق بر لو و صبح کرم الح
 آن کرمی یعنی کاری که لایق و قابل دهرم ختمی است
 شما شاغل آن بوده باشد کسی که بر نتیجه کرم حتم طمع
 ندوخته باشد او بلا شک درجه اعلی مکت خواهد یافت

ای ارجن دیو راجا

گرم نیو ای سمسیدی	ماستینا زکا و نه
لوگمه سنگرمی داپی	سمپشن گرتو مری

ای ارجن دیو راجا زکمه و غیره راجهای بزرگ که برین سکون
 در سخت نکیان ایشان بود بسبب سرعی دشمن دهرم ختمی
 بدرجه والای مکت دارد که دیده اند و کوی سعاد جهان

از میان برده

بیدیت چرتی ششش	تت تدیوی ترورنه
سیت پرام کورتی	لوگس تدونو ورتی

ای ارجن دیو آن بزرگی که مهابا راجا بوده باشد سر کرده
 اشتغال خواهد بود کردار دیش کید و میکده باشد دیگران
 هم در آن پردی متابعت میکنند آن نیکه دارد پیش کید

و دیگران هم از خواص و عوام تتبع آن می نمایند و بهمان
روش روزگار میگذرانند

غنی پادشاهستی که تویم	شرف و شوکت و کینه
مانند واپسته مواجب تویم	در شب و بویچه که منی

ای ارجن دیو مراد رهبره لوک یعنی تر بون که عالم زمین و قضای
آسمان باشد چیزی کردن نیست و چیزی یافتنی و یافتنی
با وجود آن من هم از کرم تارک نیستم

پدر بهیم نوریتیم	ذات و کرمینه سندرما
مهم و رت مانو ورتنی	منو و رت پادشاه سندرما

ای ارجن دیو اگر من در عالم کون و فساد کرم کردن را ترک
سازم دیگران هم که هنوز عارف و کنیاتی نشده باشند ترک

از کرم

ترک کرم خواهند کرد قباحه واقع میشود

اوست سید پیو پیو کانا	نه کوریام کرم چیدیم
شکره سپهره کانا	مکوب منییم پادشاه

ای ارجن دیو سبب ترک کرم سایر الناس کما میشوند
و بمنزل مقصود نمیرسند اگر من سد محکم کرم را برهم
باین واسطه تبدیل و تحریف آنها خواهم شد بر زمین
ملت کبتری اختیار میکند و خستری دهرم خود را گذارم
ویش میشود و ویش شود و خواهند شد و در نه شکر
نظرو رخو اهریوست و انتظام عالم برهم شده
کارهای قبیح و افعال شنیع بوقوع خواهند

سکته کرمینه ویداسو	پادشاه کوریوتی بارت
کوریوت دیداس تها کانا	چی کور و کور کور کور

ای ارجن دیو بعضی کسان که نادان و جاہل یعنی کنیانی
 هستند و برای حصول مطالب دنیوی کرم یعنی کار میکنند
 و کنیانی هم سوای کرم معنی باشد اما کرم او باید که بخوش
 باشد مختصر که کرم بر هر دو کس واجبست نادان
 کرم با خواہش میکند و دانای معاش کرم بخوشایش ہمین قدر

تفاوتست

نه گویدیم ز نیکی	و کنیانی هم کرم میکنند
ز دشت سرو کمانی	و پنهانی یو کلمه سمجین

ای ارجن دیو اگر کسی بخود کنیانی و عار نیستد او را باید
 که مردم دیگر را که هنوز بد رجح خاص مکتب رسیده باشند
 مانع کرم کردن شود که این معنی باعث کناه و نالست
 چو کرمی کریم مانائی گوی کرمان سر و شانه

ای ارجن دیو تر کن

انها کار و میوه و اقامت کرم تا به پست منبتی

ای ارجن دیو تر کن یعنی ستو کن و رجو کن و نمو کن که بیخ
 اصل آنها مو که پر کست و منش در دارهای غفلت
 همان سه کن جانداران را اگر مهابلی اختیار میکنند و از
 انانیت بنا بر نادانی کرم کردن را برخود دلائل میارند
 که من کرم میکنم و الا تحقیق بدان که کرم از تر کن ظهور
 میرسد نادان از فرط نادانی آنرا منسوب بخود میکند و

تا تمام از آن است

یکت تو دپو مهابا هو	گویند کرم و پیاگو یو
گوناگویش و رتنت	یت متانو مجرتی

ای ارجن دیو قوی باز و نیک سرشت یعنی بدان که
 مرد عار نیست کنیانی منتست سه کن یعنی ستو کن و رجو کن

و تنو کن بخوبی میدانند و حواس و رونی و بیرونی را شنود
مخترع کرم میشناسد و خود را از آن جدا میداند که
کرم کردن خاصه کن است و من از آن منزله بر آید

پژ که تیر گوید ستم نمود
بخرنتی گوید که بیهوش
تان که تیر گوید و بیدارند
گر تیر گوید و بیدارند

ای ارجن دیو کسی که عارف کامل باشد و همه چیز را تحقیق
میداند و او را نقصان از کرم کردن مانع نشود و چهره که
آنها در لذت نفس گرفتارند و از یاد حق غافل مادی
که آنها بدرجه اعلی میرسند کرم کردن برایشان جبار است

میه سروان کرمانی
سپاس دیا تمه چیتا
نرا شیر زرمو بو تا
یو دیو و یکت زردا

ای ارجن دیو هر کرم که میبانی آنرا بجا آید و بخواهد

کن

کن بشناسایی ضمیر مروت تخمیر و دوق تمام بی است
و بخودی و دهره بود را بنما و تب و تاب بقضاری و
اضطراب اسجا طرخ و راه ده

ییمی مت میدم نیتی
شروا و تیر و سیمتو
منویشانت مانوا
نوجنتی تیب کر مبی

ای ارجن دیو این راه و روش که من بتو تعلیم کردم
و کسانیکه همین تعلیم را بایستین دانسته بران عمل نمایند
و بی غضب باشند آنها هم از قید کرم برودنی خلاص میشوند

ییمی تمپو و تب سیمتو
سروا گنای و یو و سیمتو
تان تیشقت میتم
و پیر نشان چیتین

ای ارجن دیو کسانی که خشمگین بوده و از راه حل
تعلیم و تعلیم موفت خاص را که من واضح کردم بگویند

تیشانت

هوش نفهمیده در دل خود مستحکم نگذارند آنها را بانی

و بی عقل محض و نادان مستخص بدان

سده ششم چشمتی سوسا

پر گیم یا نیت بونانی

ای ارجن دیو هر دیکیات موافق پر کرت یعنی بیت

خود و حرکات و سکناات بعمل می آرد اگر کنیانی هم

باشد ازین امر او را کزینیت و چه جای آنکه

کنیانی خواهد بود همه جانداران تابع پر کرت خود

و مغلوب شیوه ذاتی در حال آنها بصیبت و تعلیم

کسی کار کرد و موثر نمیشوند

سده هفتم سیدریه سیاه

تیمورن و شیا کجیت

ای ارجن دیو هر دیکیات

ای ارجن دیو هر امیزری یعنی حسی و لبستی بر چیزی است

و کوشش بر شنوایی و دیدن بر بینایی و شامه بر بویایی

و دایقه بر لذات و لامه بر لباس بدین گونه همه

همه امیزری قایم اند بر چیزهای نامرغوب و نازک و

ناخوش شمارا لازم است که بر بارک و دلش که

عبارت از گرفتن و گذاشتن باشد اصلا رغبت نباید

چرا که این گرفت و گذاشت دشمن کنیانی یعنی خشنود

عارف کامل است

سده هشتم شریان سود و رو گوشت

سودری نیدم شیر میوه

ای ارجن دیو هر دم خود برای هر کس خوشتر است و در دم

دیگری اگر چنانچه خوشتر باشد از در دم خود بهتر است بر در دم

خود مردن بسیار خوب است و دهرم دیگر می فشار
خوف و هراس است دهرم دیگر در دنیا باعث
استهلاک بدنامی و در عقبی و در عقبی علت عصیان و
شرساری و واسطه رسانیدن در ترک یعنی در دنیا
بنابران بر دهرم و کرم خود قایم و دایم باید بود

ارز و داجی

آتش کینه بر یو گوئیم	پایم چهرت بر یو رود
آتش چهرت بر یو گوئیم	بلادر کن یو زیتا

ارجن دیو بجانب شری کرشن بهاراج میگوید که ای بهاراج
بفرماید که آدمی که مصدرا فعال ذمیمه میشود متحرک است
هر چند خود خواستگار آن نیست و نه اختیاری او را باین کار
می آرد آن که ام است مهربانی در ده ارشاد نمائید که

تا از آن

که تا از آن و توفی حاصل نمایم

شری بگو انو داجی

کامه پیش کرد ده پیش	زر و گوشت سبزه و باده
مباشند بهایا	و بدین میوه و می پریم

شری کرشن بهاراج میفرماید که ای ارجن دیو بد آنکه
خشم و حرص و قوت شهوانی منبذ کنیز و کد و رست
که آن از رجون پیدایش دارد و بسیار خواست و بسیار
بر مصیبت آنرا متحرک افعال ذمیمه باید دانست

دعیمه و ریتی و پهنیر	یتها و شوملی پنجه
یتها و شوملی پنجه	یتها و شوملی پنجه

ای ارجن دیو بدان قسمی که آتش را و دپوشیده میدارد
و آینه از زنگ که درت می پذیرد و طفل در شکم مادر مخفی

و مجتبی باشد و در تنگی و تاریکی کمال میکند راند قادر
بر حرکت و ذرا غنیت همان تنم سالک را قوای حرم
آز و دشمنان کی محده مقبوس و مکر ساخته است

آوردیم گنایه میتنه	گنایان نویت ویرینا
کامه عیسین کونیتی	دو شپورینا نیمی

ای ارجن دیو گنایان یعنی عارف را همین شریانی حرم
و طمع منسوب ساخته است و در دام پیچیده است که همین
دشمن مثل آتش سوزان او را در گرفته از هیچ خیر اظفار نیست

نیدریان مؤنودی	رسیدیشانه موجتی
ایتیر دیو به تیتیش	گنایان و رستی و بهتم

ای ارجن دیو مکان این کام یعنی حرم و آرزو و غضب
شرح خاصیت غفلت آن کرده شده یکی حواس و دوم دل

سوم عقل است همین دشمن گنایان را با اتفاق هر سه
ساخته و در چاه غفلت و نادانی انداخته و منسوب محکوم خود
نموده است

تلمات تو میندیان	نیم بر برب شب
باب نام بر زهی منیم	گنایان و گنایان نام

ای ارجن دیو بگو که از اولاد مقدس مہارا جا بهرتی
باید که اول حواس درونی و بیرونی را منسوب خود ساخت
و بعد از آن که مہمت برسد و م ساختن کام و کرد و بد
این دشمن گنایان و و گنایان است

نیدریان پراپنا	ریندریم به پرم منه
مفسستو پراپنا	یو بو دی پرتی

ای ارجن دیو بگو ش پند میوش بفهم و یا دیگر که بزرگان

و استادان اول حواس را خلاصه میدادند و از کرد
آن من یعنی دل زنده است و از کرده آن عقل بالاتر
و از رتبه عقل آن ذاتی که رفیع الدرجات و مالک
صاحب همه است و زرق است و خاص الخاص و را
میگویند همان قدیم و بی زوال است و ابد است

یوم بودی پریم بودا	سببیت مانند آتش
ز بهر شترن مهابارو	کامه رعیم دور آدم

ای ارجن دیو بهمین شرح تفصیلی که من حقیقت بود
و اصح کردم و از عقل که بالاتر از آن پریم است و ادر
نیک دانسته و بخوبی دریافته و همان دریای بزرگ
در دل صفائزل تمکن دانسته دشمن کام نام یعنی
طع و حرص را اندوم ساز و هر سفاک را دید ابدی غبار

سرمدی شو که از ان شناخت درجه اختصاص مکت
حاصل خواهد شد و پیرم پدی خواهی رسید

تمام شد ادبهای سوم موسوم بکریمه لوک
یتی شری مکتوب کینا سپین شش سو برهما دیپام لایکه شاستری شری کشته لایه
سموادی کریم یو کونامه آغاز ادبیای چهارم ترقی یو دیایه

شری مکتوبانو واجی

یم دیو سوختی یو کم	پیشگشته و انبهیم یو کم
دیو سوختی یو کم	سورجیاه کوی و یو کم

شری کرشن مهابراج بجانب ارجن دیو سیفر ماید که من
این یوک اول سروج دیوتا گفته بودم و اوستیو
پسر خود را تعلیم کرده بود و پر جاپت موصوف به شکر
راجا فرزند خود تلقین نموده فرموده بود

یم دیو سوختی یو کم	یم دیو سوختی یو کم
--------------------	--------------------

سکالی نهيه مهتا | يوگون نشسته برن تپ

و همین یوک اسلسله در سلسله نوبت به نوبت نشسته
رازه رکبشیران آموخته بودند و بعد مست این جو
شریف کبکی یاد نموده دادش یعنی ناپید شده بود

سکینی دایم میاتیدی | یوگ پیکته پو اتنه

بختوسی می سخا جیتی | رهسیم هی ترا دوتم

و همین جوک از جهان پنهان شده را این وقت تو گفتی
چون تو هم سیوک یعنی ارادستند ته دل دغویا و دکی
هستی بتو بیان و انظر کردم که تا از آن بهره خوب بردی
استفید جا دید شوی

ارزفوداچی

پریم یو تو زخم | پریم زخمه دیو سوسه

ارن

کتمی ت دیرانی یام | کیمه دو پیکته و دنتی

ارجن دیو دست به عرض کرد که ای شری کرشن
مهاراج سروج دیوتا در ابتدای خلقت پیدا
ظاهر شده بود و قدیم است دشمارین دقت
موجود شدید معلوم من چگونه شود که اول با و سازد

شری جگوانو دچی

به خشی می دیتی تان | زرخان تو چار زو

تا پنهم دیده سردان | تووم ویت ته پرن تپ

شری کرشن مهاراج زبان مبارک میفرمایند که ای جرن
من اوتا رهای بسیار کرده و قالب باراکدشته و توهم
جنم های بسیار کنی و من تمامی حقایق احوالات را
در یاد دارم و از جنم های پی در پی شما نیز دغوم

دو از کیفیت اوتارهای و سرگذشت جنم های خود آگاهی مری

از و پس من و پیا تم	بوسه نامیش و پس سن
پیشتریم سوا پیشترید	سبکوا میانه ماینا

هر چند من بی جنم ولی عدم مهمتم و صاحب قیامی جان دارم
و با جماع تر کن یعنی ستو کن و رجو کن و تمو کن و باراه
و استعدا و مایا یعنی عشق ازلی خود را خود و موجود میسازم

پیدا می در می	گلانیس و تبارک
ایست جهان در می	تدا تمام سزا میهم

ای آر جن دیو هر وقت که احکام دهرم یعنی کارهای
صواب و کیوئی کم میگرد و معدوم میشود و ادرم
یعنی کارهای نامصواب بظهور می آید در آن وقت خود را
بجهت حفظ امور و صواب در زایل کردن مقدمات ثواب

ادواتر میکنم

ادواتر میکنم

پیشتریم سوا پیشترید	دینا می چه دوش گرام
سبکوا میانه ماینا	سبکوا میانه ماینا

بنابران محاطت نیکو کاران حجت شمار و دفع نمود
کنه کاران بد کردار و حکمت احکام اساس دهرم
و بینا دهرم در چهار چوک جلو کر دیده ظهور تر میکنم

زنده که چه می دوی	میگوم یوتی ت تو
تیکو و دیهم کو زنده	یست مایست سوزنده

ای آر جن دیو کسیکه سبب جنم و باعث کرم من بودی
میداند او بعد گذشتن قالب عنصری در وجود نخواهد
و کست یعنی رستگار جاوید خواهد کرد

دینا می چه دوش گرام	من میام و پیا شتر
---------------------	-------------------

بهو و گنای نه پس | پو تا هست باده مانده

آهنانی که خواست لذات حواس و کرد و دینی خشم و
یم و ترس از خود و ور کرده باشند و خالص متوجه بها
باعتقاد بوده در یاد ذکر و فکر من خواهند بود و از بسیاری
کنیان یعنی توفیر معرفت در یافتن پو ترینی پاک
شده باشند بهمان کنیان درجه مکتب یعنی ستکاری جای
یا منته اند

بی تها م پرست و دینی	تا مس تها م پرست و دینی
معد و رقاص و زنی	سینا پار تها م پرست و دینی

عزیزانی که بدل و جان با من پیوسته اند من هم ایشان را
پرورش و محافظت میکنم از هر راه کرم و دهرم او و
باست یعنی توسل و پوتا با که بسوی من می آیند و بلا شک در من می آیند

لینا

کاش می کردیم م سپید | یز زنه تیه دیوتا
خبر هر چه با نشتی توکی | سپید پوت کر منو

کسانی که بخواست رست و در کشیدن دهرم و بطا
این جهانی و حکم و موم بنام دیوتا یا یعنی ملائکه کنند
و ثمره آن این است که کارهای دنیا با آنها حاصل و
متوصل میگردد و از کنیان محروم و مایوس اند و نقطه
بکرم و لبستی دارند هر چند کامیاب مطالب ظاهر می شوند
اما درجه اعلی مکتب نمی یابند

چتر و نیم میا شستم	گو نه کرم و بیباک
قش کر تار سپید	و یکر تار مجوی

چهار ورن که عبارت از برهمن و ختمی و ویش و شود
باشد من پیدا کرده ام و حصه های کرم و خصلت علیحد جدا

مستوم نموده ام و خود از ان مراد برام ببار آنگه
از شرف کرم خواهشی ندارم و کرم میکنم و کرتا هستم و
پرسم آتما و باعتبار خواہش کرتا ام و **پایا پایا پایا**
نام کرامان لیسبتی **می کرم فلی سیرت**
یت نام یوب زانانی **کرم سیرت سیرت**
جیو آتما کرم های ثواب و ناصواب بار آلاشی و میرشی
نمیکنند چه که شکام و آرزوی یافتن شرف کرم ندارم
و آنکه مارا انجمن یقین بداند او از قید شرف نیکی و بدی
و ریاضت و عبادت خلاص و ستنی است
یوم کنیا تو اگر کرم کرم **پوروی رت پوروی**
گودو گر میوه تما کرم **پوروی پوروی کرم کرم**
ای ارحن دیو را جهای سلف که عبارت از حاجب

بدیشی

موتو خیر

دیفره

و غیره باشد خواهان دستدعی مکت و شکاری بود
با مینی که بتو عیان کردم و بیان نمودم مطابق و هر
کرم کردند و نظر بران بتو میگویم که تو هم بدستورشان
کرم کن و در دل خود یقین نما که آن اشیر یعنی
آن صاحب خود و سجد و کشت و اصلا شرف کردن کرم
بجای طریسار و طلبکار آن اصلا باشد
کرم کرم کیم اگر میتی **کوتو پیر مو میت**
تت کرم پوروی خیر **یت کنیا تو کرم کرم**
ای ارحن دیو و اشوران عالم و مرغان غنم ارحن
احکام کرم و اگر عاخر اند و بوقعی نمیدند که چه باید
کرد و چه نباید کرد الحال من بتو واضح میکنم سنجان
کرمی که بدانشن آن از دنیا و مافیهای آن خلاص و شکا

میشوی و سخن بلا سنگ پوزی

کر منو چیه بو دیوم	بو دیوم چیه بو دیوم
اگر منش چیه بو دیوم	اگر منش چیه بو دیوم

ای ارجن دیو ماهیت گرم و خاصیت اکر و کنت
دیگر یعنی کردن و نکردن دنیا و افعی باید دانست
و این هر سه چیز را تمیز باید کرد چیر که راه گرم دانستن
کاریت مشکل و اسرست سحال **بها بها بها**

کر منو چیه بو دیوم	اگر منی چیه کر منو
اگر منی چیه کر منو	اگر منی چیه کر منو

کسیکه گرم را اکر میده اند و گرم را اکر میده اند و افعی
و بسیار داهست و از زمره آدمیان دانش سكال
همان شخص سخوشی تمام و آرام تام است و گفته میگرد

ادست باین صورت گرم را اکر میده اند و افعی
و آشامیدن و دیدن و شنیدن و بولیدن و غیره
تعلق بمن ندارد که آنها بخاصیت طبعی کار خود میکنند
و اکر میده اند باین رنگ سید اند که چون من محیط
و جمیع مخلوقات همگی و حیات که کارهای صواب
از قسم پات و بوجا میکنند کویا من میکنم نوعدیکر
بدین گونه که اگر گرمی نشکام نمود کویا گرمی نکرد و اگر
نشکام نمود کویا که نمود

اگر منی چیه کر منو	اگر منی چیه کر منو
اگر منی چیه کر منو	اگر منی چیه کر منو

ای ارجن دیو پندت آن کسی است که جمیع کارهای او
بشوارین یعنی بخوابش باشد و بسبب فطرت کنیان است

ایزد بر حق و معبود مطلق از قید و بند اسوا و ثمره اعمال

نیک و بد خلاص است

تیکتو اگر چه فاسد	نیت تیر تو نیز شیر
-------------------	--------------------

کرمیست پوت تو پی	نیو کینیت کروت
------------------	----------------

بندت نمی توان گفت کسی که خواهش ثمره کرم

نداشته باشد و همیشه سیر از لذات حواس خواهد بود

و سوامی ذات مقدس آبی از هیچ کیس بدنی نشسته

باشد اگر اذکار مشغول کرم هم خواهد بود بد آنکه کویا

او هیچ کاری نمیکند چرا که او خود را آئمه سر دپ

و بیکار از کار حواس میداند

نهر شیرین حیات	تیکتو سروده پری گره
----------------	---------------------

شاریم کیوم کرم	کورون با چو تیکتو
----------------	-------------------

کیکوتو

که

کسی که از هیچ مخلوق بغیر از ذات خالق بر حق میدی

نداشته تسخیر حواس و دل کرده و خواهش متنوع را

ترک داده باشد و کرمی که از جسدش خوردن و پاشیدن

و غیره ذاتی است در روش مخلوق است میکده باشد

و بران هم دل بسته و مغرور نخواهد بود که من این کار را

کردم موصوف این چنین صفات حمیده مکتب یعنی سنگا

جاوید است و در بند ثواب و غیر ثواب نیست که خود را

پریم آتمای خالص میداند و با بند ری یعنی حواس عشره

دل بستگی ندارد

میدرینجی لایه من تو	و دنداتی تو دیتره
---------------------	-------------------

سمه سدا و سپیدی	کتاب نونی بدیدی
-----------------	-----------------

کسیکه بخت ازلی راضی و از کرم و سرور مانده و غرت

بیزتی و غم و الم و عیش و شادی و بعضی و حمد و ثناء
و حصول مطالب خوش و بد و حصول آن ناخوش نخواهد
بود و بالیقین سخات دایمی می یابد با وجودی که ظاهر
کرم با مسکندر و از نتیجه و ثمره آرایش و شیرش آن برکت را

گفته شکر و کفایت	گفتا و شکر و کفایت
یکینا یا چهره کرم	سنگرم پیر و پیری

کسی که بخواهد حسابانی نکرده و محض رضای الهی
کار و بار بکند او مکتب است چرا که خود را از گردان
مسید اند و دل خود را در صورت حق مشتمل و شغل
انکار و انشراح این یعنی برای خدا کار با تمام جمیع
کرمهای اولی نتیجه و ثمره حسابانی است و در حقیقت اصل و محط
بر تمام برینم برینم بودی : بر تمام گنویز برینم تمام

الان

بر همه و تنه

بر همه که همه و تنه

آن عزیز که آلات و اسباب هم را و در غن و میوه
و غلات آن و آتش آن دیوتا و جهمان یعنی پو جاننده
و غیره همگی را بر هم می انکار و بداند که او را بر هم بر هم
و هر وقت یافتنی است

و یوگینه پری گینم	یوگینه پری پاستی
بر هم گنویز و پری گینم	گینینی میو و پری گینم

بشنو که بعضی جو گشتیان و ظاهر هم و دین بنام دیوتا
میکنند و پو جانده پشش ایند را چه و غیره دیوتا با هم
بعضی در باطن و در اکون بر هم یعنی در ذات حق که نورانی
مطلق است خود را می اندازند یعنی خود را آتمای صفت
و پریم پوش میدهند

و پیر و ده و تنی

شماره اولی نیکو بینی
سم یا گنیش زاده ولی
شماره دوم نیکو بینی
نیکو بینی زاده ولی

بعضی جو کیش را حواس خمس را که شنیدن و دیدن و
بوئیدن و چشیدن و لمس کردن و غیره بود و باشد
مغلوب خود کرده و خود را از لذات آن باز میدارند
همین را هوم و یکن تصور میکنند و در مشغولی حق متشوق
می باشند بعضی که بیشتر شنیدن اندخته باین
عنوان هوم می سازند مختصر باین رنگ و باین صورت
در آتش بر فروع کنیان خویش لذات میخورند
و نه در اکن طاهری یعنی آتش

سواد پندریه کرمانی
پران کرمان چا پری
آتمه سم یه یوک اگنو
زده ولی گنیش زاده ولی

بعضی مضافان

بعضی مضافان جمیع کارهای متعلقه کارهای دینی
و بیرونی و ده بیان که عبارت از بیان و ادب
باشد در آتش آتمه کنیان میخورند

دوروی گنیش تو گین
نیکو گنیش تو گین
سواد پندریه کرمانی
پران کرمان چا پری

بعضی بر مضافان و مضافان در وی یکن یعنی یکن گنیش
میکنند که اقسام میوه و روغن و غلات و اہم آورد
یکن می نمایند این یکن خاصه که هست یعنی دنیا دار است
بعضی تو یکن میکنند که در حیل و بیابان بکوشه تنهایی نشسته
در یاد شری زرخش مشغول میشوند بعضی جو که یکن میکنند
که عبارت از نیم و نیم و سعاد و پرتا بار و اسن و پرتا یام بود
باشد بعضی سواد پندریه کرمان یعنی خواندن بید و بید انگ و سحر

که عبارت از دهره شاستر باشد و مهاس یعنی حکایت
 منیشران و مرثانان و راجها بزکان و بعضی ترک
 یعنی نیای شاستر و چندی نیتی شاستر یعنی تدبیر و تنجیر
 محاکم و دنده شاستر یعنی مکافات عاصیان که نه کار
 و بعضی کنیانه کنن یعنی حق را محیط و بیکانه میداند و بعضی
 ترته کنن یعنی زیارت اما کن متبر که عبارت از ترته کنن
 باشد عزمی که اقوال و اطوار مردم است باینی ملت با جدا
 و علیحد است که آن بیکانه بصورت سحر محیط است و ملت
 لبان آبهاد و اسجوت که همگی در یک محیط وصل میکنند
 و هر یکی راهی جدا اختیار کرده است و خبر و دیدان یعنی
 چهار بیدایتان کار و کردار خود بر بستر یعنی قول شری
 بر مباحی منحصر داشته و آنچه در حکام نقلی است بر همان

اعتماد در

اعتماد و دست دارند و آنها را بیدایتی میکنند و
 میماسا شاستر باین اعتماد و اعتقاد بر یکایک میکنند
 نیا یک شاستر پرمان یعنی ششش قسم عمل میکنند اول
 بر کنی پرمان آنچه با خط نظر است ازیند و غیره اول
 پرمان یعنی جایی که دود باشد باید دانست که شست
 و شده پرمان یعنی اسرارش و بید که کن و هوم شمر
 خیر و برکات است و به نتیجه آن آدمی بسر که لوک میرسد
 و باده پرمان یعنی کسی او را بگوید که دیوتا در خانه است
 باید دانست که هرگاه در خانه هست و رجب یا یار نخواهد
 بود و روپه مان پرمان شکل بداند که پیر شل بدست
 و از مناسبت پرمان یعنی تاثیر بارش تخم میزاید و سبزه
 میشود ساکنه شاستر و اله با پر کرت و پورش در کن

یعنی ستوکن و رجوکن و تموکن یعنی است دارند
 و شیوی بر اجاسکبت و کرایشکبت و کنیانه شکبت مستحکم
 و سی و شش است اختیار کرده اند پانین زلی است
 که جوک اختیار کرده اند و پیرانایم و دهیان و دارا
 و سماده و پرتیا بار که جوک شاستری یعنی پانین زلی شاستر
 همان است و وایکرنی شست شاستری است بعضی شک
 قرار داده اند و بعضی شسته اند و بیدانیتان است چنانچه
 شت میشارند و شیویان سی و شش نوشته اند دنیاکان
 در کاریه و کارن و کبت و بهت و سموایه کارن و سموای
 کارن و میمتی کارن و کبت می نمایند کاریه مثل طلک
 و کارن زیور و کاریه مانند خاک و کارن تمثال سب
 جام و نیز سموایه کارن آنکه خاک با سب و ملحق است و سموایه کارن

یعنی اسباب کلال مثل چرخه و چوب و سیمان که از آن
 باسن باتیار میکنند و کتاخو دکلال است هر که از
 شاستر و اکت باشد او را یند میخوانند

پانینی زو و تی پان	پانینی پانم پان پری
پان پان گتی و و و و	پان پان پان پان پان

بعضی پان را در پان موم می نمایند و پان پان
 پان و پان را گرفته کنبک نموده ده پان را جمع
 میبازند و در یک پان که گویا بمنزله اکرن دیوتا
 موم میکنند آنها پان ابیاسی هستند و همین موم میکنند

پان پان پان پان پان	پان پان پان پان پان
پان پان پان پان پان	پان پان پان پان پان

همین بهت اباری می باشد یعنی در خوردن چهار خیر می

و حصه جویشکم را از خوردنی پرمیازند و کجیحه را
 از آب و کجیحه را برای آمدن شد پیران یعنی انفس میکنند
 و همین قسم روش خوردن دارند و ده پیران را دیگر
 پیران هوم میکنند یعنی ورزش کنند که جمیع پیرانها
 در اینجا یکجا میشوند و اجتماع پیران و او پیران میکرد
 همین و دوازده بکن مفصل بیان کردم کسانی که آنرا
 بمیل می آرند باین واسطه و وسیله کنه و عصیان نشان
 رنج و دفع میشود
 یگینه شش شربت بز و یانست بر بجه سنانم
 نایم کوکوستی گینسی کتو پنه کوکوستی
 آن کسانی که پس مانده آمار کین و هوم را که عارت از آن
 ونی و د این سنی دارد که خوردنی را اول بدهند آن

بخی ازنی

یعنی رزاق مطلق و دیوتاها و روحانیان میکنند
 که آنها را تو اضع نموده باز مانده ایشان را بنحو خود
 و بیشک بهم را درمی یابد کسی که ورزش و عمل این قسم
 بکن ها نمیکند او را بهره از دنیا و عصبی حاصل نیست
 یوم بهو وید اگین و پسته تا برهنه و پسته
 که در زنان و پیران است یوم گنی تو و پسته
 شری بر بجه می بین قسم کین ها در بید بسیار فرموده است
 آنچه کین از کرم پیدا شده بدان و این تحقیق داشته
 مکت میشود
 شری این در می بین گین گینه گینه پرن تب
 سر و دم که با چشم با تیره گینانی پری سما پستی
 ای ارجن دیو بهادر و دشمن که از بنو بشنوا زکر و ده دیو

و غیره کنیا نه یکن خلاصه منتخب و برتر و بهتر و اعلی است
چرا که همه کرم و کنیا نه یوک می شوند و تمام وقت می گذرانند

تست و برترین پاتین	طریقی بر شنیده میویا
او پدی شیمه متی تی کنیا	کنیا نه یکنست تو دشت

بدانکه او به دیش یعنی تقنین کنیا نه یوک که از جمیع یوکها
برتر است بتوجه و شفقت مرشد کامل میسر شود و باراد
طالب صادقی که باین صفت با موصوف باشد اول آنکه
مرشد را سر بر پا میکند و بعد آن ایستاده ایستاده ایستاده
بالتجای تمام و الحاج بالاکلام التماس پیش حقیقت
سرفت میکند و دوم آنکه خدمت و فرمان برداری
او بواقعی نماید و همین طور در روشن و بصیرت دل خود
و در پیش مرشدان کامل و اکمل کسب معرفت استقامت حاصل

منی

منی این ارشاد خاص الخاص این است که حواس را ضبط
مموده و منحو و مغلوب ساخته باشی که بتاثر آن کنیا نه یکن
میشود که استاد کامل عبارت از تسخیر حواس است شری
کرشن بهاراج که خود او تمام بود تلقین او برتر از همه
مرشدان است و حواله بر ارشاد دیگری نمی فرمود الا
بکنایه امر فرموده که تسخیر حواس و بدست آوردن آنها
واسطه حصول معرفت است

یت کنیا نه یوک و موم	نپو کم یا پس یا ندو
این بونان شیشین	او یقیمیت مینه شیمو

ای ارجن دیو از دشتن این کنیا نه یوک که بتو واضح
کردم در سوه یعنی نادانی و غفلت و غیر معرفت نیایی
از دشتن این کنیا نه یکن از شری بهما تا مو به ضعیف خود

سایه می بینی و بعد از آن در من می بینی

ابجد پس با پی به	سرو پای به با پ کتم
سروم گنیا نپوئی نیو	و در زیم منتظر بشی

ای ارجن دیو اگر اعیان از همه عاصیان پر محبت تر باشی
شمره معرفت از گشتی کنیان از عیان کنان عبور می نمای
و بمنزل مقصود قایم گردی و حصول مکتب یعنی تنگای
جاوید حاصل وقت و سخت تو خواهد شد

یمنی و اس سید و گنیر	بسمه ست کور و تیر زده
گنیا ناگنی سرو و کانی	بسمه کور و تی تها

ای ارجن دیو قسمی که آتش از دخته میزم با خاکستر میازد
همان قسم آتش گنیاں جمیع کرم را بر بزم بینی خاکستر میکنند
و قسمی که آدمی بدو رجوع علی گنیاں رسیده از گردن کرم

فایض

ما رغبال و آسوده دلی ز دل شد

نیمه گنیا نپوئی نیو	پویش و میوه و پویشی
تت سویم تو که سم سید	کالینا ثمنی و پند تی

درین سپنجی سرا مثل کنیاں بینی معرفت
حق هیچ خیر پاک تر و پاکیزه نیست و همان
گنیاں وقتی که از کرم جوک کسی را حاصل
شده باشد بعد مدت دراز خود را
در خو می یابد عارف و کنیاں

شده با من می پیوند

نشد داد ان لبی گنیاں	تت پره سم میقتید
----------------------	------------------

گنایم کبد و آرامش
ایچری نادری

کسی که با یقین باشد و صحت مرشد را نقش بر حجر
داند همان شخص را درسی یابد و بر همان
استقامت و زبده قایم و دایم باشد و
حواس را ضبط و منسوب خود کرده و گنایان
خاص را دریافته مکت را که شایسته است
بزودی دریابد و مثل قطره بدریا و اصل شده رشکبار

اگنیش چاشنی و نیش
سبب شادمانی و نیش
نایم نو گوشت نه پرو
نه گوشت نه شمشیر

کسی که اکنیانی باشد ولی یقین خواهد بود او از دنیا و

بی بهره

بی بهره و از رحمت و آرام یابوست و در غفلت بخت

یوگه سنیست که نام
گنایان سبب سبب
آتمه و نیم نه کرمانی
فی بدنت و نین زید

کسی که از دریافت و درزش جوک موت خاص اصل
شده باشد و بواسطه و وسیله آن جوک بار دیگر محتاج
کردن کره باشد و تحقیق و تدقیق گنایان خاص رفع
شک نموده پرم آتما را بخوبی دریافته باشد او را که
ظاهری در بند می آرند و بشماره و نتیجه آن کاری ندارد
بخوابش و بشنوا رین یعنی برای خدا کره نماید

تسمات اکنیانی سیم بوم
بهرت هم گنایان سیم
پیم و نیم سیم بوم
بهرت هم گنایان سیم

ای ارجن دیو پرده شک را که از غفلت در دل تو جای

به تیغ تیز کنین بریده جوک را تمام سازد بر خیزد بری
 حنک و سحار به که دهرم خنتر این است مستند و آماده
 تمام شد ادبیای چهارم که کمره سنیا به یوک سستی است
 یقی شری به گوت گیت سسین شستو بر سه دید ایم یوک شری
 شری کر شنه اردو تو سواد ی که سنیا به یوک نام به شری

چتر ادب

آغاز ادبیای پانجم

اردو و گوچی

سنیا هم کرم کرشن

پوز یوکم چه شستی

پیش چهره ییت یوکیم
 تنی بریده سوسه شستی
 ارجن دیو بجانب شری کرشن بهاراج میگوید که ای
 شری بهاراج شمال بر با مبارک تیاک نمودن یعنی

گذشتن

گذشتن کرم ارشاد میفرماید و باز حکم میکنید با نصیحت
 کرم باید کردین بران عرض میدارم که آنچه در میان این
 دو چیز بهتر و خوشتر است همان مقرر و مشخص کرد و بگوید
 که بران بدل جان عمل نمایم چهر که دودلی را از امید

شری بهکوا نوچی

سنیا به کرم یوکش چی

نیبه شری به سکر او نوچی

میو ستو کرم شاست

کرم یوکو و شستی

شری کرشن بهاراج بجانب ارجن دیو میفرماید که کلین

دهنده یعنی آرام نخنده طالب منزل مفت هر دو چیز

هستند هم کرم جوک بهتر است و هم سنیا به جوک فاکر جوک

اولیتر است از سنیا به جوک

کینی سنیت سنیا

یونو و شستی کما شستی

نیر و ندوی مهابا

سوکم بدات بر موچتی

ای ارجن دیوان کسی که بر خیر خوب دستگی داشته باشد
در بر مقدمه نامرغوب نه خوشی نماید و دینی مطلقا
کار فرما کند او بعیش دسر و سرور بود از اسوا است

ساکینه یوگو پشته کمالا	پژوهنده قتی نه پندیت
یکم سپاس شسته سیمک	دب یور و پندتی فلم

ای ارجن دیوانی که پندت یعنی دانای کامل هست
ایشان ساکنه را دجوک را یعنی در کنه اشتن کرم و نهضام
رسانیدن جوک تعدادت نمیشمارند اگر احوال و زینش
یکی از اینها نمایند و با بنجام رسانند ثمره هر دو خیر بلا نیکنند

یت ساکنه یوگو پشته کمالا	یت یوگو رب گیتی
یکم ساکنه چیه یوگم جی	یت پشته سیمک

ای ارجن دیوان کسانی که عامل ساکنه اند و مرتبه از آن

حاصل میبازند همان درجه و مرتبه جوکیان کرم هم می بینند
و آنکه که ساکنه را دجوک را بنظر تامل می بینند و هر دو
خوب پیدا کنند او دانه و مینده اسرار است

سینا سیمک یوگو پشته کمالا	دو که یوگو پشته کمالا
یوگم سیمک یوگو پشته کمالا	پیش پندتی

ای ارجن دیو قومی باز و تا وقتی که کرمه جوک حاصل باشد
سینس نایاست و سینس بدست نمی آید کسی که کرمه جوک
بوده باشد او را در اندک فرصتی پریم بر هم رانی یابد

یوگو سیمک یوگو پشته کمالا	دو که یوگو پشته کمالا
سرد و کوتا قتمه یوگو پشته کمالا	کوترون نپ پشته کمالا

کسی که جوکی است در درون او نزل و صاف و حید و جوک
خود را مغلوب کرده باشد او محیط هر شی شده در صورتی که

برهنیا و آیه کرانی	سنگم تیکتو آرد و تیه
لشین سبایین	بدنه پتله میوایم
ای ارجن دیو آن طالب صادق هر کاری که میکند	
بشنو این یعنی برای خدا میکند قسمی که برک نیلوفر است	
و با آب آئینش ندارد و از وجد است و صلا منزه است	
و ناصواب ناصواب نیست از نتیجه هر دو برادر است	
کالین منب بودیا	کیولی ریندیه پری
یوگینه کر مه کوروتی	سنگم تیکتو آتمه شودی
جو کین دانشور مرفت اثر که تبار از شریر من و بدینی	
از جبد و از دل و عقل انکاشته مشمول و منسوب است	
میکند و حواله بایشان میدهند و ثمره و نتیجه آن اصلا	
و مطلقا نمیخواهند و همین که نهایی ظاهری را محض برای عقل	

کرم هم نطا هر نمیکند مضایقه ندارد	
نیو گنجیت کردیتی	یکتو منیه پیتو ویت
پفن شترن پشترن	نشن گشترن پشترن
اینچنین کس که بیان کردم بشکسید اند که من هیچ کرم	
نمیکند با وجودی که با شیر و خاصیت حواس می بیند	
و میشنود و لمس میکند و بوی میکشد و میخورد و می آشامد	
و براه میرود و میخوابد و دمدم نفس برمی آرد و کونیده است	
پشترن گشترن	تون پشترن غشترن
میدریا مندریا پشترن	اورتن تیت داین
ترک کننده و گیرنده و چشم واکنده و پوشنده یعنی دیده بر هم زد	
اما میداند که اینهمه کار با خاصیت حواس است و من این	
چیزها منزه و آزادم و هیچ چیز اختلاط و آئینش ندارم	

ای ارجن دیو آن

آینه بر دل بعمل می آرند بغیر ازین غرضی مقصدی دیگر

یوگه که در نه فم تو گشته	شانت با بنویشتم
یوگه که کاهه کارین	نفسی سکتو بنه پرتی

تحقیق است هر که با طمینان دل نتیجه گرم را ترک داده
شانت یعنی سر در محض حاصل میازد مکت و خلقت
و کسیکه جمیعیت دل حاصل ندارد او در خواشانی کوناگون
یافتن نتیجه که دار پابند و مقید است

سرو که مانع	سینیس استی سیکم شی
نوه و داری پوری دی	نیو کورون نه کارین

آن شخصی که از راه معرفت و حق شناسی حواس درونی
و بیرونی را مغلوب خود ساخته او همه که بهار که میکنند
ناکرده می انکار و آتمای خالص شده در خانه نه در بیرون

عنصری

عنصری با کرام تمام نشسته است و از گرفتاری تهنه
حواس بی نیاز و مستغنی است و توانی حواس را هم
ساکت میازد و در هر حال دارسته و آزاد بود هیچ چیز

نیکو تو هم نه کارنی	نوکسی ستر ز قی بر بوه
نکرده فله سیمو گم	سوا و تنو طر در قی

بدان و آگاه باش یعنی آن ذات بی همتا بهیچکس از خوا
که به متحرک نیست و بصورت آن را غلب نمیدارد
نتیجه گرم هم نمیدهد آدمی غافل را نتیجه اعمال و کردار خود
مقید و مستالم میازد و در رنجی که میرسد بتواز کرده است
جرم فلک که ام و کنه سار چیست

ناتقی کسیت پالم	نیو پو تو گرم و بوه
اگنی نیا و طرم گنیانم	تینه مو پست ز تنوه

ناتقی

آن آسمانی بزرگ یعنی جان جانداران جهان ثواب دکنه
 بیچ یک در شمار نمی آرد و رحیم و کریم مطلق است و از آنجا که
 اکنیان یعنی نادانی و بی معرفتی کنیان را منخفی ساخته است
 باین جهت خلق الله را در غفلت اندوه و پیچیده شده
 در قید توهمات و بیدار بیدل و بیقرار استند

گنایان توت گنایان	ایشان نام نشسته نامتمنه
تیشام ادیت گنایان	پرگاه بیت پریم

آن گنایانی را که یافت کنیان حاصل شده و اکنیان یعنی نادانی
 دور گردیده ایشان را چون سروج دیوتا یعنی آفتاب عالم
 نور و سرور جاوید حاصل گردیده و با تمام می شده اند

تدوین بر آسمان	تت نشانیست بر آینه
گشایست پوزا و پریم	گنایان پر دشت کلمه

آن مصلحت

آن حاضن حق آگاه را که آتما و عقل متوجه بذات بی چون
 و چگونه است و صرف بر الوهیتش و لبسکی و محبت دارند
 بدرجه اعلی مکتب رسیده اند از جمیع کنیان منزله و با صوابی

ویدا و پنی ستمین	براهمنی گوی هستینی
شون چو پو شوپاکی	پندیت ستمه در شسته

عزیزانی که بذات یعنی دانای دهر هستند ایشان آتما را در
 محیط میدهند در ورن بر بزمین بیدان متواضع و
 در درج کادین یعنی ماده کاو و در قالب فیل و در درج
 سگ و سگبان یک آتما را می بینند و از دوی در سته جاوید اند

نیشو شیه زیته سرگو	ایشان سایش تهمینه
نیر و شیم بی شیم بریم	تسمات بر بزمین آتش شسته

ای ارجن دیو یقین خاص بدان که این قسم حق شناسان در

عالم ناسوت یعنی حکمت آسمانی سوپرکاش را خوب یافته
و دیده و دانسته اند و چون قطره بدریای محیط پیوسته
و حکمت یعنی رستگار را دیدند و غیر را نمی بینند و نمیدانند

نبرد بر شمشیر پریم بر پایی	نمود و زینت طرب چارم
شکوه و دی رسم خود دو	بر همه دیت بر همین شمه

و همچنین جوکی همه دان موحد از یافت مراد و مطلوب مغرب
خوشویش و از نایافت آن ملول و مکرر نه عقل کل را
مصدر است و حق پرده باز افشاید برهم را دانند است و برهم
باشند و برهم برهم را دریافته و مستغنی و بی نیاز گردیده

با همین بر شمشیر شکسته	دیند آقا منیت نکویم
سعد بر همه یو که بکشتا	سوکبه مخچینه رستم شوقی

آن کنیانی معرفت کیش و حق اندیش بر جواس مردی گشته

و از دریافت آتما آرام کلی حاصل نموده با پریم بر هم وصل
و ملحق گردیده آرام و سرور بی زوال یافته است

ای بی سمیرش ز آب و گاه	دو که پیوند پیوستی
آینه و نیت گونتی	ناتیشو ریتی بکوه

ای ارجن دیو بدان لذاتی که از جواس پیدا شده باشد
و ملال اند ازین سومی آیند و آن سومیروند ثبات و قرار
ندارند و دانی اکل از او نیست آنها عاریست و اصل گشته
منیت بی قید است و آزاد است

شکوه و پیوند سودم	پراک شریک و پیوسته
کانه که دو و دو بوم و یکم	میو که سوسو کی زده

آن مردی که ازین دنیای ناپایدار پیش از چیدن شربت
از غلبات کام دکر و یعنی شهوت و غضب تارک و سرد شده

او بالجزم با برام دایمی پیوسته است
 یونته سوگواری بر من ^{۲۳} تنهائیم بر جوت ریوی
 سیوگی بزم نیر و نام بر همه بود و دی گشتی

آنکسی که با برام آتما خوشحال است و نور و سرور و درونی بهر و با
 همان سالک غم و بر هم مطلق شده و را الوهیت بر هم تمام است
 کشتی بزم نیر و نام ^{۲۴} ریشیه خیمه کشت
 چشمن دیدار آتما ^{۲۵} سر و بود و بتی ریا
 آن رکبیشانی که از قید بدن دارسته اند و درجه خاصیت
 یعنی سر و حضور پر نور یافته اند مصیبت و رنج از آنها کنار
 و شک و گمان از ضمیر ایشان دور شده است و ضبط حواس
 درونی و بیرونی اختصاص دارند و بغیر و غلبه جمل ملکات
 دل بسته اند و هر شی را آتما می خالص می انگارند

کاد دارد

کامه کرد و ده وی یکتا نام ^{۲۶} پیش نام پیش چیتام
 ایتو بر همه نیر و نام ^{۲۷} و رختی و بر پیا تمام

کام و کرد یعنی غضب و شهوت را ترک ترک داده سنس
 شده مانند یعنی آتما بر حق را دریافته خوشوقت و خوشحال
 جاوید شدند سن و بود را یعنی دل و عقل و حواس را ضبط
 کرده اند و حیون مکت گردیدند اگر در جسد باشند
 باز آزادند و اگر در جسد نباشند باز رستگار و مویذند
 حاصل که در هر حال مکت و مطلق همانند

آتماشان که تو بهر پیا ^{۲۸} چشمن خوش صوا نتری بر و
 پیا نا با تو سوگواری ^{۲۹} ناسا ستمه جاویدی

خوابش حواس از درون بیرون کرده و مد نظر و نگاه
 در میان مکان منور و ابرو داشته پیران و آبان یعنی

در آمد و برآمد نفس برابر کرده و یک آتمای خاص را در کل
شی محیط میداند

مکنیز نوکلی پراپند	مکنیز نوکلی پراپند
مکنیز نوکلی پراپند	مکنیز نوکلی پراپند

کسی که حواس را منقلب دل و عقل را منخر ساخته و برین
رستگاری چنان گردیده از حواس و بیم و غضب و رشده
اولکت و رستگار جاوید و داننده و یابنده آسمات

مکنیز نوکلی پراپند	مکنیز نوکلی پراپند
مکنیز نوکلی پراپند	مکنیز نوکلی پراپند

مخفف سخن آنکه ای ارحمن دیو کسیکه مرا پریم آقا و سوپرکاش
و واحد و انسته لذت گیرنده کین دهر و تپ و اند و صبا
و محیط هر دینیات پندارد و شامل در دل مخلوق انکار

اولا

اولا شرط مکت یعنی رستگاری جاوید مییابد
تمام شد او یای پنجم که دو رکنده اکنیان و
محو سازنده و دویست مسمی بسینا رگه

یتی شری بهکوت گینا سپین شش و برجه و دیایام یو که تا شری شری
کرشن ارز و نه سواد ی سینا یو کوما پید پنجه اوجیان

آغاز او بیای ششم
شری بهکوانو و اچی

کاریم کریم کریم	کاریم کریم کریم
کاریم کریم کریم	کاریم کریم کریم

شری کرشن مهاراج سبحان ارحمن دیو میفرماید که نعتی کرم
یعنی ریاضت روزمره کردن لازم و بهتر است بشرطی که

بند را تمام است
این تکیه است
نست
در تکیه است

آتما دوست خود آن کسی است که خود بخود دل خود را
از خطرات باز دارد کسی که آتما خود را مستحضر کرده است
او را همان جوهر آتما خود آواز دهنده و در رنج و محن درنده

زین تکیه پرت است
پرم آتما سما چیده
شیتو شیتو سو که در دست
تتها مانا پ مانو

کسی که من خود را یعنی ضمیر خود را تسخیر کرده باشد فقط
بر آتما ملحق و با آرام خواهد بود و در سردی و گرمی و
آرام و بی آرامی و عزت و بی عزتی بی کمال بگذراند
همان شخص صاحب دل و بزرگ است که در هیچ وقت
تغیر احوال ندارد و متوجه باقی است

کیا

گنیا نه و گنیا نه پرت
کشتی و یزی تندی
یوکتی توتو چو تکی یوکی
سکه کوشا شمشیر کانیچیه

کسی که از گنیا نه و گنیا نه یعنی معرفتی که از علم دار عمل
بهر سیده باشد کامل و پرخوابد بود و حواس را منلو خود
کرده جمعیت دل باین زک حاصل کرده باشد که خاک
شک و طلا یکسان باشد او نیم است

سومین مترا بود و این
سکه کوشا شمشیر کانیچیه
ساده و توتو چو تکی یوکی
سکه کوشا شمشیر کانیچیه

با خوشی و دوستان و نیز با دشمنان گنیا نه و از خصومت
و دست و دشمن بزرگوار و با صلح هر یک در میان و محیط
برشی باشد و زنی که داران و با عاصبان و با هر کس در نشه
باشد که یک آتماست همان پاکیزه و پاکیزه است

یوگی یونیر پستیم
اقدام بر سر نشسته

یکایک پستیم
نیرا شیره پری گریه

خود را همیشه در مثل حوب مدارد و در گوشه خلوت نشیند
و دومی را جلوس سازد و استمارا در ضبط خود آویزد
و بخوت و جادوی ذخیره خواهد بود

شوپو دیو پستیم
شیره پستیم

ماتوش چهره نام پستیم
چلیا زیند کستیم

در مکان پاک پاکیزه و جای پوتر نشیند و اسن یعنی
مکان نشستن سجد استمال نه چندان بلند و نه چندان
دش ریشی و بالایش پوست آهو و بالاتر از آن گاه
و هر کس ترده نشسته باشد بر چنین اسن بخاطر جسم تمام
بیاد و بچین بریم بریم یعنی قادر کریم باشد

بر چنین

چیتا تما
۲۲

تشریکارم منه کرتوا
یته چیتین دریه گریه

دوپ ویش سنی یونیر یاد
یوگه ماتمه ویشو دیو

بر این چنین اسن دل و خاطر خود را جمع کرده کرد
حواس درونی و بیرونی را بجلی و ضبط نموده بود
سعادت دارین و ابهاس ساخته برای من کردن
انته کرن یعنی من بود و اندیری اشتغال و نطوبت و زرد

سمیکای شرد گریوم
دارین نه چلیم کستیم

سمپریخی میکارم نوم
ویشش چانه ووه لوکین

سر تا پای شری یعنی جسم و سر کردن بقاعده حلیه یعنی
اسن برابر نموده بی و سواس و تفرقه شده نظر بر نوک
بینی گذاشته باطراف و شجاعت اصلاک آن نباشد
و بیک خیر خاص دل بسته نشیند و قیام اقدام تمام

چلیس مبرم

پیشانی تا و گشته بی
طبیعی ری و تری تبه
نه سمیم کش چیت تو
یو کته آیت بهت پره

تا آتای او شانت و نزل نشده باشد و بخت و وسوس
و پرورت یعنی روزه داری و برهم چرخ مستحکم و حواس
و دل خود از غوغا گرفته و دل و ضمیر بطرف من داشته
و بجا طرح مایل و رغبت من باشد

یو کته نیم سده تمام
یو کته نیت بهانه
شامیم نیرو ان پر قام
ست ستم بهادی بهتی

ابها س یعنی عادت کننده باشد بهمین دست و همیشه آتارا
حاضر و ناظر دانسته و ضمیر خود را از خطر تکیه داشته
شانت یعنی پاک و بر تلاش ستکاری یعنی مکت و اصل
شدن بجز توحید تقدیر نماید البته از قیود خلاص شود

پیشانی تا و گشته بی
طبیعی ری و تری تبه
نه چیت سو به شلیسی
زاگ تو یو چار زو

کسی که بسیار خورنده باشد او را هم جوک حاصل نیست
و هر که خیزی نمیخورد او هم درجه قابلیت جوک ندارد
و آن کس که بسیار خواب میکند او هم جوکی نیست
و شخصی که بیدار نمی باشد او هم بهره جوک نداشته باشد
ماحصل که میان رو باشد عرض که میان روی بقول خیر الله
او سطلالازم و بهتر است

یو کته باره و بهاری
یو کته چشمتش گرسو
یو کته سو پنا و بودی
یو کته بوبت و و کله

آثار کنیانی یعنی صاحب معرفت است که در خوردن
رفتن و در کردن کار هم میان رو باشد و خواب و بیدار

هم مجد اوسط داشته شد همان کس احوک دفع رنج و
 زحمست باعث سوکته یعنی آرام و نغمت

دیدار بین و تمجید حق تعالی	تا مینواید و ششستنی
نیمه سوره کافیه	یوکت ششستنی ترا

دستی که حواس و دل و خاطر را فراهم آورد و شد و با
 پیوندد و از جمیع مطالب و مقاصد آزاد باشد همان
 آن آتما شانس را کامل و آگاه دل و با آرام منجوتند

رشته و پیوند و ششستنی	نیگشتی سوپاس مرتبه
یوگینو و ششستنی	یونیمه و یوگه مائمه

ستنی که چراغ بی با د حرکت نمیکند و همان شکل جوگی که
 دل و ضمیر خود را جمیع ایهاس یعنی عبادت کرده باشد
 بر و ریت آتما بلا شک و تردید چراغی روشن است در عالم

یا کوزه

یا کوزه بی یا و مجبض آرام

بشر و پیر و ششستنی	نیمه و دم یوگه سیمو یا
یونیمه و ششستنی	یونیمه و ششستنی

در حصول جوگی که دل متلی شد و کسب ریا ضمیر و
 حواس جمع بوده در هر جا که بدل صفت آتما می خود را
 بیننده باشد و نقطه بر آتما راضی و خوشوقت شود
 جوگی کامل و سزاوار کست است

سوکت و یونیمه و ششستنی	بود و گاه به ششستنی
دست و یونیمه و ششستنی	ششستنی و ششستنی

آرام بچید و نهایتی که بعقل و حواس در نیاید و از ان
 بالاتر است و در ان حین محصل نماید و مطلقا آتما
 سروپ سجا و زینخواه نمود

یم لبدا چا بزم لایم
سنتی ناکم تته
نیمیش تهره تهره
کور و تاپ و جالنی

کسی که جمعیت و آرام حاصل نموده و از آن بالاتر خود
نیز نشد بر همان حال خوش و دل جمعی ستقیم بوده
اگر احیاناً رنج غظیم باور و دوا و راپردای آن
که خاطر جمع و اطمینان کلی دارد

تم ویداد و کیمیم
دیوگم یوگ سنگنیم
سینس جهرین یوگه تهره
یوگو نیر و نیر و نیر

جوک از میگویند که در آن محل از رنج و لغزش
نباشد همان قسم جوک را تحقیق عادت باید کرد و از آن
شغل دل را اندر نیاید و بفرغ حال باید بود
سنگین و بوان کام
سنگین و سوانه شیشیت

اروین

منشیو بندریه گرم
دینیم سمن تته

از خواش های الوان آرزوهای که بسیار میشود همگی از
دور اندخته بدل هوش و حواس را بقید آورده سحر کم و پیا
بوده باشد

منشی اشنی را و پیرید
یو دیا ویت گری تیا
نکنشیت اب حین
نکنشیت اب حین

آهسته آهسته بعضی و دریا از زباید آمد و از پرا
ضمیر را بر آتما بسته چنری خطر و توهم بخاطر خیال
نباید داد که باعث بی قیدی مطلق و سرکاری جاوید

منشی حنجه مستهیم
منشی حنجه مستهیم
وات منشی و منشی
وات منشی و منشی

از اینجا که من یعنی ضمیر کجا آرام و قرار ندارد هرگز

از آن طرف باز کرد اینده طرف آتما باید کشید چسپاید
همین قسم جوکی دلدار را آرام بی نهایت ترین حال میشود

پیش از آنکه منم بینم	یوکنم سوکبه کوتم
و پست رفت روزم	بر همه بوند سگلم

و صفت رجوکن از او مفقود گردیده و حیوان گشته
بجوف عصیان بحیثیت بگذرانند و بعیش و سرودایی
سرور و منور گرد و دشا د کام شود

یو نیز یوم سدا تمام	یوکی و گیت کلمه
سوگیند بر همه پیشی	رستین تم سوکبه مشنوتی

امباس یعنی عادت کننده باشد همین عنوان با آتما
بزرگ و کن هایش دوشده باشد با آرام کلی برهم را
دانسته بسیار عیش و فراغت حاصل مییازد

در همه خلق

سروده تو شهبه تمام	سروده بونان چابنی
یکهتی یو که یو که تمام	سروده سیمه در

یکهتی

در همه مخلوق جلو آتما می خود را بیند همه جانداران
در جان خود اکار و بسبب حصول جوکی یعنی سرفت
بفراغت باشد و هر طرف ظهور یو پریم برهم مانده نماید

یو نام پشت سروده	سروده همه می شستی
تسپاهم پرک می	پهجه می پرک شستی

کسی که آتما می خود را در هر طرف بیند و همه چیز را در من
بداند او را من از دل محو می شود و او هم از ضمیر من زود گردد

سروده تو شهبه تمام	بزی کنو کاشته سیمه
سروده تو شهبه تمام	سیوگی می و رستی

کسی که در جمیع جانداران ملاقات و مراعات کند اگر چه

او بهر طرف بگردد در باطن وی دل او بسوی من است

آفتاب عین سر و نور	سهم بشت یو ز نور
سوکم و ایر و اذکم	سیوگی یو بخت

مثل خود در هر طرف کسیکه در جمیع جا نذران آرام و
غم را شریک بشد و بداند که رنج مخلوق رنج من است
رحمتش این و حقیقت باعث رحمت همان شخص را بر جوی کند

ارز نو و اچی

یویم یو گس تو یا پر گشت	سامینه مدد سینه
می قسپا هم نه پناهی	چند چرخ تو است

بار ارجن دیو بطرف شری کرشن بهاراج عرض میکند
که ای شری بهکوان شرح خاصیت جوگی که بمن ارشاد بود
این را سبب و سوس خاطر خود است حکای نمی نمم و دل

مسلم

ستحکم نمیشود چه چاره نمایم

چند چرخ می منکرشن	پیشانی به دور و دورم
قسپا هم میگرم منی	و کیو پر که سود و شکم

ای شری کرشن بهاراج دل کیجا قرار ندارد و بسیار آرد
و گرفتن آن دل و ضمیر را مثل بدست آف کردن و قید نمود
با و میدانم و هرگز دل در ضبط من نمی آید و بهرست و
بهر طرف میگردد چاره آن بهر بایست

شری بهکوان و اچی

اسم غم به با هو	منو دور میگرم حلیم
ایا سینه تو گونتی	ویراکی نه چرخ گونتی

شری کرشن بطرف ارجن دیو میفرماید که بیشک گرفتن دل
دشوار است ببادت و ای معنی ابهاس و ویراک یعنی ترک

چاپ

تعلقات و لذات آزا جو کثیران میگیرند

آسمینا تمنو یو گو	دوش پراپت میمیت
دکشا من تویشتر	شکوه واپتونو پایته

کسی که دل را جمع نکند جوک با و حاصل نیست عقل من
بر همین فرا میگیرد کسیکه ضمیر خود را هم نبرد اورا
جوک حاصل نمودن دشوار است و آنکه ضمیر خود را در
آورده اند جوک حاصل نموده است

آئیم شردیو پیتو	از رونو و اسی
ایر ایدو که سیدم	بوغاش حلیته
ارجن دیو سپرد که امی شری بهاراج کسی که کابل طبع	کاکیم کرشنه چوشتی
دبر جوک یقین کلی داشته باشد و از جوک دلش برشته	
او که بخوبی جوک را حاصل کرده دارد بیدار را بدر نموده	

یکجا

یکجای پیوند در کدام محل میرسد چنانکه او جو که برشت
یعنی از معرفت نام تمام مانده و دلیت حیات نمود جای

کشیچینو دیویشتر	چونا بر میویشتر
اپریشتر دها باهوت	دیو و برهمنه تهری

آیا این قسم شخص که از کرم و از کنیان نام تمام ماند و مثل
ابر و طرب برهم آمده را در میان سرگردان مانده
و از یافت راه پرم برهم معقل و نادان و اماند بفریاد
که در کجا جا میگیرد و حالش چگونه میشود

آئینی شمشیم کرشنش	چوشتو مرهشی شیشته
تو و نیو سیش سایش	چوشتا نه پیویدرتی

ای شری کرشن بهاراج این شک فطن ماراد و سازنده
تویی از کرده دت معلی صفات تو در حل این مشکل دیگری

جهت تانه

مشتی لاه

سین نیست فضل و کرم نموده بمن توضیح بیان نماید

شری به کوانو و اچیا	
پارچه شوی به سوتر	وینا شش تن ویدیتی
نهی کلیه گشت چیت	دو رنگیم تا به گشت چیتی
شری کرشن به راج سیفر ماید که ارجن دیوا و رادین	
دار دنیا و عقبی مدد و کم شدن نیست یقین است کسی که	
کار صواب کننده باشد او بجای نیک میرسد نه بجای بد	
چرا آب چون به گشت تا گوتا	نوشته است شول ساه
شوی نام شری تمام گمی	یو که به شش شوب زایتی
او مکان صوابکاران می یابد و سالهای بسیار در آنجا	
گذرانیده در جاهای پاک و پاکیزه و ولتمندان جنم می یابد	
اتمه دایو گین میو	کولی بو است وینا

والاد زمره

ی تدوی و در لیه ترم لوی رنمه پیدی در ششم

والاد زمره پاک شادان جنم خواهد یافت که این جنم جنم	
حاصل شدن بسیار خوب است که بتا شیر صحبت پندتان	
در مرغان مکت و زنده جاوید میشود	
تیره نام بود و میو کم	بستی بود و دیو بهیم کم
یت تی چه تو بود	سم سپید و گاو و گند
او را نتیجه آن ریاضت جنم سابقه بطرن نیک می کند	
او اگر خوشکاری در ریاضت جوک میکند از فرسوبات عمره	
کرم فارغ شده بدرجه اعلی مکت میرسد و زنده جاوید میشود	
پرتیا و پست است	یو کی سم شود و کیش
اینکه رنمه سم سیدس	تویات برام گیم
چون از تلاش و نیکدلی متلاشی است آن جوک عصیان او را	

دور از کار خود ریاضت جنم سابقه بتا شیر صحبت پندتان

در مرغان مکت و زنده جاوید میشود

بالکلیه زایل شده است و در جیم های بسیار کنیانی بوقعی
 شده بملکت می پونزد و دیگر ناکشت ختم ندارد

تیس میجو و کولو توکی	گن نی بوپ شو دیکم
کر به پیشیا دیکو لوی	تسمات یوکی بو از زو

بدانکه از کرده عابدان مراض جوکی بالاتر است و از کنیانی
 هم بهتر و از درجه پس کرم کنندگان فوقیت دارد برای
 همین تو میکویم که جوکی شو که جوکی شدن درجه خاص الحاصل است

یو گنیا سب پیر و شام	دگنی ناسترا تمن
شرداوان بزنی یوام	سبی یو کت تو مته

ای ارجن دیوا ز کرده تمام مرتاضان و جوکیان کسی که بد
 و جان بجانب من آمده یقین تمام سخن من نماید همان را
 صاحب جمعیت و آرام دانستیم و میدانم تمام شد ادبیاتی

سفر

مسی با تمه سم میه یو گونا نه

یتی شری بهکوت گیتا جی سین شتو برمه و دیایام یو که شتری شری کرشن
 ار زونه سوا دی آتمه سم یو گونا نه شتو ویا

آغاز مضمون ادیا

شری بهکوانو و ایا

میگه نیا پاتنه	یو گم یو نینرید اشترید
اسم شیم سگر طم	یتا گنیا سب شیش چهر نو

شری کرش بهراج سجا بن ارجن دیو میفرماید که کسی که لبسته
 بسوی من باشد و با جوک یعنی موصلت حق عادت کند
 و اشتقاق درست نیت من کرده باشد او بالیقین صاحبی
 قدرت و توانایی من بشمی که دانسته و میداند آنرا بشنود که
 شرح آن بر تو میکنم

گنایم مقيم سو گنایم میدم و جنیم شیشه

یت گنایم گنایم بویونست گنایم بویونست گنایم بویونست

همان گنایم و و گنایم یعنی معرفت و دریا و اقیانوس
و اضح میکنم بشنو آن قسم گنایم یعنی معرفتی که زایل کننده
شک خواجه بود و بر تو منکشف میشود و دیگر ترا اصلا حجابی
بدانستن معرفت حقیقی و شناسایی تحقیقی نخواهد ماند

سکوت نام سهبره بشو کشفیه سستی سیدی

یت تا یک سید نام کشفیه نام ویت تا یک سیدی

ای ارجن دیو در میان هزاران مردم یکی تلاش معرفت
و حق شناسی میکند و از آن میان یکی مراد رمی یابد
و از دریافت و اقیانوس بهره مند میگردد

بوم را یو بوم را یو خیم منو بود و یو چو

زین دهر

امهکاره یتی میچی مینا پرکرت شیشه

زمین و آب آتش و باد و آকাশ و دل و عقل و امهکار
یعنی موله پرکرت من مبهشت قسم است

اپری پیتش تو نیم اپری پیتش تو نیم

زیو تو نام مهابا هو ییدم داریتی جگت

این را پرپر کر می گویند پرپر کر که سب و صیو
شتمل است و جمیع مخلوق را در همان پرکرت پیدایش کنیم

ییدم تو نمین بو تا فی سردالی تپو واریتی

ایم کرشنسی جگت پر بوه طریس شفا

از همین بونی یعنی پیدایش همه مخلوق بواسطه پرپر کر
که من و همه پیدایش و فانی عالم نموده ام

مسه پریم نام نیت کشفیه سستی و نیت

نیکه سر و میدم پرستم ستریمنی گنایو

ای ارجن دیو ما فوق و ما و رای من کسی نیست قسمی که مردار
در یک شسته منسلک می شد همان قسم جمیع مخلوقات
در من وابسته و آویخته است

ز سوره بیدار گوشتی پرباهی شسته سوزی

پرنده سر و دیدنی شد کجی گوشتم زین

ای فرزند سعادستند کونتی ما در میان آب شگل نره
و در آفتاب بزرگ تابش و نور و در بید با بطریق پر نو
و صابن شد یعنی صدا و آکاش و بعنوان دلیری و پردلی
در میان آدمیان تمثل مستیم

پنیو گنده پرباهی پرباهی تیزش چشم دیاو

زیونم سر و بویشتو پیش چشم تپه پندشتو

در میان

در میان خاک بصورت شیک و در اکن یعنی آتش بزرگ
شعاع و فروغ و در میان جانداران بطریق جان و
در بدن مرتاضان یعنی منشیان بصورت اکن بصرم

بیزم بام سر و بویشتو دید پاره پاره سنگم

بود پربو و دست مسی تیزش تیزه بیو مهم

ای ارجن دیو تخم قدیمی جمیع جانداران مراد بان عقل
عاقلان من و نور مردم نورانی منم

بلم بلم و تمام چاهم کامه را که و بوزیم

در ما و پرو و بویشتو کامه سخی بره شب

قدرت و توانایی زیر دستان منم و آرزوی خیرهای
ناممکن ندارم و بر خیر ممکن و لبستکی در درون
جانداران بصورت تخم کام یعنی لذت سهوانی که از

و هر دم پاکیزگی بیرون نباشد کامراغم

بپوشانند سائو گاه با دوا
را و ساس تا ساس چینی
مست و بیخوش تا ناله
نستو بهم تشوئی میی
آنها که با شرم و دم یعنی استو کنی یعنی با ریاضت و عبادت
و نیز کسانی که با آنند یعنی آرام دل و امانیت و افسی
و شخصی که تمو کنی باد و کوه و موه اند چهلگی ایشان
از پیدایش من بشد که پر کت من مصد پیدایش
آنهاست من خود بخود و آنها از من خود

تر بیکر گویند میز با دوی
ریب سر و میدم حکمت
مویتم تا سبزه امانی
با سبزه پره مویتم
مخلوقات در استو کن و چون و تمو کن آفریده شده است
از تاثیر آن تر کن در پرده غفلت پوشیده و محجوب و

ماهی پیر

همان در صفت صاحبی مرا منی بنید و مرا هم آتشی خاص می کارند

دیو می هیش گونه میی
نمده مایاد و ترمیا
ما میو بی پرک و منتی
مایا می تا م ترن آتشی

از من که پرسم آتھا و دیوهای بزرگم این مایای تر کن یعنی
در صفت که ایجاد و بقا و افسا باشد پیدایش ظهور دارد
و خلاصی ازین بسیار دشوار است و آن کسانی که پناه
می آرند ایشان از دریای ثروت مایا یعنی غفلت میکنند
و با حل مطلب مراد میشوند

نمام و شوکتی نو مودا
پیرک و منتی ترا دما
مایا پیر مودت گنیا
آسورم با دوا شرم

و جمعی که در میان آدمیان معطل و تمیز اند و غفلت بر آنها
مستولی است و از معرفت دور و در آرام بانی طاهر می

و از آرام و سرور باطنی محروم اند

چتر و پادشاه تیمار ^{۱۴}
از تو ز گنیا سوختن ^{۱۵}
گنیا نی چپه بهر شب

مردم منیشر یعنی غایب و مراض چهار نوع اند که بجن یعنی
ذکر من میکنند یکی محتاج و دوم جوکی که شاضن خود
مطلوبست و سوم خوابان است و چهارم صافست

دین گنیا نی نیست ^{۱۶}
پرو بهی گنیا نی ^{۱۷}
یکه بختی و ششستنی
همه بختی و ششستنی

در زمره این چهار کس گنیانی یعنی صاحب معرفت است
و آرام می باشد و بر پریم بریم دل بسته است او دوست
من و من یار و یاور جان او و هم همین گنیانی در درجه
خاص الخاص دارد که سرور دایمی و همیشه بر کمال است

تو دانه سرور بی ویتی ^{۱۸}
گنیانی تو آید و میمتم

استشبهت سببی تو گنیا ^{۱۹}
مائیو نکوت به نام گنیم

این چهار کس که شمرده شد هر چند همه بزرگ اند اما گنیانی
فی الحقیقت خود نیست چرا که او با آتما ملکی و بیوست
ببینم ز من منستی ^{۲۰}
گنیانی او ان نام پرستنی

و اسید کوه سرور بیستی ^{۲۱}
سمها شمسو و دلیه

بعد تبدیل و ارستی جنم های بسیار گنیانی یعنی اهل سر
مراد در می یابد با معنی که پریم بریم در همه محیط است
و همه در اوست اینچنین دان شود و روانا یابست

کائین تیش تی بهر گنیا ^{۲۲}
پرستنی نه دیونا

پرستنی نه دیونا
نیشلیه

و با من بدل و جان پوشی ندارند آنها را من با آن
دیو تا با ملاقی و مشغول میدارم و عتقاد آن دیو تا با من تمام

دیو یو یام یا م تو م بجای	شر و بار صفت و شش هفتی
تس تس چایام بشردم	تا میوه و پودا میهم

بر دیو تا با منی که میل خاطر لوحا و پستش میدارند و
از و مقصود خود حاصل میسازند و کننده مطالب آنها

فی الحقیقت منم و دیگری نیست

سنة یا شوره یا یو کتس	تسپا رونه میهتی
لبه تی چه تته کمان	میو و پستش پستان

انته و متو فلم تیشام	تد یوه تسلیم میدارم
دیوان دیوه نرو یا منی	بد بخت یا نشت یا می بختند

ثمره جزوی حاصل ایشان میشود که سیوا کاران دیو تا با

دطالبان

دطالبان من که مرا می یابند مثر کلیات اند و سکار مطلق

آو کتم و پخته ما پنم	منینتی نام بو ویه
پر م با وده مرا نشتو	مما ویه کتوت کتم

ماقص عقلمن میگویند که این شخص بزرگ او تا بزرگ
اینست و از نا بودید رجوع و سیده مراب عدم و لایشر
ولی آنها نمیشمارند

ماهم پر کاشه سر و سی	یو گو یا یا سما و را طمه
موت ویم ناب ناماتی	لو کو نام مزه مویم

من بر همه کس روشن و مبرهن نیستم چرا که بسبب
مایا یعنی غفلت و رعایت آنها در نمی آیم و پنهان
غفلت شعاران مرا قیام دیدیم و بعد نمیدانند

ویدلهم سکه تی تانی	دورت مانان چای زر کانه
--------------------	------------------------

پویشان چه بویاتی نام تو دیدم چشمت

کسانی که از جهان گذشته و آنهایی که موجود و دیگر کسانی که
متولد میشوند یعنی مخلوق ماضی و حال و مستقبل را بشناسم
و آنها را نمیشناسند

پیشهاد بگوشت و موت و دگر موی نه بارت
سروه بویان هم تو هم سرگی یا نت پرنت

بنا بر غفلت ما و خواهشهای لوبقون جمیع جانداران
عافل و مدبوش و بیخبرانند و ازین که برآمده تمام موت
حاصل ندارند

پیشام تو نگویم بایم ز نام تو بگویم که نام
تی دونه موی نه بویاتی تی نام تو در دونه

کسانی که از مصیبت و گناه مراد عبادت و تپا مصداق

نیکی کاری

نیکی کاری و صواب استند و از نایابانی غفلت دارنده
با اعتقاد و درست و استحکام دل و ذکر و فکر مشغولند

ذرا مریه مو کبیای ما شترت بتنتینی
تی بر همه ت دیدم مدیا انم که مبه چاهلم

بجهت استخلاص از خیمت های پری و مرک حب و
مرا میجویند و مرآت کنیان و دکنیان همگی را بواجب میداند
و غیر را موجودی انکارند و خاص بر یک تعادل است

ساد بختا و دیوم نام ساد میکنیم چه میوید
پریان کالی چه میام تی دیدم که تو کتیم

سکونه سر و پیر مر که عبارت از ادای بهوت و ادای دیو
و ادای کین باشد همه را میشناسند و تیر و روت نیز میبینند
و در بیت حیات میکنند کمال معرفت و سرکاری حاصل دارند

ادی بکنیو به میو اندر **دیوی دیبه بر نام و را**

کال یعنی عدم جانداران را ادی بهوت می بندد و ادی
دیوت یعنی پوشش که محیط جمع جانداران است و ادی
یکنونی من در دیبه که جدا باشد ساکنم

انته کالی چپه مایکو **سمرن موکنتو کلیو رم**

یہ بریات سمد بام **یات تا ستر سمشیه**

در هنگام وداع شری که جسم است کسی که در بجن
سمرن یعنی ذکر و یاد من باشد او در سر من صل میشود

یم یم و آب سمرن **سیر تینتی کلیو رم**

تم تخی دیت کونتیی **سدا نر باوه باوینا**

در وقت گذشتن قالب چیزی که بخاطر داشته باشد بر زبان
حالت جنم یابد و بهمان صورت متولد و موجود شود

تسمات سرویشو کالیو **مانو سمره یو دی چپ**

کیریت منو بو دیر **کامی ویش سمشیه**

برای همین تو میگویم که بهر زمان و همه وقت در یاد تو
من باش و یو دینی جنگ هم مکن چون دل و خاطر
عقل تو بسوی من و بر من خواهد بود یقین است که سر و
من حاصل تو خواهد شد

ایا سیر یو که یوتین **چیتا ننیه گامینا**

پرتم پو شتم و یو یم **یات یار تها نو چنتین**

دستی که ضمیر تو در آرام سجا و خالص بسوی من مایل باشد
بطرفی متوجه نخواهد بود پرده پوش سارگی را البته خواهد یافت

کویم پوران منو شاستیا **متورنی یه منو سمره**

سردس دانا چنیت عی **نادیت ورم تسمه پر سات**

وصف آن پورش این است که همه چیز را در قبضت
وقدیم و دیرینه است و مرشد و حاکم جمیع ممکنات



روپ آن پریم برهم دروهم نمیکند که نه فل یعنی فرود
کار است و بزرگ سروج دیوتا پر تو بر کس و ناکس انداخت
و فروغ تجلی ذاتی و صفاتی او محیط کونین است و تمکون ندارد

پریان کالی مناس چلین
برو دردی پراگه با و نمیکند
بکتا یو کتو یو که بلینیم حیو
ستم پریم پورش مو میت دویم
در وقت گذشتن جبر آن کسی که از دل بخیطه و دسو

لوتن

بشوق و ارادت خاطر متوجه و مایل آتما و بقوت جوک
در میان د و ابر و پران یعنی نفس نفسی خود را بخوبی
که نشسته باشد همان ساک پریم پورش را در میابد

یه اچیرم دید وید و دیتی	پشتنی دیتیه و دیتیه
پیشینتو برهم پریم جیتی	تت لی دم نگرهین پریم جیتی

آن انجبر که دانایان در بید با ستایش میکنند و بیشتران
یعنی صاحب تلاشان مرض بارادت صادق او را در میابند
و آن دست تنفی اصفیات اینچنین کسان بزرگ که تمیز میجویند
راه یافت او بطریق اختصار بر تو اظهار میکنم بکوشش هوش

بشنو و بفهم و بعمل آر

سروده داران هم می	منوهر دی نیر و دیچی
-------------------	---------------------

مور و نیا دیا تخته پرا	با ششیه پو یو که داری
------------------------	-----------------------

همه در یک پای شیر یعنی جدر را بند کرده و من یعنی ضمیر را
 و دل را در هرت آتش گذاشته و پیران را در میان کاس
 نهاده و جو که دارا را ابها س یعنی عادت کننده و می باشد
 آدم یعنی کینه آخر را بر زبان گیرند و مراد را یاد آورند و
 عنصری را کسی که گذارنده باشد اویضین بدرجه خاص الحام
 مکت خواهد پیوست و از قیود جسم با آمدن با خواهد است
 انچه چینه استیم تو نام سمرت نیست
 تیا هم سو که بار نیست و کتس تو گینه
 بغیر من که پریم آتما ام ر کس دیگر نظرند آشته باشد همیشه
 مرا بخاطر دارد او را من نیست

البته مرا

ما کو بیت پوز زخم و کمالیه شاستونم
 ناپوش و نشت هشتان سم سیدیم چه نام گاه
 البته مراد ریافته و عمکده خانه بی بقای دنیا را با
 نخواهد دید و رستگار جاوید خواهد کرد
 آتش بخت بونا لولا بخت و رت تو زانو
 ما پی تیتو کو نشتی پوز زخم نه و پیتی
 منیشران ریاضت کیش که بهزار سعی و تلاش سیر می
 میسرند از اسباب هم بد چندی معاد و عمکده دار بقا
 دارند و کسی که مراد ریابد او را بار بقید قالب حقیقت
 و خلاص مطلق است
 سبزه نو که پر نیست بخت بر جبهه ویدو
 را تریم یو که سهران تیهو را تره وید و زنا

یکهزار یوک یک و ز شری برهما جی دیگر اریوک یکش است
آهنانی که ازین شب و روزا گاهند دانشور

او یک و دیکه یه سرو	پرب و نت هر گهی
راتر یگهی پرلی پیتی	تتر یو ویکه سنگینی

چون روز برهما جی میشود همه ممکنات موجود میگردد و در

بوتو بوتو بوتو پیتی	بوتو بوتو بوتو پیتی
راتر یگهی و شاپه پیتی	بوتو بوتو بوتو پیتی

در همین لیل و نهار مخلوق پیدا میشود و باز نمود میگردد اما

پرس تسمات با و نو	ویکتو ویکه سنگینی
یه سه سر و شو بوتو پیتی	یه شستو نه و پیتی

ذات چون در پنج حال زوال پذیر نیست و جانداران
مخلوق بعد می پیوندند و نهایی خالق قایم میگردد

نیمه و پیتی

او یک و دیکه یه سرو	تم آهوه پرام گتیم
راتر یگهی پرلی پیتی	تم آهوه پرام گتیم

او سحیت یعنی آتمانی که منظر نمی آید و عدم ندارد آنرا و
نامیده اند همان ایشتر یعنی صاحب ابرمه کت یعنی قادر
بر همه میگویند کسیکه این پرده را درایت او باز درید
حبد نمی آید که پرده تهمان یعنی درجه کلان مراد پیتی

بوتو بوتو بوتو پیتی	بوتو بوتو بوتو پیتی
راتر یگهی و شاپه پیتی	بوتو بوتو بوتو پیتی

پوششی که محیط همه است از شوق کامل و ارادت صادق
یافته میشود و همه جانداران در رومی باشند و همه

بوتو بوتو بوتو پیتی	بوتو بوتو بوتو پیتی
راتر یگهی و شاپه پیتی	بوتو بوتو بوتو پیتی

نیمه

پریا تا یا **تتم کالم** و **خیمام کبره شرب**

جوکیان یعنی سالکان کامل بوقت مبرکه آمد و رفت دارند
و مرغان غایب بآن وقت می پیوندند همان قسیم
و اضع بر تو بیان میکنم بکوش هوش بشنو

اگر چه چو نیمه ربه شوکله	شن با اوترا نم
تشر پریا تا کش چینی	بهر نیمه برهه بود و زنا

اکنی یعنی اکن دیوتا که آتش باشد و جوتی که عبارت از پرگار
یعنی زرع و شوکله چکه یعنی زونه چکه که در هفت ماه باشد
این شش ماه را او تر این می نامند درین موسم نکست
و دعیت حیات میکنند ایشان با تحقیق پرسم برهم را می بند

و عمو را تر پس تبار کشند	شن با و کهنیم
تشره چاند ربه سم جوتیر	یوگی پراپ نو تری

و عمو یعنی دو و در اتری یعنی شب و کپته چکه یعنی دو
بی ماه و این شش ماه را دکهنین میگویند و در آن وقت
پرکاش چند ربه یعنی بلال است مردمان از آنجا که
پرکاش چند ربه و ریته باز در خیم می بند

شوکه شرنی گتی هستی	زگه شاکتی متی
یکه یا یاتنا ورت تی	پننیا ورت تی یونه

شوکه کت و کشتک یعنی اوترا این و دکهنین اکتفم
د و راه محکم عالم مقرر است کسی که از راه خاص شوکله
از دنیا رفت بقید جبه نمی آید و اگر احیاناً از راه گز
دار دنیا را گذشت گرفتار خیم یعنی جبه نمیشود

شیخی شرتی با تهرین	یوگی کو هست کچین
تسمات سرویشو کایو	یوکه یو کتو بو از زونه

ای ارجن دیو کسی که خاصیت این د دراه بودی میداد
 او اصلا پابند غفلت نمیشد و مهبان خاطر ترایا را
 میگویم که جو که ابیاسی شو که تا ازین دو طریق آگاه باشی
 و بخوانی و بدانی

اینست که در پیشم دیدم
 و در پیشم دیدم

و خواندن بیدار نمودن کین با و در دن پیا و
 دادن درم و دان و شمره تیجه که رکبشیران در
 و کتا بها بیان کرده رفتند از یک طرف و شسته جو
 بد استنق این جوک فی الحال بدرجه یرم تهمان یعنی
 مکان خاص الخاص خواهد پیوست و کت و ستمکار جاود
 خواهد شد تمام شد ادبیای سسی باخبره تر دیشو

رتی

یتی شری بهگوت گیتا شری شری گیتا شری شری

کرشن ارزونه سواد ای انچه نیر دیشو نامه

بر همه دیدار

آغاز ادبیای نهم

شری بهگوت او دچی

پیر و غیبم نه بخوی	پیر تو تی گو چه تم
گیتا تو گو گو پیت	گیتا تو گو گو پیت

سح یوی

شری کرشن مهاراج سجا نب ارجن دیو سفیر باید گیتا
 و و کتیا که مونت و تجربه آن باشد بشما تلقین
 میکنم آن از اسرار در موز نهانی است چون آینه
 مصقل تو از یک غفلت مصفاست و برای حصول
 این اسرار را ترا واضح بیان میکنم چون در شهر و در

کوش خود کندار

رازه ویدار بازگویم
پوستره میدر موت تم
پیشخیا و خیم دیم
سه سوکیم که تو مویم

اینچنین کنان که راجه سید است و شخص سزار نهانی و پاک
دیده و درسته برای معده دهرم بسیار مضید و تمام حاصل
کردنی و نیز و ال است

اشرده و اناه پویشا
درسیاسی برن پ
اوپر بام تیونتی
سرتوه سماره ورت منی

و انگار نیکه از یقین این سیم دهرم بزرگ بی بهره اند
و مرا نشاخته و نیافته و زوئیای فانی بفضلت بگذراند
پابند رحمت آمدن و رفتن خیم یعنی رستن و مردن می
میاست میدم سرور
زگست و یکته ورتین

نم

نستشهان سر و بوتانی
نچاهم میثو و شسته

مسکنه بدیم آتمام از بیچونی خود و جمیع جانداران
محیط شده هستیم و دل مخلوق مکان خاص بود و باش
سنت و آنها از من پیدا و زاییده و من از آنها پدید
پیدا و ظاهر نه و از رنج و رحمت و صواب خطای آنها پدید

نچیه نشتشهان بوتانی
پیشی یوکه میثویم
بوته برت نچیه بوتستوه
کما قما بوت با و نم

مایا یعنی صاحبی و قدرت مرا به بین و خوب با خط و
تماشا کن که در تمامی جانداران جان منم و اما
از امیزش آنها پاکم

یشا کاشش تهوتونیم
وایو سرتو گومهان
تتها سردان بوتانی
مستشهان فی تیوپ داریا

تشی که واوه لو که پال یعنی باد در تمامی آگاش محیط است
 همان قسم من در جمیع جانداران محیط است
 سرده بوتاکی و نیتی **چکر تیم یانت ماکیم**
 کلبه خیمه پوستانی **کلبا دو و پسر امیرم**
 ای ارجن دیو همه جانداران در موله پر کرت من
 سحر میشوند و در روز پری یعنی قیامت و بدستی
 آفرینش آنها را از نا بود در بود آورده موجود میام
چکر تیم سو موشتی **دیسر زام کوپنه پونه**
بونه گرامه میم کرتش **موشم پر کرتیر و شات**
 موله پر کرت ساخته از انجمله و نیجات را پیدا میکنم
 بی اختیار بسبب واسطه پر کرت عالم و آدم موجود
پیچیده نام تان کرانی **نیه بدنت و نین زیه**

ای ارجن دیو آنکه

اودا سینه و داسین **مگنم تیشوکر سحر**
 ای ارجن دیو آن که بها که عبارت از پیدایش و علم باد
 در بند آن نیم و مطلق و از نتیجه صواب و گناه مراد
 مانند او داسین یعنی تا رکان گوش نشین از همه بزرگتر
 و با همه در میان و بر که بها و لبسکی اصلا و مطلقا ندارم
سیا و نیمه پرتی **سیتی سه چکر امیرم**
پیتونه نالی کو نیتی **زکده و کی بریه و رتی**
 ای ارجن دیو بجز یک اصلی من موله پر کرت پیدایش
 مخلوقی که رونده و نارونده هستند موجود میازد
اوفر تانت مامو دا **مانوشیم تنو مانوشیم**
پریم باوه منرا ننتو **نمه توبته همیشه موزم**
 نادانان مرا مخلوق تصور کرده میکنند که سوکبه و

بهین است و پرم پدر اغیدند که من از همه بی نیاز

و صاحب جمیع مخلوقات تمام

مولا ش موکر ماکو	مولا گنیا با و کلین
------------------	---------------------

رایسی ماسو پرم پرم	پژگیم مومین شتر ماه
--------------------	---------------------

امید واری با و کرم و گنیا آنهائی شمره است و نادان

محض هستند و پر کرت آنها پرا غفلت بدین گن

روشن و کر دار غافلان نادان و نور بدن

بها تو نام با تو	دیویم پر کرت نام ترا
------------------	----------------------

بزنمت زنی منو	گنیا تو با تو نام تویم
---------------	------------------------

ای ارجن دیو آن عابدان و انا و هشیا که با تمام ملحق و

پویسته و دیوتا خصلت مانند و شب و روز و برجن من

اشغال دارند و بر چیز دیگر دل و ضمیر آنها بسته نیست

و مر باقی

و مر باقی و آفرینش عدم میدهند

سنتیم کیرت نیو نام	ایتن تشچی و روعه و با
--------------------	-----------------------

نمین تشچیه نام سختیا	نیت یو کن و پستی
----------------------	------------------

اینچنین و نشندان نیکو سیر همه وقت و رستایش من

مشغول می باشند و با حسن تلاش هستند و بارادیت

محکم و بشوق دل نسکا یعنی تو اضع و تسلیم من بر

چیز تقدیم دارند و مدام در ریاضت من تمام وقت دارم

گنیا نیکیه چا پینی	نیز تو نام و پستی
--------------------	-------------------

یکتینو پرتیک تین	بهودا و شیتو مولاکم
------------------	---------------------

بعضی کسان بوسلیه مکن کردن و او پنا یعنی ستایش و

نیایش من میکنند و از کیتا دلی و دانشوری یقین کلی

دارند که بوجا کننده صاحب بوجا یعنی عابد و معبود منم خدی

ساجد و سجد و تصمیم دلی دارند از آنجا که من سروده ایم
 باین روش های گوناگون تصویرت و تخیلات نموده
 عبادت و ریاضات خلاصه عطا میدهند

ایم که تو را هم گیسو	من و اینه که شو شدیم
منتر و به بهیواری	به گنی هم تو هم

گین کننده منم و خو دین نیز هستم و امرت یعنی بخت
 منم داد و بیه منم و منتر هم منم و اگن دیوتا و اهورت
 و روغن منم یعنی ناظر و منظور و نظر منم پیوسته خود بخود

پیتا همس ز گنو	ماتا داتا پیتا
دیوم پو پتره تو نکار	یک مہ یوز ری پی

آفریننده عالم و آدم منم مادر و پدر و شمره دهنده

کرهای

کرهای مخلوقات منم و دانش و دانستی و پاک فرمل
 و او مکار و رکبه وید و حجر وید و سام وید منم و توانایی پرگرم

گیتیر برتا پو سا خبی	نیو اسه شرم سوهرت
پو بوه پو لیس شپانم	نیدانم بیره نویم

مکبده ارنده مخلوق و اشیر و سامی و ساکبی و شاد و شهود
 و مکان و دین و حاجت ادا کننده محتاجان منم و خان
 و خرنه و تخم و شمری عدم منم هستم

تیجا پبه هم و شرم	نیکرنا سیت سز مچی
امریم چو مریش جی	سدکش چا پیکه مریش

بصورت سرور دیوتا مشکل شده پر تو بر عالم نمی بدانم
 و بارش و باران و ریزنده و گیرنده آن منم و مردن و زنده
 منم ست یعنی راست و است یعنی حلات آن یعنی بود و نبود عالم

کرهای

تاری دید پام سوپا پوتاپا
یگنی رشت تو سو گتیم براترین

تی پونه ماسا د سو پند لوک
مشتت دیوین دیوین دیوین

و اشوران رکه بید و حجر بید و م بید و آهرن بید که نوشده

اسجیا کنند و اعصیان برانند و ارغره صواب

که اسحقصال سوو عالم هشت نموده اند و اسجیا نده

لذات دیوتا های باشند

تی تم بوکتو سو که لوک و پنا
خه نی پونی مرت لوک و پنا

یوم تری درم نو پنا
اگت گتم کامه کاما بنتی

چندی تمت لذات لغای هشت برشته بود و بعد

بهره صواب بار دیگر در عالم امکان نزول می نماید

همین اسم در دهرم سید شرن یعنی تسلیم شده و آرد

فست هر سه درم بیدایش عدم

آن جاندارانی

انیش چنته نینوم
ی زنه پریو پاستی

تیش م نینت ب یوکتام
یوکه خیه م و با مبه م

آن جاندارانی که سوای من بر دیگر خیری یقین ندارند

آن همیشه فارغبالان را خیرنا و رویافتی نکند

ی زنی شردیا نیو ماه
ی زنی شردیا نیو ماه

تیب ماسو که نینتی
ی زنی شردیا نیو ماه

بعضی که تایش کنند دیوتا های دیگر هستند و یقین کامل

نکین میکنند و حقیقت آن هم پو جای من میکنند

اما موافق آئمه گنایان شاستر تعجب نمی آرد که کره گنایان

دائمه گنایان در درجه تفاوت است دارد

ا مبهی سرده یکینام
بوکتا چه پریو پاستی

تت تی تا نشی و نینتی

همه کین با را من قبول کننده ام و بشیر معنی صاحب بهرام
چون مردم کم دانش مرا مقین پریم آرته نه نشینند
و بواقعی بزرگی و انتهای مرا در نمی یابند بابران از کبر
در مرتی لوک آمد و رفت میکنند و در جرم با سرگردان میشوند

یانت دیوه و دیوتا
پترن یانت پترن

بو تان نیت بختی
یانت بدیا ز نویم

آهنانی که پرستش دیوتا با و پوجای ایشان میکنند دیوتا با
در می بند پوجا کنندگان از و اح یعنی تیران در پیره کو
و اصل میشوند پوجا کنندگان اچمه و را کهنای می یابند
عارفانی که کین خالص محض بنام من با انجام میرسد
بشک مرا ایست که کت یعنی رستگار جا و بد میشوند

پترم پوشیم فلک تو
بوی پنجیا پترن

آهنانی

مشم بری تانت

آهنانی که از برگ گل و میوه پوجای من میکنند و از اراد
ولی بشوق باطنی صاحب تلاش یافت در شن من اند
بهکست و پریم آنها قبول میکنم و پسته با ایشان هستیم

یت کر و ش پترن
یت ز هوش و د پترن

یت پترن کونتی
یت کر و ش پترن

ماحصل که ای ارجن دیو هر چه میکنی و بخوری آنچه کین نیما
و هر چه بخشیش و دهرم آرته میدی و هر قدر که پسیا
یعنی ریاضت میکنی آنهمه را بشیره ارجن کرده باش
که مبین و وسط خلاصی و باعث ثمره کلی و رستگاری جا و بد است

شوبا شوبا فلک تو
موی کبیری کرم بندنی

سینا دیو که تو کت
و یو کتو ما مویشی

گرفتاری نتیجه نیک و بد که بسبب اعمال لاحق میشود و آید
آن باز همی و از تاثیر لویه که ایاس و سنا س آسمانی تو ارام
پذیر میشود و وقتی که از کامنا خلاص میشود بیک من خواهی
بسیار

سومین سرکه بود	نمی دوشو است
بسیار بزرگ تو نام بکتیا	نمی دوشو چایم

تحقیق بدان که من در همه جا بداران برابر و نعم محبت
و نفرت از کسی نفرت ننظرند ارم آن کسی که بشوق دل
و ارادت کامل سخن من بکند و از این کان شمردن در است
که بجز ذکر و فکر من بخوبی صاحب حسن تلاش و نیکو محاسن است

بسیار بزرگ تو نام بکتیا	نمی دوشو چایم
سومین سرکه بود	نمی دوشو است

هر چند که او و در اچارینی سوای پاکی باشد و در محبت

شب و روز در دل باشد و بیک شب به ساد
بدانند و بر نیکوکاری و بر بهیزکاری درونی و
بیتن تمام نگاه دارند و ساد و بر در هر روز
بسیار شک و شبهه دارند

خبرم بوت درم تما	ششوش چایم
گویتیه برت زایه بی	نمی بکتیه پشوستی

نیکویتی که در راه درم تیز و بش و همیشه نیست یعنی
با سگین و اطمینان دل خواهد بود ای ارجین دیویدان
که آتما شاس هر وقت حی و قایم و همیشه با پرده سوگونی
آرام کلی است

بسیار بزرگ تو نام بکتیا	نمی دوشو چایم
سومین سرکه بود	نمی دوشو است

آهنهایی که در سمن و شرون سمن باشند و بدل و جان
 متوجه پرم آتما خواهند بود اگر چه از ذوات مادی
 و از قسم عورت و از قسم ویش و شو در هم باشند بی قیل
 قال در پرده گت وصل میشوند

کیم کوز بر مینا بونیا	بکت از شیرین
انتم سو کیم لوک	نیم پراپ بر نوام

در صورتی که بر همین پاک نهاد و راز ریشی با ارادت
 کامل با طواریسید و ساد و بهکت خواهند بود آنها در
 البته بلا شرط وصل اند

من منا بوید بکتو	ست یاز پی مام نسکو
مامی و شیس کو کیتو	تا تمام مت پرایا

ای ارجن دیو طهر و باطن و درون و بیرون خود را

ازین

ازین یعنی پرم آتما پرکن و در ارادت می باش و دین
 هم برای من بکن و نمسکار یعنی تو اضع و تسلیم من بگرد
 باش تا با تمام تمام بسوی من آیی و آتما می تو تمام
 بر من ثابت و مستحکم باشد بالیقین شکر یعنی بکت خواهی بود
 تمام شد ادبیای مهم سسی بر ازه ویدیا رازه گوی
 یو گونام

تی شری بهکوت گیتا سپین شستو شری کرشن و از زو پیو
 رازه ویدیا رازه گوی یو گونام نو مو دیو

آغاز ادبیای دهم
 شری بهکوت او و اچی
 بویدوها با هو
 شرنی پرم وچی

بر همه ویدیا
 یو گونام شری

یت قیام پری نامائی و خیم پست کاپیا
 شری کردن بهاراج بجانب ارجن دیو میفرماید که
 در از بازوی با سادات کفکومی خاص من باشی
 چون تو بسیار عزیز منی برای استحصال خیر دارین و
 سادات نشانتین بتو تلقین میکنم
 منی و پرده سو جگن پربون من مهر شیشه
 اهرم ما ویرهی دیوانام مهر شیشه نام چه سروا
 آتیهانی که دیوتا یعنی زشت اند و کالی که کهنشیر منی
 عابد و مرتاض اند از شناختن قدرت ذاتی و صفاتی من
 بیرون در اند و من ابتدای دیوتاها و کهنشیران عالم
 و آفریننده همه جاندارانم
 یونام مزه منادیم چی و پت توک مهر شوکم

لکه

اسم مودو اسم تیشو سرو پای پرموچی
 کسی که مرا بی قید و جنم بگم ابتدا و انتها بداند او جمیع
 کنایان و رمیان مخلوق مرا خواهد بود و غنایت میرا
 و برکت و عشرت جا وید پیوسته
 بو دیر گنینه اسم مومیه خیمه استیم و باشیم
 سوکم و دکم بو و جوبایم بیم چایمی و جی
 عقل و گناین و خالی بودن از حجاب بید نشی و عقود را
 کفتن و ضبط حواس درونی و بیرونی و آرام دلی آرمی
 کیان دارد و شناخت ظهور وجود و عدم دلی هم هر دو
 اهریما سمیت تو شستین تپو و انم یو شیش
 بونت با و بوتام منت تپو و تپو شک ویدا
 و نیاز زرون جانداران و با همه کس کیان بودن و سیم

رضا و طاعت و عبادت و بخشش و نیکو می اختیار کردن
و بر عیش و تنعم بودن این چیزها بر روی آغوشهای حبیبی است

مهرشیه سخته پروی	چهار دهنوس تنها
مداد و امانا ذاتا	یمنی شام لکمه میازا

هفت رکعت و چهار منور چایب از سر و پهن و از
بینی خواش دلی من پید شده اند و از وسط آنها که
در ظاهر خلقت ظهور یافته است باطنی نهفته است

یمنی شام و چو تیم لکمه چپ	مهر لکمه و پت تیمی توت
سوی کینه لکمه	یمنی شام و چو تیم لکمه

این صاحبی و این قدرت مرا هر که تحقیق بداند اولی هر
در محل خلوت و وحدت می پیوندد و رین شکسته دارد

اهم سر و س پر لکمه	ملکته سر و س پر لکمه
--------------------	----------------------

م

یت متوا برشتی نام

من تخم همه پیداشم و از من ظهور همه اشیاست همین
قسم با کمال اکل پندتانی و انواران می دهند

مشحیت در گشته پرانا	بو دهنه پر سپهر
کشته منتشیه هم نقیم	توشن تیمچه رین تجمی

آن دانا یان را که باین اوصاف حمیده موصوف اند
ایشان ملحق بمن است پران یعنی انقاس نفیسه آنها
لبوی من رسیده است و با هم بسر و سپید یعنی عبادت
خاص بدلائل عقلی و فطری مباحثه نموده مراد دام
و امی سایش میکنند درین ادکار روزگار خوشتر شده
با آرام کلی میسر کنند و بر همه سوکته یافته اند

تیشام سخته یو گمانا	بنفتم پریت یو روم
---------------------	-------------------

دوام بود و گویم تم
می نه مامو پان تنی

آن رسکیش ن سادست در که یکن من بجایش
و ذوق دلی شب و روز میکنند عقل کل و دانش کل
عطا میازم که از تاثیر آن مراد می یابد و بنور
مراسمیت

تیشم میو انوکم باقیه
مهم گنایان زنته
ماشا میام باو شتو
گنایان و پینه باو شتو

آهنانی که بیانت دیا و دهرم دهل و از عیر کی مایانی
غفلت میرانم و از جراح پرفروغ یقین و سرف
تیر کی ظلمت و غفلت ایشان را و درسیازم و دانای
جز و کل سیکردانم

ارز نو و احمی

۱۱۲

پریم بریم پریم دایم
پوشتم شاشوتم دیوم
پوشتم پریم بوان
او دیوم ازیم و نیموم

ارجن و دیو بجانب شری کر شده بهاراج عرض میکند
رکبیشترانی که باین عنوان ستایش و نیایش ذات والا
صفات تو شب و روز میکنند که تو پریم بریم هستی و در
روشنی با تو می و پاک و پاکیزه و کلان و عالی مکان تو می
محیط هر شی تو می و حی و قائم و بر محل خاص ذاتی مقیم
و از میننده دیوتا با و لی قید مطلق و لی شبهه شک تو می

آهو ستوا مرشیا سر و
دیو ر شیر ما و شتو
استو و دیو و دیا
سکیم حیو و بر و شیمی

شانی بی انتهای ذات عالی در جات تو بر زبان همه
رکبیشتران و دیو و رکبیشتران و نار و منیشتر حی استه تو رکبیشتر

و دیو تو رکبشیر و پای منیشرجی هر وقت دهر زمان

جاری و ساری است و نیز زبان مبارک میفرماید که

پرم برهم و یرم آتما نم الحن کہ یخنن مستی

سر و می تر رتیم نیی | یک نام و دس کشو

منہجی مہگون دیکھیم
دیر یوانہ والوہ

این ارشاد می که بزبان مبارک باین ارادت گیش
میکنند همه تحقیق میدانم از دریافت حقیقت است

تو دیوتا ماوراکهسان بعجز و غتراف میزند

سوی میوات مستانم و پست شهبه نوم پورستونم

بوت بادون بوتش دیوه دیو ز گشتی

توای صاحب با قدرت هستی که خود را بنور ذاتی خود میروانی
دید و دیگری درین درجه اعلی و مرتبه اعلی نمیرسد ای افر

۱۰۰

جميع حانداران و موى صاحب همه كانيات و موى ديوانى

خاص دیوتا ہا

۱۶
دومریش ششپن
ویوای جیامه و مویش

یا بیرون و بیرون سر کوکا
نیا مستوم واپس ری

چون اظهار قدرت و ماحبی با خاصه ارشاد است
و دیگری شمه ازان در خیر میان نتواند آورد صاحب
خود را بسجد کمال مبن ارشاد فرماید که رهن کرم های
خاص تو انم شد

کثیر و زیاد ہو گیس

کشتی که در بحر مایه و نسیم
چشمی که در بحر مایه و نسیم

من میخوام که تمام در زمین و بحین یعنی یاد شما باشم و بفرمایند
که چگونه تصویرت مبارک در دل خود نگه دارم

و پشتر پاشنو کوکم و بیویم چه زارون
 بویه کتیه ترب تیری شرع تو ناست می مژم

ای شری مهاراج بیان قدرت های خود مفصل برین
 واضح کنید که تشنه کام این اسجیات تم و مر از بلا
 حسن بیان آن رطب اللسان و عذب البیان فریاد
 و نهال مرادم تازه و سیراب زید

شری بهکوانو واپی

هنشتی که بیانی و یویا جیاتمه و بیوتیه
 پشاد افیه کر و شیش استینتو و سیر و سیمی

شری گرشنه بهاراج بجانب رجن دیو یکمال نوازش
 میفرمایند که من چیزی مختصر از کل بر تو واضح میگردانم
 چرا که صاحبی های ما را نهایتی نیست و شمارنی از جمل

شمار

شماره ا حاطه بیان بیرون است

اهم آقا گو داکیش سر و پاشین سهته
 اهماوش چه بدیم چی بو نام انتی وچی

ای ارجن دیو تو که حواس خود و مخلوب بسته و خواب
 سبدل به بیداری کرده و لایق فهمیدن قدرت
 سدی بر تو جزوی از کل قدرت های خود و اظهار
 بکوش هوش بشنو و در تفضل و تصور بیا که برسم آتمی
 بر زکم و در دل جمیع و نیجات جاکر فته ام من
 و میانته و انتهای جاندارانم و چیزی غیر من ممکن نیست

و موجود نه

آرتیا نام ا هم و شنو جوت شام روی هم شمار
 می بگر و تا سیمی پنجه ترا نام شیشی

از میان دوازده نام سروج دیوتا و ششونام هستیم
 و از جمله چهل و نه دیوتا که ایشان را مرت می‌بند
 سرخ می‌هستیم و از کواکب با نامهای منم و ازین کوه
 تصور نما

دیوتا نام سروج دیوتا	دیوتا نام سروج دیوتا
دیوتا نام سروج دیوتا	دیوتا نام سروج دیوتا

از جمله چهار بید سامه بید منم که سامه بید عبارت از
 گفتار شیرین و خوش آئیده و ذوق افزاینده است
 و از کرده دیوتا با ایند راجه منم و از حواس عشره من
 یعنی دل مهم که سوای دل کار حواس پیش نمی‌رود
 که دل متحرک حواس است و از جانداران جنایان

رو در نام شکرش چایی و پتیو شکرش چایی

دش نام با و کش چایی میرو شکرش چایی
 از یکا دشره رود که نامهای مهشیر است شکر نام مهم
 و از جماعه را کهسان و اجهه و کبیر و دند و شردن که
 خراچی مبار و دست منم و از هشت دیوتا که دونا
 اند یا دکن یعنی اکن دیوتا یعنی ششم و از کوه با کبیر کله
 کوه طلاست

پرو دسام چیه خیمه نام	ویدر پارتهه بر شیم
سینا نیا همس کنده	شراسیم ساره

از پرو دستان یعنی کسانیکه کرم مین بجهان میکنند
 و وقت اسرار منتر تا و کرم آن می باشند بر دیوتا
 یعنی شتر می هستم که او پرو دیت را جانید که پاد
 بهشت است و از سپه داران و لشکرشان کمار دیوتا

و از سر تا یعنی دریا با سمد منم
 مهرش نام برگویم **گیر اسمیکه مخبر**
 گینا نام رب گنوی شها و ز نام بهیالیه
 و از رکبش ان برک رکبش منم و از لفظ با و د مکار منم
 و از یکین با جپ یعنی منتر منم و از کوه با همالی منم
اشوته سر و و خبانا و یورشی نام چیداده
گنذر و نام جتر رته سپدانام کپکو مونی
 از درخت با اشوته نام و خست نس که آنها چخت
 در بهشت که هر چه خواهش آدم باشد ثمره آن میدید
 بسیار بار و در پر شمر و از دیوه رکبش ان نار دیشتر منم
 که همه خاصیت دیوته دارم و از منتر یعنی اسرار نهانی سید
 اکاهم و از فرشته های نهمه خوان جتر رته منم و از سید بایه

چهار

کسی

کسی را می نامند که از ابتدای تولد و هرم و گنین
 و ویراک ایشری دارد و اشته سید تنخیر کرده باشد
 کپکو مونی منم
ادشچی شروه سمشان وید نام امیر تو د بوم
ایا و تم کزیندر نام زانام چید زادیم
 و از خلقت اسپان ادشچی شروه سم نام سبست که مفت
 سر دارد و از شمار چهار ده رتن که از اسجیات
 بهم رسیده جلوه کر منم و از فیضان ایرادت نام منم
 و از کرده انسان راجه با عدالت و داد که حاکم آنهاست منم
ایکو و نامهم وزم وینع نام اسم کام کو
پزنش چاسم کندیز سرپا نام سم و اسو کعب
 و از اسلحی و ز منم و از زمره ماده کاوان سورانی

کامدین منم و از آفات آذنی و اسطیید این کادو
نام منم و از ماران و اسکنان منم که خود را دکلوی
شری دیو بسته است یعنی بک دل ساعتی از قرب
خاص او جدا نیست

آتش چایسم ناگام	و تو یاد دهم
پیشتر میباش چای	چشم میتا دهم

شیشه ناک نام از ماران بی زهر منم که بمنج است
و از پتران یعنی ارواح اربابان منم و از شره و
میخچه دهنده های نیکی و بدی جبراه منم

پر بلاهش چایسم دینا	کاله کله میتا دهم
مرگانم چه شکر کند دهم	و نانی لیش چه بخت دهم

و از اقوام ویت با پر بلا و بهکت منم و از شما کنندگان

دختر

و تخیر سازان کال منم و از وحوش یعنی جانوران
جنگلی شیر منم شری که محفظت جمع و وحوش نمید
بدستور راجه که هر جا را حراست کند منم و از طيور
یعنی پرندگان کرد و دیوانه منم

پون پونا سیمی	را با شتر و برتا دهم
زبش نا کرش چای	سرمیت ساسم زانوی ح

از پوتر کنندگان یعنی پاک سازندگان پون منم و از
بندان یک نام از راجارام بدر منم و از نای های کلان
کره یعنی کرچه منم و از رودبار با کنندگان منم که آب
کنکاشترین و صاف و سبک است و کامی کند نمیشود

سورگانا ما دینش چای	ایم حیوا به مرزونه
ادیا تمه ویدیا ویدیا نام	واده پروه دما دهم

ابتدا و انبیا و میانه خلقت با منم و از بیداری با منی شتر
 او اتمه بیداری علم حق شناسی منم و از بیداری کندگان
 و او یعنی گفتگوی استاد و شاگرد که در معرفت حق بودند

اینها نام کار و منی	و در دو سامان منی
اینها خیمه کائنات	و اما هم و استخوانها

و از لفظ با یعنی اخبر که لفظ اکا منم و از مناسبتی
 عبارت مطول و مختصر آوردن و در ده سامان منم
 و سن بی عدم و لافنا و کال نام منم و اما نام یعنی درنده
 نتایج این چهار طرف منم و از هر دو که منی از هر دو منم
 مرتبه سر و هر دو منم و در دو منم و در دو منم
 کبرت شری که در نام منم و در دو منم و در دو منم
 مرتبه که همه چیز با منم و در بیداری منم و ترقی ترقی کندگان

درت

و کرت یعنی نام نیک منم و دولت منم و سرسوتی منی علم
 و دانش منم و سمیرت یعنی یاد و حفظ منم و در از منی
 دل بستن بیک چیز خاص منم و در ترقی منی تهور و مستحکم
 بودن منم و که با یعنی عفو منم

و در بیداری منم	و در بیداری منم
و در بیداری منم	و در بیداری منم

بر همت نام که از جمله سر و دهای سامان بیداری
 سر و دهای منم و از درون هر کاتری چندین
 و از نامها که عبارت از ماه که سی تا روز باشد و از هر دو
 که منم است منم ابتدای که به از آن ماه میکنند و از هر دو
 یعنی شخصت روز که منم و ماه منم که به از آن
 منم که اعتدال هوا دارد و سبب گفتن که با منم

دیوتم چله یاسمی	تیرس تیرس یاسمی
دیوتم دیوتم یاسمی	ست توتم ست توتم

از بازی و حیل با متحرک قمار منم و نو نو را سیو ما که
 عبارت از تیر یعنی فروغ منم و فتح کنندگان و مطلب
 رسیدگان صاحب تلاش منم و رستی رستان منم

در شنی نام و سدی سدی	پاند و نام و نین زیه
مونی نام و سدی	کوی نام و سدی

از قوم یار و دان و سدی منم و از قوم پاند و دان و نیری
 یعنی ارجن دیو منم و از کیش ان و یاس کیش منم و از
 و و راندیشان و خوش گویان و بدله سخنان شوکه و کیش منم

دیوتم دیوتم یاسمی	نیت سدی ز کیش منم
مونی چیه و سدی	کینا نم کینا نه و تا هم

ترجمان

ترجمان یعنی دند از ترجمان کنندگان منم و از ترجمان
 تدبیر منم و از اسرار پوشیدنی منم یعنی خاموش منم که
 ارشاد و معرفت با جنس تهنیت

یشیپ سر و تو نام	بیرم تدبه مرزونه
نم دست و پات	میا توتم چیرا چرم

ای ارجن دیو هر چیز که هست تخم آن منم خلقی که ارجن
 انس و طیور و رونده قایم و سبب است این همه ریاض منم

ولی من هیچ چیز بود و وجود ندارد

نان تو ستم دیو نام	دیو تو نام پر تپ
ایشه دشته برکتور	دیو تو پر و ستر و میا

صاحبی و قدرت و کلامی مرا حدی و هایتی نیست
 این مختصر بر تو بیان کردم و الا ذات قدسی صفت

ارخصه شمار از نو و از حد و عدس و ن است

بیت و مویست	شریست اعزتمیو
تست دلو او گشته	تتمه نیز دش ستمیوم

خیزی که با صاحبی و باد و لت و توانایی و قدرت
و زور است آنرا بدان که ازین بر تو ظهور گرفته است

اچه و اجهونی	کیم گناه تو از نو
دشمنی	ایکام شش

از شرح و بیان شمار حاصل نیست تمام موجود
که در نمود وجود است آنهمه یک حصه از بزرگ نیست
قلیلی از کثیر و جزوی از کل همین یقین
تمام شد ادبیای هم مسمی بدو تو که نام

یش شری به گوت گیتا سمن شتو یو که شتری شری کرشن

نموده

بر همه دید نام

سمواد

سموادی و بویست یو گو نام دشمو دیا

آغاز او بیای یا زد

از نو و اچی

مدنوگرهای پریم	گوهری مدیا تمه سنگیتیم
یت تو یو کیم و پیتین	موجویم و یگتو مسم

ارجن و یو سچایب شری کرشن بهاراج عرض میکند که
ای شری بهاراج ارشادی که از کمال نوازش من
فرمودید این سوزهای نهانی و اسرار پنهانی که از
و ظ کرم تلقین نمودید موه بکلی از دلم دوشده و
حجاب دوشی زایل گردیده

بواب یو دهی بختا نام	شور تو و سیر شومیا
----------------------	--------------------

سنگیتیم

توت نه کلمه پتر خهبي

ای شری بهاراج ارشادی که در باره پیدایش آدم

خلقت نمودید آنرا مفصل نهیدیم ای بهاراج

چشان نورشان شما سان کل کول است کمال بی زوال

شما که واضح و دلنشین برین قسلی بخشید

یومیتها ته تو

در شتو پیشیم

ای شری بهاراج قسمی که صاحبی خود را بیان فرمود

الحق که همان قسم است ای مصدر العجایب و منظر الغیاب

الحال آرزو دارم که دیش رو به درین صفتی مان تو

سجده پیش عیان بنیم و خوف سنانیه کنم

سینسی بدیش چیکو

ای بهاراج

یو کیشور پتو سکیم

ای بهاراج اگر بدانی که من تاب دیدن انوار آریانم

دیگر در شین بی زوال خود را بمن بنمایید و عقده غم

و نظر از دلم کشاید

شری بهکو انوار

پشیمی پارتیه عیانی

نما ویدان دیوانی

شری کرشن بهاراج میفرماید که ای ارجن دیوبین

روپ های معتقد مرا صد با هزاران ترک متکون کن

و روپ ها و اشکال و اشباه بجز و شمار دارش

در نیت بسیار

پشادیتان و سن روپا

نشیو نو مرتبه تها

بهینیه دشت پروردگار پشش چیران باری

بهین دوارده روپ سروج دیوتا دشت دیوتا که
بدوس دیوتا هستند و ایجادش رود و دشتی که
و چهل و نه دیوتا میسر تمام و بسیاری دیگر که بیشترند
ندیده هستی ایشان را فی الحال بهین و از دیدن
صورت بای مختلف ایشان اطمینان دل خود بخش

یهی کشته گشت گشت پشش و سه چیراچرم
مونه یهی گو داکیش ییچا نید و شش و شش

حقیقت تمامی روی زمین و افلاک یکین نیک بهین
درین ای سخن نموده و اس عشره فتح و نصرت خود است
و اصل که روانه هم در رخا مایه و ملاحظ کن

ننوه شش و شش پشش و سه چیراچرم

یشیچا

ای ارجن

دیویم و دشتی چیراچرم پشش و سه چیراچرم

ای ارجن دیو تو باین چشم طاهری خود طاعت دیدن
صورت بای بی انتهای من نیاری و الحال چشم
باطنی ترا نو بسیار می سخنم که از ان تمامی رنگ
رنگ و بی رنگی و اشکال مختلف من خودی که

سنبیو و دجی

ایو و کتو اتواران مهاباد گیش و هریه
در شیا با پشش و شش پشش و سه چیراچرم

الحال سنبی سبانب اجا و شش و شش کوید خیری که
در ماقبل شما گفتیم و تقریر کردیم شری کشته هراج
که صاحب قدر غنیمت بود درین سر اسرار و سرپا
سرور با اشکال نامحصور بارجن دیو می نمود

اینکه دقت نین

اینکه دیو یا برغم

درشن و شر و پشیمانی و چشم های از دنیا
از جلای و اشباه و اشکال کوناگون و صورتن
جان و مخلوق بود قلمون عجایب و غرائب و زیورهای
پرجواهر و دهر و طایفه های نفیس و باطنی و تنوع

دیو یا مالیم

سر و آشپزی به میم و یو

آرایش متعدد و مالا های پردر که از بهشت یاد داد
و عطریات و خوشبوئی با و تجارت تمام و تمام جادیش
بالیده بود مختصر که دیو تایی ظهور داشت که عجایب و غرائب
جمع روح پرورش از درایت عقل عاقلان متجاوز

که دیده

که دیده از دیدنش خیره میشد

دیو یا سریه سهری

ییدی باه سدش میا

نورانی با فروغ و اسب و تاب بد رجه بود که اگر
آسمان هزاران سروج دیو تا طلوع کرده بر تو
می آمد حشت باز هم برای آن روشن می کرد

دیو یا نهنگه

ایش و یو و دیو سی

در یک محل و یک جو خلقت با می رنگارنگ که
از نقد ادب و دانست ارجح دیو جی ظاهر دیده چشم
خود سحینه کرده و مجموعه آنرا یک دست شری کردن
مهاراج دیده و دانسته یحسان آن جمال پر کمال کرد

سوره یونس
 سوره یونس
 سوره یونس
 سوره یونس

بعد از آن از جن دیور بدیدن این چنین عجایب برآمد
 رست شده از آن در میان آشته آنکه نمسکار
 کرده بیای مبارک شری کر شده بهاراج سبب
 از دست و زبان سراسر نیاز دست به موضوع داشت

از زون و اوجی

پشام دیوس تو دیوه دی
 بر همان چشم کلا نشستم
 سر و من تها بهوش و شنگ
 ریش چهره سر و انور گامش چو دیوان

ای شری بهاراج من در دست تقدس صفات تو
 جمیع دیوتاها و اشکال همه جانداران که بتعداد آید
 و چهار رک قسم هستند از دیوتا را اولی را غیر
 ملاحظه کرده ام و تیر شری بر همه اجی صاب و شیر صاب

که بر دم

که بر دم این جاکیر نه است و همه که بیشتر آن دماران و
 و غیره و از مهک دیوتا و غیر آن گرفته تمام کضم و نور
 و جلوه کردیم

اینک با هو دره و قتر غنیم
 ما نم ندیم نه پونست دایم
 پشامی تو ام سر و تو نیست غنیم
 پشام و شکیو شود و پشام غنیم

بازوهای بسیار شکم های بشمار و مو که یعنی روهای
 بحد و دیده های بحد و تو می بنیم که روپ تو
 از هر چهار طرف منکشت ترا از ابتداء انتها
 اوسط برون مسید اغم
 که تنیم که نم چکر نیم چپ
 پشامی تو ام و دگر خیم من
 در شن تو با موکت یعنی صیغه پر جواهر و پیشانی نورانی

جینه

با اسلحه گداهم یعنی چوب چکر با انبار انبار نور و ضیا
پر تو انداز کون و مکان و زمین و زمان و جهات
و آسمان می بینیم که دیدن اقسام اشکال نور بار و
آثار تو مراد رور و رطه تعجب اندخته دیدن مبارک
تو از اشکال است قسمیکه آتش سوزنده و قباب
و زنده نور بار است و تاب دیدن آن کسی را
نیست همان قسم در شن مبارک سامی هم از دیدن
و طاقت بشری متجاوز است

تو پنجم بر هم دیدی تویم	تو ششم و ششم بر هم دیدیم
تو نهم و نهم و نهم و نهم	تو دهم و دهم و دهم و دهم

تو از مدوم شدن مرا هستی بر هم یعنی که خود خود
قایم و مستحکم می باشی و آنهایی که خواستگار درجه میباشند

ایشان

ایشان بوجهم خود میباشند تو انهم خلقت را شروع و خود را
انا و مدیا نه منته و پیری منته با هم شش سوره نیتیم
پیش می تو ام و میته پیر و نیتیم سوتیزنا و شومیدم سیتیم

تو معیدم و انتهای و قدیم لازمی و محیط هر شی هستی
و من ترا مظهر کل میدانم بی انتهای و مبتدا و میانه
نداری و بازو ی بسیار و باز و دمای بحد و نهایی
داری ترا چون آتش شعله بار بر نور می نم

دپا و ایشو و پیر و نیتیم	و پاتیم تو می کینه و پیر و نیتیم
و شش و دهم و دهم و دهم	تو که بریم پروی بهیم بهیم

تو تر بون یعنی زمین و آسمان و قضا را محیطی و شش
از نور تو پر است از در شن عجوبه تو که پر و شش و دهم
بسیار مردم آسمان زمین و قضا از دیدن بخشن نور

پراگنده بود

متوهم و سر در گریبان شده از زان برسان

ای بی توام سوخته گاه پستی	یکصد بیتا ه پرائی زیور پستی
سختی تیکتو امهر سید شکار	سه تون پستوس توت لی خوش بال

همه دیوتا با جوق جوق و فوج فوج در ظل منظر تودیه
ستایش و نیایش تو با هزاران هزاران میکنند

روداد پتا و سو و پیچه سادیا	و شیور شیور توش چوشم پاشی
گذر دیو پنهان سوز سید شکار	و پنهان بی توام و پنهان چوشم پاشی

ایکا دشر و در یعنی یار زده سیر و دوازده نام
دیوتا و سونام دیوتا با و دیشونام دیوتا و اشنی کمارام
دیوتا و مرت نام دیوتا و اشتمه یا یعنی پیران و کند ران
و پجهان و فوجهای دیوتا و اسران و سید با صورتها
دیده در سحر تعجب تفرق شده اند

بین

بیم بهشتی بود و تفرغ نترم	بها با هو بهو با هو ریادم
بهو درم بهو دشتی کرالم	در شتو لوگاه پروتی بهشتی بهم

با بن روپ های پر کمال که با موکمه های رستمهای بیجا
منظر یاد می آید چون که بازوهای زیاد از خد سیران
و پا با شکمها و دندان های طوا همه و از خواص و
عوام خلقت این چنین عجایب و غرایب دیده بسیار خوش
میوش افتاده هستند من هم خوف تا نهایت از کور
آن شده ام

نفس بشتم دیو پیه منیکه و نم	دیات تا تم دیو پیه ویشا ل نترم
در شتو ای توام پدی شین تران	در تیم نه و پند ایشتم چه و شتو

و شتر روپ درشن خاص تو اکاش یعنی آسمان را چیده
احاطه کرده است و پر نورانی است و باز نگه های بی نهایت

و با صورت های خوش کسب و با چشم های پر فروغ و کلاست
 ترا با این چنین جمال پر کمال و حشمت افزا دیده درون
 من بسیار متوهم و پر خوف شده است و در خود قرار
 و تابانی نمی بینم و باین دیدار بر آنو اسلوب عجیب از آن
 و ششتر اگر اندک چه بیتی می گویند **دشتر ششتر اگر اندک می بیند**
 و پیشتر ازانی نه ای چه بیتی **پرسید دیویش ز گن بر سوس**
 از پنج دندان های طواحه که دهان تو هر اس است
 بر مثال کال آگن که سوزنده همه کاینات می باشد
 می انکارم مشرق را از مغرب جنوب از شمال و این
 از آسمان تمیز نمیکنم سو که دارم اندام ای شری
 کرشن بهاراج که تو ایشتر یعنی صاحب دیوتا هستی
 و تمام خلقت از ذات تو قائم است برین ترجمه و

تفضل

تفضل فرما که من مکینه بنده نیارمند تو هستم
 ای چیتو ام در ششتر کوپا **سر وی سیهی اولی باله سنگیه**
 پیشتر در و ستره بوترش تو **سبحان مدی بی ای بی کوپا**
 من معاینه میکنم که صد سپهر اجاد در ششتر مع جمیع
 و با بشمه کا گنی و باد را چارح و باراجا قرن و بهر
 لک طرفت وارد دهان مبارک شما مثل لقمه فرو شده هستند
 و قشربتی تو که ناوشستی **دشتر اگر الان چه بیتی می گویند**
 یکسید و یکنه دشمنانتر **سن در ششتر چه بیتی می گویند**
 بعضی بار در دندان تو از فرق سر تا ساییده شده
 خود و ریزه ریزه کشته می بینم و بر سر اس می شوم و
 هوش از سرم بدر زفته است و ریه تو آمده ام حکم
 پیش ندیم بود و دم بود یگانه **سمو در سیهی اب و نهی و روتی**

تپتا تو ای شو که ویرا ویشانت و قتر انبیب و پرتی

قسمی که آجوبای پهن و در پرجلدی و شور و غوغا
در دریای عمان از بهر سو فرو میروند بهمان قسم
پهلوانان بازو و تهمتنان پر شور و شیر
و بان مبارک تو غرق شده می نمم

یشتا پر دستم و دلم پتگا ویشانت ناشای سترده و یگا
تپتا تو ای شو که ویرا ویشانت و قتر انبیب و پرتی

برنگی که پروانه های دلیر در تش سوزان در می آید
بهمان رنگ ای معده شمن خود و با جمعی کثیر تک و تاز
دارند و جان پار و سرنش شده بهتد و با تضایر خنجر

یشتا پر دستم و دلم پتگا ویشانت ناشای سترده و یگا
تپتا تو ای شو که ویرا ویشانت و قتر انبیب و پرتی

و جمیع آنها را از قدرت اجل معده و میازی و لذت کسر
آنها منظره است و فروغ نور تو غلبه کرده اکثر
بشکه آنها را خاکستر میسازد و اشتغال با یر و جلال ظهور
کرده است

آخیا ای سیکو پتگا ویشانت و قتر انبیب و پرتی
و یگین تو پیشچام بوتم آیدم

ای شری بهاراج تو مرا ارشاد کن که باین قسم بیت
با هیبت که ام ایشرینی صاحبی نسکار من قبول تو با
که سر کرده دیوتا های بزرگی و از همه فوق تری و پله
عفو و دیا و کرم کتری بیا که من جوایم ابتدای قدرت
دلی زکی تو ام من نمیدانم که این ظهور تو چه قسم است
بر من اظهر ساز که باین کیفیت جمال و جلال و کمال و صفا

بخوبی آگاه شوم شری بهکواندوچی

کالو هم لوگبه خنیک پرت و دو
لوکان سماه تو کینه پرت
ریشی پیو هم نه بوشت سهر
پیو شینه پرت کینه پرت
شری کرشن هماراج سچان رجن دیو میفرند که من
بصورت کال روپ متمثل شده بیجهت انهدام خلعت عظمی
طهورا و تارکرده ام و بغیر تو اینهمه انواع و عساکر و جها
و فیلان و سپان و لقمه نان فضا خواهند شد بکال

یعنی اجل خواهند میو بست

قلمات تو اوت شیشه پرت و دو
زیتوا شترن بوخه پرت و دو
میشی ویشی نه پرت و دو
نیمیت ماترم بو پرت و دو
بنابران ترا ارشاد میکنم که مردانه بخیر و بخت در آید
و نیکامی داین حاصل سازد فتح نمایان کرده و

ویشی

خود را منهنم و معدوم خسته بفرانج بال کوی راج و دو
در سیدان مراد باز اینها از قدرت کال من خودم
ساخته ام و تو سبب این واسطه مشیت ازلی شو که تو
بها دری و تیر اندازی بچپ دست داری

و در هم چپه میهم چپه میهم
که غم تهنایا پرت و دو
میاستان داری مان و شیشه
یو دیو زیبا سرنی سپت نام
در و ناچار و بشمه کانگی و حبیب رسته و راجا کرن و غم
بها دران سپاه را من خود با جل سپرده ام و تو نظاهر
اینها را معدوم کن و از مصیبت یکبار و شک منم
که فتح حدودان بر تو مبارک است

سینجیو وچی

۳۵

یو تشیچر تو و چنم کینه پرت
کرتانی دیو و سببه ناکیر متی

مکر تو آ بو تو آ بهر گشتم | سگد گم میده بیت بهر غمی

باز سنجی بطرف راجاد رشت میگوید که چون از جن بود
را چنین ارشاد را از زبان مبارک شری کر شده هاج
شنید دست به بادل هولناک لب با نمی خشک
از آن آشته آنگ نمسکا کرده باز عرض باین عنوان
ممود و سر سجده اندخته ترسان و هر سان کفایت

شکستنی هر شری کیش تو کبریا | گشت بر شری تنو بهر جی
رخبر اس بیتان و بشو در دیتی | سروی مسکین تیجه سده سگاه

ای شری بهاراج از ستایش و نیایش تو عالم و آدم و
آرام می پویندند و پر مه سوک می یابند و را کهسان از بیم تو
در کج غمخول با طراف میخزند همه افواج سید و ساد را
نیز کنی قدرت لا یزال ترا نمسکا میکنند و همه تر میخیزند

از آن بگویم که شری بهاراج را

دلتا

دلتا و توصیف تو شرب و ز میکنند

کماش چتی نه غیرن بهمن | گری بیسی طر بهنویا و گری
انته دیویش زنگن یوا | تو هم اچیرم سده شت پرست

ای شری بهاراج تو که قدرت کامله خود را نمیند
شری بر بهاجی هستی و با قدرت تو انای کل و ذی
و ظهور دیوتا با از قدرت کامله تست و پرورش کنند
جمع ممکنات و کایناتی و ترا عدم نیست و از است
یعنی بود و نابود و نابود و نابود

توم آد دیوه پوشه پورنه | تو مس و شوس پرم نید نم
دیت تاس و دیم چه بر چه دیم | تو یاتم و شو منته ر پیم

ای شری بهاراج تو ابتدا ای دیوتا با می محیطی ویدی
و تو خلاصه خلقت و بر سر از همه و دانایی و دانستن هستی

دخو و بجز و با آرام دمی و تو محیط هر شری هستی و سر و پ
تواند و بجز آنها افزون است

و ای که تو گنبد و زنه شاکه	پندرت پس تو هم پندرت پیش
نموشیست و سهره که توانا	پوشش چه بود و پندرت

ای شری بهاراج باد و جبراجه و آتش یعنی گن دیوتا و
درن یعنی موکل آب و چند ربه دیوتا یعنی بلال و شری
برهامجی از روپ تو ظهور دارد و شکل آنها تو خود
بخود جلوه گریستی شری برهامجی و آفریننده شری بهار
تو نبی ترا نمسکار نمسکاران با قبول باد

نموشیست و سهره که توانا	نموشیست و سهره که توانا
نموشیست و سهره که توانا	نموشیست و سهره که توانا

ای شری بهاراج نمسکار قبول تو با و آتش و پس و

از هر چهار طرف که تو همه و همه جایی با جادوی آنها
و قدرت و توانایی بسیاری و هر جادوی محیطی و همه توانی
ترا نمسکار نمسکار

سختی متوا و سبب بودیم	هی که کشن می یاد و بقی سنجیستی
از انات میبایم نمش و پدرم	سپید و است پندرت و ابلی

چون من از راه نادانی خود دست تقدس صفات
بد رجه مخلص و دست قرار دادم و بی ادبانه سخن گفتیم
ای شری کشن دای کل کشن جادو دان و ای مخلص بهر
من بزرگی ترا تا حال باین و رجه نمیداریم

یشیا و با سار و سار و سار	و بهار و سار و سار و سار
یسی کوته و ابلی چو ته سنجیم	تت خنیا و سار و سار و سار

اگر از راه صدق و اخلاص و الا از راه کسب می تو
 چیزی کا می گفتم چیزی که بنا بر خنده و تشنگی
 و پر خاستن و خوردن و آشامیدن یا در خلوت
 یا در جلوت در خدمت خاص شما گفته باشم آنرا
 عمیم و لطف کریم خود و عفو فرمایند

پیتا س تو کس چرا چری	توس تو پیش چه گویم گریان
تو ستمو سبب دیکو تو نو	لو کاه تر سبب پیتیم بر باو

ای شری بهاراج تو آنر منیده جمیع مخلوقی و تولایت
 ستایش و نیایش همه کاینالی و پرورشده استاد
 پر تعلیمی و برابر بهمتی تو در تربون یعنی زمین و آسمان
 و رضا کسی نیست

چون

تسلیات پرنی برین دایک
 پیرا ده یقو همیشه میمیدم
 پیتی و پوترس سنجیده
 پیرا پیرا یا ریس دیوه سودو

چون تو بزرگ بزرگانی ترا سجده نموده بافتار و بخار
 و ثناء و ستایش همه کاینالی و پرورشده استاد
 میکنم که برین رحم کن مستی که پدر به پسر عفو و تقصیر
 میکند و دوست بدوست و شوهر زن خود و شول
 مهربانی می نماید بر ما کرم اتم مرعی و مبدول فرما

او رشید تو پرورم بر شوم شوم	بی بی بچه پروری تهتم منوی
تدیوی در شای دیوه عیم	پرسیده دیوشه گزینا

ای شری بهاراج در شنی که الحال از تو دیدم این
 دسه روپ در ش را کا هی بدیده بدیده بودم اکنون

در شیه

که دیدیم مستغرق آرام بسیار کردیم و بنا بر آن
 جمال پرکمال وصال تو می شدم همان روزی
 چهره تریج خود و شما ای صاحب دیوتا با و نکند ازنده گشت
 همان درشن قدیم بمن نما

کیر تینم گدینم چکر هست
 پیشیا می تو م دشتی تینم
 تینو عین چهر تو زین
 سهره با هو بوه و شو تو

ای شری مهاراج درشن مسرت ما من ترا باو
 پیشانی مرصع و بادست مبارک که دران چو دستی
 هواره می شد یا چکر پر و قرار زد دارم که باز به منم
 بهمان چهره هوج متمثل شده ای هزاران هزار پر
 میا برین نینه تو از نوئی دم
 شری به کو انو دچی
 ریم پریم و رسته تانم یوگا

شری کرشن

تیز و میم ویشو مننه ما دم
 یمنی تو دینی ننو در شسته پور
 شری کرشن مهاراج از راه نوازش بطرف جرن تو
 میفرمایند گامی ارجن دیو بر تو مهر بان شده ام درشن
 با جمال خود ترا پرانوار و یکی با بسیار نمودم و درشن
 ننو دم

نه دیو گینا ویه نیرنه دانی
 پنجه کربابی نه پوب و گری
 ایوم رعبه شکلی اهر بلوکی
 در شتوم تو دینه کرو ویر

از خواندن چهار بید و از گردن کین با و بخشش دهم
 بسیار داز کرم های بشمار و تقدیم ریاضت و عبادت
 این مضمون درشن کسی را ممکن نشده و هم کسی بغیر تو نمی تواند
 که ترا مسیر کرده

ماتی ویتها ما چیه و پو و باو
 در شتو ا ریم گو و می و گسیدم

دوستی پرستی من گشتوم
دیوهای عیبمیدم پیش

ای ارجن دیو این نوع رو عجب بین تو خوف
و غم و نادانی را بدل خود راه ده با خوشحالی تمام
و آرام مالا کلام و ضمیر با تسکین رو قدمی مرا بین
و خوشوقت باش

سنبیو و اچی

یتیم ز من و سدیوس تو توتو
سوکم رعیم در شیایا بویا
اشوایا سببیتیم
بویا بویا سوک و پور بهاتما

با سنجی بطرف اجاد ترشت میگوید که شری کن
مهاراج همین مضم ارشاد با ارجن دیو نموده رو چپ
با و با نشان داده دلاسانان هر اسنده کرده و
با آتشی بزرگ و درشن شرک او را مسدود خسته میکنند

ارجن

ارزنو و اچی

در شتی دم با شتم رعیم
تو صمیم زارون
یدانی مسموم ورت
سببی تاه پرکتیم گناه

ارجن دیو با ریحانب شری کرشن مهاراج غرض میکند
که این درشن سدر یعنی بسیار خوب تو دیده می یافتیم
و با استد یعنی با آرام شدم

شری بگو انو و اچی

سوکم رعیم در شیایا بویا
اشوایا سببیتیم
بویا بویا سوک و پور بهاتما

شری کرشن مهاراج با ارجن دیو میفرماید که این درشن
با جلال من که تو دیدی همه دیوتا با آرزوی دیدن این
دارند و ممکن و میسر با آنها نیست
ناهم و پیر تپا
ند اچی زنجی جیا

شکلی بیوم وید و درم | و ششونش بام شها

ای ارجن دیو درشن من که تو باین روپ نک دیدی
از خواندن بید با ذکر دن ریاضت شته و بانصرام رسیده
مکین با و سنجایش درم اگر ته با احدی حاصل و متوصل گشته است

بخشیا تو فینه یا شکلی | اهیوم وید و درم
گنیا تووم در ششوم چه پرم | پر ششوم چه پرم

مگر کسی که بدل و جان در پریم یعنی محبت من استقامت زنده
باشد او را باین عنوان البته درشن من

مست کرم گشت پرم | در سنجتا سنگه و دریا
نهر و دریا سر و ده بوی تو | به به سحایت یا دروا

ای ارجن دیو کسی که نیتی کرم را محض برای من میکند و
سین دل و جان در هر زمان سبته باشد و نتیجه کرم کردن

خویشکاری

خویشکاری کند و دشمنی بچکس را بجا طرح در آید
او البته درشن من خواهد داشت و بمن ملحق شده پیوستگی
هم خواهد رسید و مکت و سرکار جا وید خواهد کرد
تمام شد ادبهای یا درم

یتی شری به کورت گیتا سپین ششویو که شستری شری کشن
ارزونه سموا دی ویشو روپ و ششونام ای کا ویدیا

آغاز ادبهای دوازدهم

ارزونه و اچی

پیوم ستیت یو گنیتی | مکتی ستوم پریا پستی
یتی چایی خیر بر من دیکتم | تیشام کی یو که دیت تمامه

بر محمد ویدیا

ارجن دیو بطرف شری کرشن بهاراج عرض میکند که
ای شری بهاراج آتھانی که او پاستا یعنی ساکا میکند
و کانی که خواہش ستایش نرا کار دارند ازین دہکا
آرزو کند کہ ام یک بہترت چرکہ این و شہ روپ دشن
کہ در وجود مبارک معاینہ کردہ ساکارت نرا کار
کہ چون و چگونه است کہ ام یک در یاد گرفتن و مقصود
طاعت نمودن افضل بدہم درین خصوص ارشاد نمایند

شری بہکوانو واجی

سیا دیش منو یومام	نپت یوکتا و پاستی
شری پاپو یو پیتاس	تیمی یوکتا تھاستا
شری کرشن بهاراج بنیان مبارک میفرماید کہ ای	

ارجن دیو

ارجن دیو بداند کہ نرا کار و دہسا کار جلوه ظهور دارد
پس ہر کہ ساکار رشتولی کند ہر دوست او خواہد آمد
و انا آنکس است کہ ذات را دھنفا مینماید

سرو ترہ چہرہ منیر دیشم	او یکتم پر یہ پاستی
سرو ترہ گہ چہتیم چہی	کشتیم مہیم دیشم

عزیزانی کہ ذات یچون و چگون را او پاستا مینمایند
کہ آن نرہن در ہمہ مخلوقات محیط است و قدرت او
از اندازہ دہم و قیاس و دیدن و شنیدن و درایت
برتر است و از ہمہ برکنار و با ہمہ در میان بی تغیر تبدیل
و مستحکم و دایم و قائم است

سنتیمہ پیشداریہ گرامم سرو ترہ ستمہ بگودہ

تی پر اپ تو دشت میوه
سرو به بوی بهی رتا

و ضبط حواس درونی و بیرونی نموده و همه جانداران را
در حیات و ممکنات یکسان سینند آنها هم پریم آفتاب
یعنی سراد و حقیقت سینند و بر جمیع ذرات بر خیر و بدی
هستند و جان آنها را برابر جان خود انکارند و تعاونی
و رجان و جهان نمیشمارند

کلید و کیم ترس تیش
مویکت سکت چیتام
او پکت ای کثیر دیکم
دیی و دی رو پستی

ای ارحمن دیو در او پسنای نرا کاشقت بسیار است
و در او پسنای ساکارا سودکی و آرام و قدرت لایزال
بدشواری در پست می نمایند ازین جهت او پسنای ساکارا

ساکارا

ساکارا سناست و او پسنای نرا کاشقت

می تو سروان کرانی
می سنس ست پرده
انمی نیو یو گین
مام دیانیت او پستی

ای ارحمن دیو آنها را که از همه کرم با خود شمشند و
در یافتن من هستند و برین دلبستگی واقعی دارند و فقط
مرا سین میخوانند

تیشا هم سیمو و رتا
مر تو سماره ساگرت
بوام نه چیرات پارت
میا و شیت چیتام

آن را ادینند آن را که بدل و جان با من هر دو کار
دارند و از دیگری و غیره فکری و دهمی و در دل نمیکنند
آنها را من از دریای ناپیدا کنایه میبخشم و در زود
باجل مراد میبرسم

میگویند آت سو	میگویم نهوشی
پیش پیش میگو	آته عرودم پیش

ای ارجن دیوین که پریم آتمام دل خود را بر بند
و عقل خود هم برین مدار که مرا خواهی نیت و تابش
این شغل و دیهه مکت حاصل تو میشود

آته چیست سماد آتوم	بشکنوشه میسیرم
ایا یوگینه تتو	میشی پتوم و نین نریه

در صورتی که دل خود را برین نتوانی بست بعد از آن
از یو که ایاس صیقل آینه دل خود نموده مراد ضمیر خود
میدارد با من پیوند از اسوا کبیل

ایا سیت ستر توی	ست کره پرتو گو
مدا رتبه میب کرانی	کو رون سپید و پاپسی

اگر ایاس

اگر ایاس هم نمیتوانی کرد پس هر گرمی و کاری میکنی
محض برای رضای ایش صاحب یک ده باش یعنی
بشنو این نما باین واسطه هم مبدعا و مقصد کامیاب
خواهی شد

آته تپشکتوسی	کر تو م دیوگ با شری
سرو کره فله تیگم	نیه کور و پیتا تون

اگر این هم بعمل نتوانی آورد پس ترک همه نتیجه کن
با سنتوش یعنی قناعت و طمینان بدین یک آتما باقی
دل و ارادت منزل رسکار خواهی شد

شری یو بی گنانه بیست	گنپا تا دیانم و شیشیتی
دیانات کره فله تیگم	تیا گاش جهان زنتیرم

بدانکه گنین ایاس بالار و خوشتر است از کرده گنین

و همان برتر و از رتبه دهمان نخستین شمره ثواب
فوقیت دارد و از نیک کر مه فل شانت یعنی از همه
خواستش باد که نخستین و با حق در پیوستن علی ترا

ادب و شکر سروده بوتا نام	مستتره کرده بیتی
نیر محمد نیر احمد	سمه دو کلمه سواد

کسیکه جمیع جانداران را خصوصیت نوز زیده مرآت
سرعی دارد و با همه دوست و صاحب جو دو گرم و خوش
و بی نا و منی و بلکه بر حیم خود اعتبار ندارد و که هم نشسته
باشد و آرام و بی آرامی میان انکار و عضو کننده باشد

نشسته شسته شسته	یتا طوط و ده
نیر سیده منو بو دیر	یو مد کلمه سیمی

در حصول مطلب و بی مطلبی و همیشه در جوک شغل شسته باشد

و صبط

و صبط حواس عشره کرده بر هوا و هوس و لبکی نداشتند
بییقین کامل برین که بر تمام ضمیر و عقل مستقل دارد
با این صفات آنکسی که موصوف است او پسند من است و
من بر او راضی و خوشحالم

همان نود و پرتی لوگو	لوکانو و دیزتی چیه
هر ششتر بویو دیوگیر	موکتوی سیمی چیه

از کسیکه مردم از او آزرده باشند و او از آنها بد
خود آزرده کی را راه نهد و از سوکمه و دو کلمه و آ
یعنی شادی و غم و سرور و سواد نه تنگ آمدن از سلوک
اهل دنیا اصلا سجا طر خط نکند آن قسم مرد باد و رجحوا
امنیت و محبوب خاطر من

انه پنجه شویو چیه	او داسینو گت ویتها
-------------------	--------------------

سروار نبه پریه تیگی | یو مد کت سیمی پریه

شخصی که انواع لذت دنیاوی با ویسیر شده باشند
و بران ولسته نخواهد بود و از درون و برون پاک
و پاکیزه و زیرک در معرفت و بیغرض از دنیا
و بخوف و هراس و وسوسه از همه خواهش های دنیا
و از نتیجه کرم مانع بوده باشد این چنین پسندیده
خاطر من است

یو مد پریه پریه | نشو چیت ز کام خجسته
شو با شوبه پریه تیگی | بهکت مانیه سیمی پریه

اگر خیر مطلوب و مرغوب پیش رسد خوشوقت نمیشود
و اگر خیر ناخوش بنید از آن دل از دست ندهد
و از فوت مطلب بخیره نکرده و خیریکه نیافته باشد

آزاد

آزاد نخواهد داد از خوشبختی و ارسته باشد و با اراده

خواهد بود و او پسند نیست او را عزیز

سنگه شتر و چوبه پریه | تنها مانده مانیه

شیر و شتر و گاو و گاو | سنگه سنگه و پریه

دوست و دشمن را برابر دارند و از غرت و ترس
پروا نکند و در کرمی و سردی و آرام و بی آرامی
باشد و از لغت مهیج چیز از دنیا نداشته باشد

تولی نیکه ستوایه پریه | نشو شتر و گاو

انی کیته ستیبه پریه | بهکت مانیه پریه

تو رفیع و دلم مردم در حق خود و دیگران انکار
از گفتن بد و دروغ و قیل و قال لبسته و نیک
راضی و خوشحال و لبشکی بر جامه و زن و زن و مال

و متاع نداشته باشد و بخین نگیرد پس ضمیر من است

یمنی لودریان مرتبه	یتیم کوکم بر یو پاستی
شده دانست پیرا	بهکستی تیومی بری

آن ارادت رانی که این دهرم آرته یعنی صفا
حسنة را موصوف باشد و یقین کامل دل بسته برین
خواهد بود و تحقیق بدان که آن عزیزان و شوخانی
من اند و دوست با من می باشند و از من ذره
جدایی و تفاوت ندارند

تمام شد ادبیای دوازدهم بحبت یوک نام

یمنی شری بهکوت گیتا سمین شستو یو گشتی

شری کرشن دار و نه سمودی

بهکستی یو گونام و دوا دیار

آغاز دیار

آغاز ادبیای سیزدهم

ارزو نو و کوچی

چنگ تم پور ششم چو	خیمه تریم خیمه تر گینه یو
یمنی تدوی دیو چو چو	گنی نم گنی نم چو کیشو

اچن دیو سحاب شری مهاراج برش یعنی عرض میکند که ای
شری مهاراج بفرماید که برکت چه باشد و پورش که خوانند
و خیمه تریم است و خیمه تر الکی که امانند همین طور که من میسریم
و نشن این برش را خوانم و تیر همین چاکش و کنی هم آرزویم

شری بهکوت نو کوچی

یدم شریم کو نیتی	خیمه تریمیت سیدی پیتی
یمنی تدوی ویتیم پراموه	خیمه تر گنی سیت تدویه

شری کرشن مهاراج سحاب رجن دیو میفرماید که ای

که بمانم ای شری

ارجن دیو کسی که شر یعنی جبر را که بهتر نام است
بداند او را بهتر گنی میگویند یعنی شناسنده جبر
که از پنج مهابوت آفریده شده است یعنی از آتش و آب
و آتش و آب و خاک

خبر کنیم چای نام ویدی	سرد خیر شو بات
خبر کنیم گنی و گنی	تنگنیا نم نغم نم

ای ارجن دیو در هر جبر را که بهتر گنی بدان که گنی
یعنی معرفت و شناسایی بهتر و که بهتر گنی یعنی جبر و در
آن بهتر که عین گنی آن همان است

ت خیر می خیر یا در کجا	ید و چا ریش چیت
میجویت پر بادش چای	ت ساین می شتر

آن جبر خیر که هست در یکی که مثل است و سبکی که

دایره

و از خیر که نحر است و آن خیری که هست همان بیرون
طهور دارد و حقیقت آنرا بطریق مختصر اینگونه
هوش بشنو

بیشتر بودا گیتم	چند و بودی پری تپک
بر هم ستر پیش چو	هی تو مد سیر و پیش چیت

که بیشتر آن حق شناس بسیار است حق شناس بسیار
بسیار و بوزن های عباد علیحه و از لفظهای برتر
که مقتضای واسطه کار است و رشتا ستر با بیان کرده
با بن تفصیل است

بها پوتان هنگار	کو و رو کیت میوچی
نیدریان و شای کچی	میخه چند ریو کوچرا

اول نتیجه مهابوت که عبارت از خاک و باد و آب و آتش است

دوم اهنگار که انانیت و بلودی یعنی عقل و ادیت
 یعنی موله پر کرت که ستوکن و رجوکن و تموکن باشد نهیجه
 و دیگر چو اس عشره که عبارت از کنیا نه اندری و در تیم
 که با صره و سامه و سامه و ذایقه و لاسه و زبان و دود
 و وپا و دو و عضو مخصوص و دیگر من که دل است و
 پنج کوچه که شبه و پرش و روپ رس و گند باشد و دید
 صورت که کوش اندری است شبه کوچه آن و چشم
اندری است و با صر کوچه آن و دماغ اندری است
دشانه کوچه آن و پوست اندری است و لاسه کوچه آن
 و زبان اندری است و منزه کوچه آن

دیشی ویش سوکوم کوم	سنگاش چیت ورتیه
میت چیهترم سیدین	سویکا و نو و اهرقم

دیگر

دیگر چپا یعنی خو اهش و دیش یعنی نصرت از خیر ناخوش کوم
 و و و کبه یعنی آرام و بی آرامی شکانه یعنی تبدیل روپ
 و حلیا یعنی یاد آوری و رتی یعنی ویر یعنی دلاوری
 این کبهتر یعنی حسد بطریق اجمال بیان کرم

امانیو دم بلو	مهیما خیمات رازوم
اچا ریو پاسیم قوچم	ششیریه ناته و نیکریت

حقیقت کنیان باین تفصیل است که کنیا انی امانی قوم
بی ما سنی اکوم لی قوم یعنی بی تزویر و همای یعنی وادا
آزار کسی نباشد که مانتی یعنی آزرم و عضو یعنی سست کیشی
و اچا رلو باشم یعنی خدمت بتاد و شوچم یعنی پاک دایکیرلی
و تهیریم یعنی استقامت کمی و آتمه دنی کره یعنی صنبط حوس
 و رونی و ویرونی

وینی گریست

نیدر بار شهید شو ویرا گیم
من هنکاره ییوچی
زنده مر تو ز راویا د
دو کهه د و نو و شتم

شبه و پرش و روپ د رس و کنه عبارت از نندیا
آرتهه است بمعنی ویشی ایند می است ویرا گ کن یعنی
ترک آن ولی امانیت از جنم یعنی تولد و از مر تو یعنی مرد
و از دیادی یعنی پیدای شیر بمعنی مرض جسمانی و آدمی
عبارت از پیدای حیت یعنی در د درون روحانی
و دو کهه بمعنی رنج این هر سه چیز را که زادن و مردن و پیری
بداند

سکت رنب شو نگه
پوتره داره گار و شو
نقیم چه سکه چیت
میشا پشوی پیت

اسکتهی دانه سکا یعنی دل بسته نباشد بر فرزندان و خانه

اسکته

و همیشه ضمیرش کیان باشد بر خاطر خواه و بر غیر خاطر خواه

میچ چاینه تو گین
بهکت روپ چارنی
و پو کته ویش سو کو
مستره زو نه سم سدی

بر سن که برسم اتمام نطق خاطر داشته باشد بی حیثی
و غیر می تو سل خواهد بود بی تغیر و تبدیل و در جاهای
اما کن خلوت نشین و دل نه بستن بر صحبت عموم الناس

ادیا تمه گنیا نیستی تو
ت تو گنیا نرته و شتم
ییتی ت گنیا نیستی پرت
گنیا نمیده تو نیستیها

از معرفت و اسمته شناسی گنیا ن قدرت دیدن و دیدن
پرم آرتهه گنیا ن این خیر بار احواس گنیا ن بر تو بیان کردم
و آنچه بر عکس آن خیر باشد آنرا اگنیا ن میگویند

گنیم تیت پر و خجها
یت گنیا تو اطره مشنوی

گنیا ن اطره

انا دوست پریم بریم نه ست تن ناسع حتی
 تاثیرش خنق کهر و کهر کنی و گنجان و گنجان بشرح
 بسط بر تو واضح کردم الحال حقیقت گنی میگویم
 بکوش هوش بشنو که آن کهنی مکت حاصل تو خواهد شد
 آن کهنی بی ابتداست دیرم بریم است نه اوراست
 توان گفت و نه آن زبده زبده است و خاص الحال
سرویه پان پادشاه سرویه پان پادشاه
سرویه شروت مت لوی سرویه شروت مت لوی
 چهار طرف است دست و پا است و چشم و سر و در و هر طرف
 از و در خلعت مجال کوش او همه را بخود پوشیده
 مانده است بهر صورت اوست همه اوست
سرویه ریگوانا نام سرویه ریگوانا نام

نمده اس

اسکته سر کهر پیش نیر گوتم گونیه بوکتر چپی
 همه حواس را که اقتضاست باعث ظهور آن اوست
 از همه حواس بیرون و برکنار است و دل بسته به چیزی نیست
 و همه چیز را در ازنده است یعنی همه را بر او قائم است
 و بی کن باست یعنی از ستو کن و رو کن و تمو کن
 خلاص است و لذت گیرنده هر سر کن است
بهر نقش چه بوتا نام بهر نقش چه بوتا نام
سرخم چرمی دچی سرخم چرمی دچی
سرخم چرمی دچی سرخم چرمی دچی
 در درون و بیرون جانداران و رزنده و نشینده
 اوست بسبب بارکی و لطافت او را نمی توان شناخت
 هم دور و هم نزدیک است
ادی بکتم چه بوتا نام ادی بکتم چه بوتا نام
دی بکتم چه بوتا نام دی بکتم چه بوتا نام

بوی بر شریعت کنیم
گر ششون پرتو و ششون جی

و مردم خلقت مقسوم نیست اما بنا بر تباین اجساد
مقسوم می نمایند خلقت را که بعد از زنده و کلان گفته اند
و آن گنی در پرلوی ناپید کننده و در ابتدای پیدایش
افزیننده است حی و قایم و حاضر و ناظر است

جوت سب پرست جوتی
کنیایم کنیم کنیایم
شکریه جوتی
هر دی سر و سر و ششون

پر کاش یعنی نور سروج دیوتا و چند ربه دیوتا و اکون دیوتا
اوست و روشنی عقل هم اوست و از ظلمات تیرگی
مست هم کنیان یعنی و ششون معرفت و هم کنیایم یعنی
و ششون و از ششون یا ششون در دل و ضمیر و در کونینه
هر یک جای گیر است

چون را

بیت ختم تر ته کنیایم
کنیم چو کلمه سحریه
در بکته بی تدوین کنیایم
در باب او ایوید و مپی

چون ترا که تر یعنی شیر که جسد باشد و کنیان یعنی دانستن
کنیایم یعنی دانستن همه را بطریق اختصار بر تو اظهار کردم
کسیکه طالب من باشد این را بوقتی دانسته او پرو
من بلا شرط خواهد یافت

پر گیم پویشیم جیو
ویدی نادی و بابی
و یگار ش جیو گونا مش جیو
ویدی پر کیت سمبون

پر کیت پویش را ای ارجن دیوبلی ابتدا بدان و یگار
یعنی شبهه و صورت ترکن را از موله پر کیت پیدا شده بدان

کاریه کارنه کرشی توی
هتوکه پر کیت رو جی
پویش سه سو که د و کهنایم
بو کیت توی هتوکه رو جی

کار به یعنی شیر سبزی جلد و کاره یعنی انیزری و معنی

حواش عشره و باعث مولود آنها پرکرتست و پوشش که

هست اولدنت گیرنده سوکمه و دو کپه یعنی آرام دلی آرام

پوشش پرگرتش تپه	بوختی پرکرت زان گونان
-----------------	-----------------------

کارم گون سگویی	سده سدیون ز نسو
----------------	-----------------

پوشش در پرکرت باشدست و از ترکن که منشا آن

پرکرتست پوشش لدنت گیرنده است اگر پوشش دیو

ست است می آید بسبب تاثیر صحت ترکن است

اوپه درشتا نو مناجی	برتا بولکت همیشه
---------------------	------------------

پرما تپیت چای بولکتو	په پین پوشش پاره
----------------------	------------------

بیننده و اختیار کننده و پذیرنده و کلان سازنده و لدنت

گیرنده همیشه بریم آمار گفته اند در میان این جسد

که سب

که سب نشو و نما و چشده لدنت یا و جسد بهیشت

کیمیوم ویت تی پوشش	پرکرتیم چه کونی سه
--------------------	--------------------

سرو کپتا ورتا ما بولکتی	نسیه بولکتی زیستی
-------------------------	-------------------

آن کسی که پوشش و پرکرت را میس کن با بدین عنوان

اگر در همه جا باشد خواهد بود و اما بدید که در خیم نخواهد

آمد و ملک و ترکا رجا و بدید خواهد بود

دیوانی نامن پشنتی	کیچید آتمان هاتمن
-------------------	-------------------

انیمی سانجینه یوگین	کرید یوگین چا پری
---------------------	-------------------

بعضی جو کیشران از دیان آتمه را و عقل می بینند و

چندی از ساکنه جوک آمار می بینند و جماعه از کرم جو

انیمی تیوه مزانته	شرقا انیب و پستی
-------------------	------------------

تیب چایت ترن تو	مزیو شروت پرایناه
-----------------	-------------------

کینه
۶۶

بعضی ها که نادانان هستند و از دیگران فهمیده و میان
آنها میکنند آنها هم از درای سهار پار میشوند و یکبار میر

بگوشت سینه ای میگویند

نیمه خنجر گنی هم بگویند

ای ارجن دیو خیر که از آنها و فرزند کم پیدا میشود آنها هم

از ملاقات کبوتر و کبوتر گنی ظهور دارد

سم سر و لبه بگویند

پیشانی میگویند

بدانکه بر پیشتر حساب و جمیع امدان جانداران برابر

واقع است کسی اینچنین بر پیشتر از معدوم شدن ابدان

فنا پذیرند انکار و او دانسته و دانشور اکل است

سم پشن بی سر و

سمک شیشه میگویند

کی

نهی بنیام ما تمام

نویات برپا میگویند

کسیکه اشیر را در میان هر چیز برابر واقع دانند

او از رهنما خلاص است و در آخر هر سه مکت میر

و بدرجه مکت فایر میگرد

چرا که تپه کریمه ماننی

گونی کرمان سرود

پشت تپه تمان

مکرار مسمی بشتی

آن کسانیکه کرم با میکنند و سینه که برکت میشار

کرم است و ستم اگر است آنها بختین داننده و بنیده کرم

میشند

میدان بگویند

میگویند

اگر جوکی جدا بودن جانداران در نمود که بطا هرات

در باطن یکی بنید و در همان آتما هست و صحت احوال
که وسیع و محیط است ادب درجه برم برهم پیوندد و
بلا شک بر همه سروپ می شود

انا و تو آن سرگون گویا	پرماتما یه مؤید
شر و شکر و کفر و تقوی	نکر و تو نه لیبستی

پرم آتما اگر چه در ظاهر و باطن ابتدا ندارد و از
عاریت و پرم آتما نیز دال است و هر چند در شیر
یعنی در حید باشد است ادخ و چیزی نمیکند و الا
بهم چیز ندارد مبرا از همه و از هر چیز

یتها سروه گتم سویمیا	اکاشم توپ لیبستی
سرو ترا و شکر و تقوی	متها تا تو بچ لیبستی

تسمی که آکاش از بار یک لون و لطافت در ممکن بر

اکاش نیز بر

اکایش پذیر نیست همان قسم آتما که در هر حد ممکن است
از هیچ وجه آکایش ندارد

یتها پرکاشا شکر	اکاشم تو که میم روی
خیر تر خیرتی تها شکر	پرکاشا شکر بیت

بطریقی که یک سروج دیوتا از پرکاش خود بر هر چیز
می تابد و هر حد را روشن و پرنور میکند بهمان طریقی
تمام ابدان آتما منور و اظهر میسازد و محرک میگردند

چهره خیرتر از کفر و یو	نشرم گنیا نه چهره خیر
بوت پرکاش شکر خیر	یو و پرکاشا شکر

آن عزیزانی که حید و دانه حید را بی تفاوت و بی شک و شک
حقیقت بین و عقل دور اندیش بدانند که حید چه نوع است
و دانه حید چگونه است و پرکرت و موکت جانداران را

بواتمی میدهند آنها بد رج پرده بدستند

تمام شد ادبیای سیزدهم سیمی کمتر و کله کتی بود

یتی شری به گوت گیتا سیمین شستو گوگ ساستری

شری کرشن ارزو نو سوادی خیمه خیمه گنی نیر و شو تریو و

آغاز ادبیای چهاردهم

شری به گوت گیتا سیمین شستو گوگ ساستری

پریم بویه پر و پنجهای گیتا نام گنی و تو تم

یت گیتا تو مو نیه سر و پر ام سیدی سیدی گنی

شری کرشن مہاراج سجا نیک جن دیو میفریاد که ای

ارجن دیو یار من یک کنیان که بسیاری از کنیشان

از ان پرده شد حاصل نموده اند تو میگویم بشنو و در کلا

پریم گنی تو مو پا شری تم ساد در مہا گت

سرگی میپو بت انتی پرانی نه ویتها سچی

برج ویدیا

رکھ

رکھیشانی که ان کنیا را در یافته اند با شیر آن از رخ

زادن و مردن و ارسته جا وید کر دیدند

تمپو نیه بهد بریم قسین گرم و د مہم

سمبوه سرده بو تا نام تو بوک بارت

ای ارجن دیو در بطون قدرت من از شری برهما

تا مو رچ جمیع خلقت ظهور پیدا ایش دارد

سر و پو نشو کو منتی مو رتیه سمبون تیه

تا سم برهم بهاد یونی رهم بیزه پرده تیه

خلقت جانداران در دیوه یونی و پتره یونی و نو

یونی و پشو یونی و سرکا یونی و غیره ممکنات که صورهای

کو ناگون و از خاک بود قلمون همه پیدا و رست مادر

پر و تخم آنها استم و اصل و بنخ آنم

ترن نمیدانست که نشستی	کریمه سنگین دهنم
-----------------------	------------------

رجو کن که از ترش یعنی طبع پیدایش دارد حد را
از رسیان کرم سبب میکند که میلش بطرف کرم می باشد

تستو گنیا نه نرم و پی	مویه نم سرده و پی
-----------------------	-------------------

پیدا پس نمیدانست
تستو گنیا نه نرم و پی

تو کن که از اکنیان محل پیدایش دارد اجسام محکوم
و غفلت مایا موه می اندازد و در بقاری و کها
و خواست پیدا رد

ستو گنیا نه نرم و پی	رزه کرم من است
----------------------	----------------

گنیا نه نرم و پی
مختصر که ستو کن صاحب برادر سو که میدارد و چون
در کرم کردن مایل میازد و تو کن در غله پوشی و

در پوشی

ستو گنیا نه نرم و پی	گونا به پر کرت سبوه
----------------------	---------------------

نمیدانست مهابا جو
دیهی دیهی نیم و نیم

ستو کن و رجو کن و تو کن یعنی تر کن جاندار مجسم را
در شیر یعنی جد سبب میکند و ذات مطلق را بطاهر
مقتید پیدا رند و الا ذات است از اطلاق مقتیدی و است

تستو گنیا نه نرم و پی	پر کاشک منا میم
-----------------------	-----------------

سو که سنگین بدانی
گنیا نه سنگین چاک

از ان تر کن که از نوله پر کرت بهم میرسد ستو کن بخت
منزل بودن آن حیوان تمام را سو که یعنی با آرام نیز خفا
کنیان محکوم و مضبوط میازد و آرام و کنیان تاثیر است
و بهمان شغل

رزه کرم من است	رشته سنگ سبوه
----------------	---------------

رجو کن

لو به بر و بر رانده	کرده نامه شمس طبا
ز سرستان نامنتی	و پوروی خوشنوب

لویه یعنی طبع و پروت یعنی تلاش بسیار و کارهای
لایینی و آغاز سرانجام کرم یعنی کردارها و از خواش باز
و رعب بودن بمال دیگران بسبب غلبه رجون پیدا شود

اچکا شو پور و پچی	چرما و کو مو به پوچی
مستیان نامنتی	و پوروی کو روند

اچکا ش یعنی ندانستن بخ ماتر که عبارت از پند و پرش و
و روپ و رس و کند باشد و کرم و کرایا کردن و دوس
خاطر و غفلت بهرسانیدن این صفت های تموکن است
که می افراید

سستین و پور و پو	پر لیم یا نیت و بهریت
------------------	-----------------------

بطالت پانند میا زد

ز سرستان نامنتی	ستوم بوت باد
ز سرستان نامنتی	ستوم بوت باد

و آن کسی که رجون و تموکن را بمجاهده طاعت و عبادت
مغلوب خودست فقط ستوکن را و زید و هرگاه
رجون و ستوکن و تموکن را سخرست باقی ماند رجون
تموکن وقتی که ستوکن و رجون را سخرست تموکن باقی ماند

سوره و وار شو دیکین	پکا و پ ز متی
گنیا نم پیدا و دیا	و پور و دم تو پتو

و وقتی که صاحب بر از همه دروازه چیم و کوش و غیره
و وار پکا ش یعنی نو پیدا او شب آن وقت بد آنکه
آن صاحب جبر را ستوکن در رقص و تزیاید ستو

تدوین محمد دیرام لکنا غلام پرت پرتی

هر وقت که شوکن حساب جبار زیاد و در آن
حال مرد در دیوه لوک خواهد رفت

درس پیریم گتوا کریم سنگیشو زاتی

تنها پرتیس تمسی مو و یونیه زاتی

وقتی که در غلبه رجوکن و دلیت حیات نمود در آن

کریا کرم موجود میکرد و آنوقت که در تموکن افعال خود

نمود و در جبهه های حیوانات و جهات و نباتات مخلوق شود

کریمه سوکر تبه پیا سا توکم سپر بلغم

درس شو فلیم و کیم اگنیام تمس فلیم

در تقدیم کربهای نیک کردن سوکره و شمره خوب نتیجه

مرغوب میباشد و شمره رجوکن و وکبه یعنی رنج است

نادانی

نادانی و جهالت نتیجه تموکن است

ستوار سینه اهی گنیام

رینو تو ب یوچی

پر ماده مو هو مشو

بو تو گنیامه میوچی

بناثیر شوکن کنیان یعنی معرفت حاصل میشود و از غلبه

رجوکن طمع بهم میرسد و از تموکن یک سهوشی طاری میشود

اورد دوم پچشت

مدی پچشت رانها

زگینه گونه و ریش تنها

اد و گش جهنت تاسا

آهنانی که شوکنی اند بد رجو دیوه لوک میرسد و گنیام

رجوکنی اند در میان مردم پیدا میشوند و چندی که

تموکنی اند در جهات و حیوانات پیدا میکند

نایم گونی بر تاریم

یداد ششتا تو پچشتی

گونی بیش چه پریم و

مد بادم سو دی چشتی

نادانی

آن دانشمند بنیادی که بصدق دل بداند که آفریننده ترک
ایش است و از آلائش آن متره است او در سروین
خواهد پیوست

گوناگونانی تیرین
ویدی ویدی ویدی ویدی
زنده میروند زاده میروند
ویدی ویدی ویدی ویدی

صاحب بدیکه این ترک را تارک خواهد بود که آنهمه
از جبهه هم رسیده است او از بند جهم یعنی زادن و مردن
پیری و اقسام غمهای دنیا خلاص شده مکتب یعنی رستگار

جاوید خواهد کرد و دید

تیرین گوناگونانی
تا نیت و بوی پربو

کمی چاره کشته هم جیتیم
تیرین گوناگونانی و تیر

ارجن دیو بجانب شری کرشن بهاراج عرض میکنند که بکدام
اسباب ایند رسیان ترکین خلاصی بیاید و اچار یعنی
پرهیزکاری او چگونه باشد و بچه تدبیر این هر کس را
از خود دفع و دور ببارد

شری بهگوانو داجی

پرکاشم چه پرو چچی	موم میو چه پندو
ندو ششم پرت تو می	نه نیو رت مان کتختی

شری کرشن بهاراج ارشاد میفرماید که ای ارجن دیو
شخص باید که پرکاش که ارستو کن منیراید و مثال کار با که
از رجو کن پیدا و میشد غفلت که از تمو کن بهم میرسد
آنهمه اگر بر او غلبه کرده باشد و شید آرزو در حاکم فته

بنابران حشکین و ملول نکردد و اگر آنها در وجودش
نخواهد بود و میل آن سحابط نماید باید که این
شخص از بند رسیان ترک خلاص است

او دینیه بود و دینیه
گوئی و تخت تیره

مثل او دسی یعنی سیر شده از مقدماست و یک که خواص
از ترکین است بیجا نشود و با وجود این ترکین از آن
فایده نبوده و بودن آنها اصلا بی فایده و حساب نمی آید

بدلجسمی و تسکین و آرام خواهد بود

سمه د وکبه نوکهاه نوکبه
سمه کوشا شتم کاخچه
تولی طریا پریو دیرس
تولی ننید اتمه سمس تولی

کلیه در دوا

سو که و د و که یعنی رنج و حسرت را برابر دارند و برآیند
خوشحال باشد و خاک و سنگ و طلا را یکسان اند
و خوشی و ناخوشی برابر بخارد و عقل و هوش خواه
بود و اگر کسی او را بتائیش کند و یا دَم نماید و بد گوید

۱۵ راسد اند

مانا به مایوس گویین
سرور انبه پر یه تیابی
انغزت سوکهنه نشسته باشد
از بجز منی رنج لاخوش نشود

و دشمن و دوست را یکسان دانند و همه کارها را تا ترک
باشد همان شخص را کن این است یعنی تا کسی که کن
میکونید این نشانه آخر است که وضع ساختن و فصل

۲۴ نام چہ یو وید چارن
بہکت یو گینہ سیتو

سکه گمان ستمی قلی پان

بر همه بویای کلیتی

و وسط خلاصی ازین ترکن باین زنگست کسیکه از دق
دل یعنی مہکت و پریم که در او هیای دد از دهم بگویم
بطرف من بیاید و به پیوند او از ترکن خلاص شده
با ذات قدسی صفات پیوسته است و ترساک را بدید

مهرتیا و دیس سچی

بر منموی طیش طیش

سکه سکا کانت سچی

ش شوی سچی و سچی

ای ارجن دیکو استقامت پریم بریم و منب سچمه سچایت
منم و دهرمی که بی تغیر و تبدیل است منم و آرامی که دایمست
آن هم ازین قایم است و باین قدرت و زنگ که بد است
منزه از صفات منم هم و کسیکه اراد سندر و سچاک

از نه دل

از نه دل من است ادا ز بند سمار یعنی دنیا خلاص است

تمام شد او هیای چهار دهم

میری شری مہکت گینا سچین شش و گو که ش شری شری کرشن

از دق نو سواد ی کونه ترید و بیالو نام پتر و دق و دق

آغا را و هیای پان دهم

شری مہکوانو و اچی

آورده موله مدہ شاجمه

چهند مس پس برانی

شری کرشن مہاراج سچان ارجن دیو سچرید و سچیت

یعنی دنیا که بیخ سچان شب اکاش دارد ش خدایش بطرف

زمین پائین است و آزاری زوال یعنی لا انقطاع میکند

و چهار رسید بجای برک های آن است کسیکه انجین در

بر همه ویران

دنیا را نیکو داند او سنده دید یعنی علم توحید است
 بیخ این درخت باعتبار کمال یعنی زمان درازمندی
 و بصیحت لطافت و باریکی حبش که در نظر نمی آید و
 بسبب آنکه سامان پیدایش است و بتأثیر آنکه لافطع
 ولی انتهت و کلا است اردمول یعنی رک و شسته کفالت
 و از همین پنج چیز یعنی مایا نامیده اند شری برهما که
 مع قدرت مایا مصور و متمثل است مول یعنی پنج او
 داده شاخ پائین باین تمثال که عقل کل نمبر له شاخها
 و حواس یعنی اندری عشره سجای خانه اندرون پنج
 و شاخها و بابت یعنی شاخ در شاخ قرار یافته و دوشی یعنی
 یعنی شبد و پرش و روپ رس و کند سجای برهما و دوم
 و او هر دم نمبر له شکوفه و کل و سوکبه و دو که یعنی آرام و

لی آرا

ولی آرا می شمره اش توضیح این شکوک مبین است

او ش پچو دم پرستار شاخا کونی پرورد او شیه پر بالا
 او ش چه مولانا نینو سنده تا بانی کرنا کو بندین منوشت لوکی

درخت سمار که بالا اگر اریانت شاخهایش و بالا
 و پائین رفته است از موله پر کرت یعنی ترکن بالیده
 که دیده و نشو و نما یافته از دوشی یعنی پنج تن مادر که
 دارد و اینجا در پائین هم مبین که ده است این اینجا
 چگونه است که عالمیان پیدایش بسبب کرم دارند
 و در سر قی لوک مابین زمین و آسمان

نایب سیه تپه پستی نامتونه چا دیر چه سیم پر شا
 اشویه منیم نووی رنده مول منگه شسترن و لین چیتونا
 یا چنین درخت دنیا را که بشما تعلیق کردم صورتی که

بنظر نمی آید مگر سراب است بمثل کند روزه
یعنی عمارت شسته نغمه خوان که روز در یکجا پدید
و روز دیگر ناپیدا و بجای دیگر پیدا ابتدا و انتها
و استقامت این در یافت نمیشود اینچنین درختی که
کفتم به بسکتی ریشه با محکم است باید که به تیر بر کلید
تیر پیمت پر بارگی تویم *ایمین گتای پیر و منشی بوی*
تیر پیر و منشی بوی *تیر پیر و منشی بوی*
بعد آن مکان شری و من میگویند که عبارت از
باشد باید حسب مردمانی که با نرفته اند از آمد و شد
جنم رستکاران و آن آدپوش یعنی مرد اول که
در حقیقت سر و پست *شیرن* یعنی پناه جویند میگویم
از کسی که بر آمده است *شعبه* با نری است یعنی پیدایش

دینا که مثل آب و آن همیشه جاری است
نیرمان تو بازیت شکرد *اوپا تمه نیشا وین ورت*
دو ندر و میگویند که شکرد *گشجند و او پیر و منشی*
که بیشتر آن که از اینکار موه یعنی کبر و غفلت عاری و پیر
خوش و لبشکی و در چرخ ناخوش لغزت ندارند و در
آتما شغل بشند و از دل آنها خواش های زکار نک
و در شده است و از آرام و بی آرامی و گرمی و سردی
و گرمی و تشنگی فارغ اند و بموفت تمام درون بون
نه نیشا مگو نه پاد که *نه نیشا مگو نه پاد که*
ید گتا نه نیشا مگو نه پاد که *ید گتا نه نیشا مگو نه پاد که*
آن و نه بون که مکان مقدس است *سروج* دیوتا که عباد
در آنجا فروغ و وجودی ندارد و چند روزه دیوتا در کن

دیوتا هم در اینجا دخل ندارد و همچنین تهمان یعنی مکان
مستبر که آهنگانی که رفته اند باز در خیم نمی آیند همان
پرده تهمان یعنی جای خاص قرارگاه من است

مکمل و استوار بودی	ز یوه بودی ستانت
منه شش پند زانی	پرکتیس تهمان کرستی

کمیحه از من و جیوه لوک یعنی دنیا بصورت جیوه شده است
و پنج کنیا نه اندری که مع دلش میشود و در پرکت
می باشد و متحرک شده بسوی خود میکند

شریر مرید دایه تی	یشیا پوت کرستی توه
گرمی توهی تان سیماتی	وایو رگند اینو اشیت

جیوه آتیه که از یک جو و جو و دیگر انفال میکند شش
چیز مذکور که پنج اندری و من باشد با خود و همراه گرفته

میرد بصورتی که با دینیم و همراه گرفته از یکجا سچی
و دیگر می پیوند

شوترم پنجه پیر ششم جی	رستم گرامی و جی
ادش شیه منش جام	ویشیا نو پیه یوتی

جیوه آتما که جو و مقید است دشی مار که عبارت از پنج
مار باشد لذت میگیرد بواسطت این شش چیز که یکی
کوش و دوم چشم و سوم پوست چهارم زبان پنجم بینی
و ششم دل که من باشد

وت کرکتس تهم دایه	بو نینر انم و اگو نایم
ویموڈ امانه پشنستی	پشنستی کنیا نه پنجه پوت

دقتی که بر آید از یک جو و قالب دیگر یاد و نه کام قائم
و ممکن بودن حید و بالذت گیرنده می شد آن تن مارا

مادر سوکمه و دو که و موه یعنی غفلت و پراگندگی
 جمیع یاران آن حیورانی بنید عزیزی که دیده
 صورت کشاده دارند آنها ساینه میکنند

میتواند یو گنیش چلینم	پشتی شینه و شسته
یت توپ کرات مانو	لی غم پش تی حشیه

یو کیشتران صاحب تلاش آن حیوراد و ضمیر خودی
 و میداند که آن حیو آتما یتم پیدایشها با وجودی که
 بدلیل ستر با میخوانند که او را به بنید اما دیده بصیرت
 ندارند از آن دیدار محروم اند

بیا و میتی گتم تیزو	زگت بیتی خیمه
یش چند رس یش جاگو	ت تیزو و پیر ماکم

آن نوری که در سروج دیوتا روشن است و عالم را

به پرتو انوار خود پرفروغ میازد و نوری که در چند پرتو
 دو را کن دیوتا پرست آفرانو من بدن

کاما ویش چه بوتانی	واریا میهمه مونس
پوش نام چه او شدی	سو مو بوتی رسات که

نیز از قدرت خود و بصورت زمین شده جانداران را
 پرورش میکنم و تمام او شد یعنی دواها و غلات برآید
 میکنم و بصورت امرت یعنی آبجیات گردیده و چند
 و راکده جمیع جناس را سر سبز و پدید آید

اهم ویش زو بوتانا	پران نام دیهمه ما شرتا
پرانایه سما یو کتا	و پچا میهمه چتر ویدم

من بصورت دیوتا را کن یعنی زاترا کن یعنی حرارت
 عزیزی جسد صاحب نعمت را تمکن شده با پران و این

یو کو که شری یا شری
بهرت و به ایشو

ازین دو پورش سوم است که او را و تم پورش یعنی
پرم آتما میگویند که بعد از خود هر سه لوک پورش
کننده و روزی دهند است

بیمات خیره متی تو به
نخیر و پ چو تمه
اوسه لوک ویدی چی
پرتیتم پورشو تمه

من از خبی بالاترم و از اخی تیرا دم بنا بران در خلق
و در پیش چهار وید همه کاینات مرا بنام پورشو تم
ستایش و نیایش میکنند

یو مایوه سسم مو دو
زانت پورشو تم
سرو وید زبتم
سرو با وینه بارت

لک

کسی که مرا پورشو تم میداند و او در همه شری و در همه
جا مرا یا که دنی من نیست همه جا با من است

یت گوی تم شاست
نیده مو که تمه سیانگ
بی تد بو دا بو دا
که تیک تیش چه بارت

ای ارجن دیو این شاستر روز که از هزار پنیا
بو گفتیم که تو نزل هستی این شاستر را هر که بوفتی
بداند او آتمه کنیانی است او را هیچ کردنی نیست
او خود پرم آتما است

تمام شد ادهیای پانزدهم مسمی

یتی شری بهکوت کینا سسین شستو شری کشن از زو سیموادی
پورشو تمه بو گونا که پنجه دشو دیایه

آغاز ادهیای شانزدهم

بر همه دیدیایم یو که
شاستری

شری بگو انو و اچا
 اینم شویم شو ویر
 گین نه یوگی دیو پسته
 دانم و مش چو گیش چو
 سواد پائیس تپه آرزوم

شری کرشن مهاراج بجانب ارجن دیو میفرساند
 که کسی که از دیوی سپنت پید میشود او بصفت
 ذیل موصوف است اینم یعنی خجوت و هراس باشد
 و تو شو ویر یعنی من که عبارت است از
 و بد یعنی عقل که تمیز نیک و بد نماید و انبکا یعنی آیت
 بمعنی رجب یا بر آتما هر سه نزل یعنی صاف باشد
 و گین نه یو که دیو یعنی بر موصوف است حکام داشته
 باشد کنین آنست که از ارشاد مرشد الا ارشاد
 پید میکند و رشاخت آتما بود که است که چو سره

رانی

بر آتما بندد و از کارهای دیگر باز دارد و چهارم دم
 یعنی بخشیدن عکالت بعد استطاعت و پنجم و ششم یعنی
 گرفتن حواس بر دین معنی کر مه انیدری و ششم یعنی
 یعنی کین نمودن و دهم است یکی سر و پ یعنی کین دیو یا
 ساحی باشد دوم پورت یعنی سد بندی و پل بندی
 و ششم آن وقت که شتن و هفتم سواد پس یعنی خواندن
 و دید و دیدت هشتم تپ یعنی ریختن کردن نهم آرزوم
 یعنی کجی را که شتن و راستی پشته فتن

ایسا سیت مکر و دس	تیا کشت نیته ری شتم
دیو بوشو کو لیو	مار دوم بری رچایم

اهم یعنی جانداران را از سجانیدن یا زدهم شتم یعنی
 رست گرفتن و دوازدهم اگر و دم یعنی ترکش و ششم

اینم شویم شو ویر
 گین نه یوگی دیو پسته
 دانم و مش چو گیش چو
 سواد پائیس تپه آرزوم

سیزدهم تا یک یعنی سنیاس بمعنی ترک لذات دنیا و
 ماسوا چهاردهم شایسته یعنی بازماندن از هوا و هوس
 بمعنی شایسته شدن آنکه کن یعنی من و بد و نیکوکار
 پانزدهم انبیا بمعنی بدخوی از ایل ساختن و نیکوئی
 اختیار کردن شانزدهم دیوبلی شولیعنی بر جانداران
 مظلوم رحم نمودن هفتم الوتق بمعنی اگر ایندری بار
 ویشی رو بر و باند مثل آنکه اگر چشم بر خیر خوبست
 طمع آن نکند و مشغول مغلوب آن نشود هجدهم ماروم
 یعنی متواضع بودن نوزدهم هر حال و شکر
 بیتم اچایم یعنی بی وسواس بودن بیست و یکم تیزه
 یعنی با نور و صیقل باشد بیست و دوم خیمه یعنی عفو
 داشته باشد بیست و سوم درق یعنی ولیر یعنی داشته باشد

بزرگ

بیست و چهارم شوچم یعنی پاک و پاکیزگی دار و بیست و پنجم
 او رهو یعنی بکشتن و رنجاندن کسی رو داد ارشاد
 الی ماننا یعنی ترغیب از زبان کسی فهمیدن طمع نکند

دوبلو و پو بی نیشچی	کر و ده پوش میوچی
اکنیا نم چایب زاتقی	پارته سم پد با سویم

دوم بولیعنی ظالم مظلوم نما و ظاهر است و باطن خراب
 و رپو یعنی امینکار و کبر داشته و ایمان شیعنی افتخار
 کر و ولیعنی خشمناکی پارسیم یعنی ناسزا و تلخ گویندگی
 اکنیا نم یعنی جهل و نادانی بر آنکس طاریست کسی
 از اسوری سنیست پیدا شده باشد

دیو می سمید و میو خیمه	بی بند یا سو ری ستا
ماشوچه سمید دیو می	سب ز اتوس پاندو

ای ارجن دیو دیوی سنیت که بتو مفصل گفتیم این
مکت و ترکاری است و اسوری سنیت باعث گرفتاری
تو که پیدایش از دیوی سنیت داری تو اصل غم خور
که با سوادستی و ترکاری هستی

دوبخته سرگولگیس	دیوه اسوره میوچی
دیو کو وستره پرگنه	اسورم پارتیه می شرو

ای ارجن دیو بویه سرشت یعنی خلقت برد و نوع
مخلوق شده یکی بر دیوی یعنی مزاج فرشته ها
دوم اسوری مزاج رکب صفت دیوی شرو
بتو بیان کردم احوالات اسوری حال بشنو

پرورتیم چه بنویسم چی	زمانه دیدور اسوره
نشویم ناپ چا چارو	نه ستم تیغ و پیرتی

این

آنها را که بصفت و صیه اسوری هستند آنها پرست
یعنی دهرم نوزت یعنی اهرم نمیدهند آنها را پاک
اشوچ و اچار پر نیز کاری و ستم معنی استی نیست

استر پریش تننتی	زگدا هوا نیشورم
اپرس پرسم بوتتم	کیمنیت کامه بی توکم

کم نیست

استم یعنی دروغ و اهرم یعنی بیوفایی و دهرم و
اهرم نشا ختن این شیوه اسوری است که منکر
آتما هستند و میگویند که حکمت استر ندارد اهرم پرسم
بوتتم یعنی با جمیع مرد و زن و تخم ستو بت پیدایش
مردم میشود و دیگر فاعلی نیست از نزد ماده اوست

یعنی پیدایش میشود	
ایتم و شست شوشی	نشاط تا تو کیه بودیه

پربوه تیگره کرنا
خیبهای رنگتو بهیته

بر همین چهل بوده بهره ارغفل ندارند از بدکرداری با
با تمام شیر و مار و غیره موزیایند و میشو و د
بجهت معدوم ساختن مخلوق مجسم گشته اند و دشمن خلق اند

کامه ما شرت در چشمم
دوبه مانده در انبوت
موا در گمیتو آمدگر
بر و رفتی شوچی و نا

مطالب و در و راز و دل خطو نموده بازورد
حیل و افتخار و کبر که بغیبت ستولی بر آنها و تکیا
یعنی بر دروغ و حسد و لبتکی دارند و بر خوردن شراب
و کباب خویند بشفاعت و از اسناد محروم اند

چینتا مه پر می یامی
پر لیا تا میا شرتاه
کامویه بوگه بر ما
ییت و دست نشینتا

ملای

ملکهای و در و راز است ادقیاست تقسیم دل نموده
بر شهوت و لذت با و انواع نعمت خود پذیر کرده
ست و مد هوش بدستی اند میگویند که همین خیر حاصل
دنیا و عقیست

آش پاشه شلیر براه
کامه کز و ده پرایا
یتهنتی کامه بوگا تیره
منیا یی نا شیه پینیا

بر امیدهای صد و صد دل بسته و همین گرفتارند
و بر شهوت غشیت و چپان حرکت آنها و تلاش بسیار
محض برای لذت و نعمت و شهوت است و جمیع دوست
بظلم می میکنند

یده مدی میا لبد
میدم پر اپ می نموده
یده سئیده می می
بو ی شیه بو زدم

همین تصور آنها که این دولت که درین وقت ایم

و آئیده هم همین خواهد بود

اسکندر بن شاه شتر	بنیشتی چای پانی
ایشرو به بهم بول	سید و هم بلوان بکلی

این دشمن خود را ته ایم و دشمن دیگر هم داریم

او هم خواهد کشت و ایشرو یعنی صاحب دومی منم و

صاحب کشت و لذت گیرنده آن و سید و هم یعنی صاحب

فرزندان و نوکران و با قدر و توانایی و آسوده حالی

آدیوب ز نوا نسبی	کوینوست سدر شومیا
یغیچی دایم بودنی	یتی گنیانه و بیهیتا

با جاه و دولت و حشمت ام و از قوم بزرگم که کدام یک

من است

من است کین میکنم و بخشش می نمایم بر همین غر و کبر
کرفتار اند

انیکه چیت و پیرا	مویه زاله سما و تاه
پرستان کامه بولش	پشت زکی شوچو

سبب گرفتاری او بام و هوا و هوس در دام غفلت

پیچیده اند و چسبیده گشته اند و بر لذت است پایدار

دنیا ی غدار مابین کردارهای بد بد و رخ میرود

آتمه ممبا و تیس تیدا	دنه مانه مدانیو تاه
یزنتی نامه گنیستی	دنبی نام وید پورکم

بر خود می نازند و افتخار و ستایش خود میکنند که

ما اعمال و کردار خوب داریم بگیرند از دولت و افتخار

و کبر غشته و کین با میکنند محض برای نام آوری و اشتها

بند ویرنه سجده ستر و دید

اِهنگارم بزم دیرم کاهم کردم چه ستر

ما ماته پره دیریشو پر دیشنو تب سیک

خودی و خود نمایی و زور و تن پروری و تحقیر مردم

و شهوت و غضب شیوه خود ساخته و خود خواهی و

مطلب جوئی و غرض مندی شاعر خود نموده و بر تمام

نظر ندارند و حکم شاه ستر امر می نمیدارند و یقین

و اعما و بر خالق و حکم ادینی بریرم آتما و چهار وید

تانه هم ویشو کوان سهاریشو زادن

خیه پام ز سر نه شو با سواریشو یو شو

ای ارجن دیوسن اینچنین کسان که بد کردار و شایسته اند

و قبح اطوار و دنیا هستند مکانات و جادوگران

و در دلا

استویرم یون ما پند

نمود از من ز مننی

مام پراپو کو خنتی

تو یان تیده ام گتیم

و در یونی بالنی جسد های رگهسان بود که دید و در دنیا

پیاپی بنا دانی و جهالت بتلا میشود مرا که پریم آتما

نیافته و حنیض ناکامی فرد میروند

تر دیدم ز کبه سپم

و دارم ناکشته تخته

کاهه کردن تها لوس

تسمه دمت تریم نیرت

ای ارجن دیو بد آنکه ترک لینی و زخ لبه قسم است

یکی کام و دوم کرد و سوم لوب بنا بران تبو میگویم

که هر سه را ترک کردن اولیتر است

ایشیر و یو کیت کوشنی

نمود و آریس تر سیر

اچاره پاتن ت نام

تو یان پرام گتیم

و در دلا

ای ارجن دیو چون آدمی ازین مجلس بای تاریک خلای
خلاص شد او آرام بخش آتشی خود دست و درینا
و در آخرت بر نه بدوی خواهد زد و کشت ابد کرد

یہ شاستر ویدوت شری	در تہی کامہ کار تہ
نہ سیدی سوا پوتی	نہ سوکرم نہ پران گتیم

ای ارجن دیو کسیکہ بر خلاف حکم شاستر را میرود برض
نفسانی پیش شتابد او را نہ قبول حق و نہ آرام و نہ پرہ
حاصل خواهد کرد

نما شاستر مہر پانی	کار پیا کار یہ دیو ستیہ ہوتو
گنی تو شاستر ویدوتیم	کہہ کہ تو مہر پانی

ای ارجن دیو برای ہمین بتو متابعت حکم دہرم شاستر
بہتر است ہمین رتقین دانستہ برای سر انجام کرم و کار اہل حق

تمام نہ

تمام شد او ہمای شاستر دہم

یتی شری ہیکوت گیت سچین شستو بر سہ وید یا یام کو کہ شاستری
شری کرشن ارز و نہ سموادی دیو اسو و سمیت کو گونا نام شودی

آغاز ادیای ہفتدہم

ارزو نو و جی

یہ شاستر ویدوت شری	یز تہی شریا نیوتماہ
تیشام نیشا تو کارشن	ستقنوا مہو زرس تہ

ارجن دیو بطرت شری گشت نہ بہاراج عرض میکنید
کہ ای شری بہاراج بفرمائید کہ بعضی کسان کہ بتقاد
درست ما و رای حکم شاسترین میکنند یا برجائی
آنها برستو کن یا رجو کن یا تمو کن ازین سہ کلام است

شری بهکوانو و اچی

شردا بوتا شردا	دیهنام ساگو باوزا
ساتوکی رازسی چلو	تاسی چیت تام شردا

شری کشته بهاراج میفرماید که ای ارجن دیو بد
 ارباب بد را یقین به رنگ کی ساتگی و دوم رحبی
 سوم تاسی است بکوش هوش بشنو که بیان میکنم

ست تانور ویا سروی	شردا بوتا بارت
شردا میویم پور شو	یوپه شردا سیو

هر کس را به رنگ من یعنی صغیر باشد بهمان رنگ شردا یعنی
 نیت خواهد بود بنوعی که بد یعنی عقل است بدان شود
 یقین خواهد بود فراخ را هنکار صورت یقین منقر است
 مختصر که شخص از شردا بر است هر کس به شردا که است

همان صورت

همان صورت کا پیش کرد

یزنتی ساتو کا دیون	یخیه ریخیا مس راز
پیتان بوتنگ شعلانی	یزنتی تاما زنا

هر که ساتگی شردا دارد ساتگست هر که رحبی شردا
 دارد رحبی است و اگر تاس شردا دارد تاسی
 و آهنگانی که ساتگی هستند مکن دیوتا باسی نمایند و نگه
 رحبی هستند مکن یچها و را کهسان میکنند نیزنت که سر کوه
 را کهسان است زرد گویر سردا ریچه است نیز از دین
 میکنند و اشخاصی که تاسی هستند آنها یکن بریت با
 دیوتا که با بنجام میرسانند

اشا شردا بهیم گوم	تپیتی بی تیوزنا
دما هنکاره هم توکت	کامه راکه بلا تیونا

بر خلاف حکم شایسته که می‌نویسند می‌کنند محض ریاست
یعنی تپ می‌کنند بسیار با شقت و آنها با کام یعنی طلب
یا از و حرم و مایل یعنی بارکش از قوت و توانایی اند

کوفه بنیته کسر ستم | بویه اگر امه محبتش را
مام جلیوانته کسر ستم | نان وید با سوره نشینان

زار و تزار میازند و وجود و عین و جمیع حواس را
چرا که گناین و دانایی ندارند و چون من بمتره تمام
مرا هم مستیکر دهند آینه را با یقین اکبر بدان
که هسته کرم می نمایند

آباد رس تو پسر سوزی
تو دید و بوی تو پریم

آزار یافت به قسمت و غدا هم به قسم و دانستی

مختار

خیرات نیز به قسم است و کین هم به قسم است
مفضل تو میگویم بشنو

ایک سو و بیست و چار روپی
سکھ پریت دیو پورنا

جماعه که ساکنی اند آنها را ابا یعنی غذا و پهنه نمید
حیات و از آینده راستی و استحکام صیغه و دل و عصا
ساز قوت و توانایی و عطا کننده میرضی و سو که بسیار
سار و پریت یعنی خوش وقتی افزا و باره بود و غنبتی
تر و بار و غن و مقوی و خوش آینده و دل بند و مرغی

کشم لہ لونا تیوشن
آبار از سہ سیشتا

آنها فی که رجبی هستند آنها را سازکار می غذا رقیم

و ممکن و سوز و ترش و بسیار کرم و تیر و از زان یعنی
غلات ادنی مثل ترنبه و سرشت و غیره می باشد
مختصر که راجبی را بر همین میل است که ازین قسم غذاها
در دوزخ و بهیمنی و مرض پیدا و باعث علت بی سار کرد

یا تا یام که رسم	پوت پر ششم چهریت
پوشیده شسته چاییم	بوز نم تا میسم

مرغوب طبع تا مسی غذا از قسم بهایی که از یک بهر شتر بخیه
شده باشد و بی تری و رس خواهد بود و مستغن و بد بود
کنده شده و نیمخو رده گران و او تر یعنی ناپاک پسند
دلخواه است

اندا کا نخیه بر میگینو	ویدی در شتوینه زیر می
یشتوی می ویت تی منه	سما دایه سه سائیکو گاه

یکن

مکن هم سه نوع است یکی سائیکی شکر کام یعنی بی سائیک
و موافق حکم تا ستر خواهد بود و بدل تقصیم میکند
که مکن خواه خواه که دنی است همین طو ر مکن سائیکی
خوب و مستغن است

اسبند ایتو فلم	و مبارتهه میب چلویت
یز چتی برت شت	تم میگینم ویدر از سم

مکن راجبی این است که اول شتر آن بخواید که
حاصل من شود و نام آوری بهم رسد مدعا که
محض برای سطل بهشت و نام آوری و تزویر نمایند

ویدرینه مسر شتافم	سنتره هینه مد خیهنم
شرداوی ر بهتیم میگینم	تا مسم پری چخیهیتی

مکن تا مسی است که بر خلاف حکم تا ستر خواهد بود

دیرمندان خوش خوش به و نترسم دران خوانده
نشود و دهننا هم داده نشود یقین هم دران نخواهد
بود و این چنین کن راتامسی کن گفته اند

دیو دیو زه گور و گور	پوزم شو چه بازو
بر همه چهره بهیمه جی	شایریم تپه او چیتی

تپ یعنی ریاضت و عباد آنها هم بسنج است ریاضت
ساکتی و رخصتی و تاسی یکی ریاضت کالک دوم
ریاضت و اچک سوم ریاضت مانک پوجامی
دیو تا با پاندان و برمندان و مرشدان شوچم یعنی کپ
پاکیزگی و بارستی و درستی و صافی و پرینکاری و پرین
یعنی برستری و غیره میراث شد و بهایینی کسی را نرسندان
این را ریاضت شایری یعنی جدی بهی کالک گفته اند

ریاضت

انوار و گیکه گرم و گیم
سواد پایا و ستم چو
ریاضت و اچک این است که کسی را از گفتگو بخجده
درست و مرغوب و مضید گوید و خواندن و دیدن و

سند پر شده و سوامی	موند با تپه و شنگریم
با و هم شو دی رتی	تپو مانا او چیتی

ریاضت مانک این است که صافی دل و ضمیر و تن
یعنی خوش آمدید و صفا و صفا و روانی و بیانی
کرده باشد خوردن و نوشیدن را بی طمع و تکلف و از
بکار آرد ریاضت مانک این عنوان است

شرذیا ریاضت	تپست تر ویم نرمی
افلاک انجیده بر لکیت	سایتو کم پری چیت چیتی

نوع دوم ریاضت ساکت است کسانی که ریاضت
با امنیت دل و نجو است شمره با یقین و سر میکنند آن
ریاضت ساکت است

ست کاره مانده بوزارتم	نیو و بسینه چلویت
کریتهی تیره به پر کوکم	راز سپن چله بدردم

و ریاضت راجبی این است که بجهت دانمودن
مردم ریاضت اختیار میکنند که تا مردم مرا مرمان
گویند و نمکا رکنند و تعظیم و تکریم آن ریاضت خالص
سخا اهل بود بنا بر نزدیر آن ریاضت مستحکم نیست و
زوال پذیر است

موده کراهیات ننویت	پیده یا کرتی تیه
پره سگوت ساده نازتم	تست سیه مودا هرتم

ریاضت

ریاضت تاسی این است که بسبب جهالت و نادانی
حبذ یعنی شر را رنجو سازد و خود را بر رنج کند
و دعوت مردم که او را چا تا نماید این تاسی است

د آوی سیت یت دتم	دی بتی نوپه کار تینی
دیشی کالی جهیا تری جی	تست دتم ساقو کم میرتم

و آن هم به قسم است ساکت راجس و آن
ساکت این است خیرات بکسی که میدهد و توقع مبادله
آن ننماید و خیرات در مکان های متبرکه مثل کوکتر
و غیره میرهن دانا و مر تاض بدد و آن ساکت این است

یت تو پرتو بو کار رارتم	فله مود و شیه واپونه
دی تی جی پری قلیشتم	تست سینه مودا هرتم

و آن راجس این است که اگر کسی چیزی بدد توقع مبادله

دارد که امر و زن در دنیا سید هم فردا خواهد در دنیا
و نخواهد در عقبی این هم بمن خواهد داد نکوید که شری
مهاراج ثمره این بمن سید بد و سختی دل بد بد این
دان را حسی میگویند

اولیسه کالی ست دهم	اپا تری پیشچیه دی یقی
است کرت مو گنیام	تت تا مه سودا هر تم

دان تاسی این است مکان متبر که نباشد دستا
سکرات و غیره نخواهد بود و بر بمن سختی نباشد و سوا
پو جا و سوا می نستر و سوا می تو اضع بد بد این تاسی
دان گفته اند

دوم تست یقی نیر دیشو	بر بمنس تر ویده سرت
بر بمنس ستینه ویدیشی	گیچ ش چیه ویدیشی پو راه

ای ارجن دیو بر منانی

ای ارجن دیو بر منانی که در زبان سابق مین نمود
ویا وید خوانند اول اوم تست یقی نام بر هم
بر زبان گفته شروع در مین کردن و خواندن وید نمود

تست اوم تینه و اهری	گیچینه وانه تیه کرایه
پر و غنی ویداناکاه	سستم بر همه وادیا

برای همین تو میگویم که اول اوم بر زبان گرفته شروع
در کردن مین و خواندن وید و دادن دان و
نمودن تب یعنی ریختن و کردن کرم باید نمود
ماحصل آنها می که بر همه وادی یعنی بر همه گویا اند آن
همه شروع کار با اول نام بر هم که اوم

شد میکنند
تربت نیر دیشو
فلم گیچینه تیه کرایه

وان گرایش چه دیوید
 که بتی مویجه کانه
 ای ارجن دیو آهانی که خوشکار است
 مکن گریه یعنی نمودن مکن دتیه گریه یعنی ریت کردن
 دانه گریه یعنی عطا بخش نمودن و انواع کارهای
 نیک که میکنند و شوارین نموده و بت بتی گفته میکنند
 و نتیجه نمیشوند

سداوی سادهاوی	سدی بتی ت پریو بتی
پیشستی کرسن تها	سبده پاریه یوز بتی

ای ارجن دیو ست باوی یعنی بالقین و اراد
 کامل ست وادی با ارادت ست در هنگام شروع
 کارهای نیک اوم تسبت متی اول بر زبان میکنند
 یعنی بتی دانی چه سبتی سبت سبتی

در کردن

که چه چو تدارتی می
 مدی بتی وادی بتی
 و رک دن و نمودن بت یعنی ریت و در دادن
 یعنی خیرات و همچنین جاها که اول شروع میکنند
 ابتدا بنام اوم تسبت بتی و نیز در رمی که مکن بت
 و دان باشد شروع بهمین نام و لفظ میکنند

اشرد ویا هو تم و تم	تبتی تبتی که تم جیت
اسدی تبتی جیتی یا تبتی	تبتی تبتی که تبتی

ای ارجن دیو چیری که بتی شد یعنی لقین یا هو تم
 و یا بر مهران داده شد و یا ریت کرد شده باشد
 یا و رک دن تو تا یعنی ستایش مسکا رشتی زاین
 دیوتا با و بر مهران لی لقینی در میان آمده باشد آزان
 در دنیا و نه در عقبی شمره و نتیجه نیک خواهد داد

در کردن

تمام شد ادبیا می فرستادم

یتی شری بهکوت گیتا سبکین شش بر همه ویدیا می گوید شاستری

شری کرشن از زود سنوادی تر گون ویدیا گونام

سختی و شادیا

آغاز ادبیا می هر دم

از زود و اچی

سنیاس مهابا هو	تت تو پیشیم ویدیتوم
تیا کس سپه بر شری کیش	پرتیک کیش نی سون

ارجن دیو سبک شری کرشن مهابراج عرض میکنند

که من میخوانم که پریم آرت سایش از زبان مبارک

شونم و نیز پریم آرت تیا کس بفهمم

شری بهکوت و اچی

کامیاهام که من نیام	سنیاسم کوه یو ویدیه
---------------------	---------------------

شری کرشن

سروده کرمه خلیه تیا کم بر اوس تیا کم ویکه خیمه

شری کرشن مهابراج سبکین رجن دیو میفرستاد که

کوی شوران میگویند کرم بائی که با خواش شمره و نیتجه

خواهد بود کند آشتن آن سنیاس است و نخواستن شمره

همه کرم و کریا تیا کس است

تیا زود و ویتیا کی کرمه بر اوس منیشنه

گیمینه دانه تیه کرمه نیتیا زمیت چا پری

بعضی رکیشتران میگویند که کرم هاشل کارنا صوباید

کدشت و بعضی میگویند و برانند که مین و پد و دن

دکرم نباید کدشت

نیاشیم شرنی تر	تیا کی برتیه ست تیه
----------------	---------------------

تیا گو هی پورشی ویا گره	نرو پده سم بر کیرتیه
-------------------------	----------------------

ای ارحمن دیو تو تحقیق تیاک از من بشو که تیاک را
به قسم رسد که ده اند

یگینه دانه تپه کر مه	نه تپانم کاریه میوت
یگینه دانه تپش چلو	باوه مان سیشنام

بدین موجب کن و دان و تپ کرم باید کرد و ترک
آن نباید نمود چرا که این چهار چیز که بیشتر آن پور
یعنی پاک میکند و صافی قلوب حاصل میسازد

ایمان پتو کرمانی	سنگ تیکه فلیجی
کرلو یا نیت می پاره	پشچیم مته موت تم

این که بهار که چهار چیز است بی درخت شتره سیر انجام
رسانیدن تهرست که تحقیق کرده من همین است

نیمه سیتو سینه	کرمنو نو به بدیتی
----------------	-------------------

بزرگ

موتی پری تیاگس تا مه پری کیر تپه

نیت کرم سینی کرمی که مثل غل و سندیا و غیره باشد
همیشه کردن است تیاک یعنی ترک آن لایق نیست
اگر کسی بگوید که نیتی کرم نمیکند آن غفلت و نادانی
تمام خواهد بود که همچنین تیاک تا مس است

دو کبه میوه میت کرم	کایه قلش یا تیریت
سکر تا رازم تیاگم	نیوه تیاگه فلم بست

کاهی که بگوید در بجا آوردن نیتی کرم هیچ کمال است
و جسد را آزار میرسد آن تیاک اگر بظاهر حیدان
غفلت ندارد اما آن را جس تیاک است

کایه میوه میت کرم	نیمه کویه تیر زونی
سگم نیو کویا فلم چلو	سنگی که سایدو کوکمه

ای ارجن دیو کسی که گرامی بخوابدش را همیشه بجا آرد
و ثمره آن نخواهد آن کرم سالک گویند

دوست کوشم کرم	کوششی نانو شجرتی
تیا کی ستو سناویند	سید اویش چینه همیشه

شخصی که کرم سالک اعلی اله و ام جعل آرد و صفات
همین است که چون هوم و غیره اندکی محنت دارد و البته
آزما جعل آرد و هرگز نمیکند آرد و از آنجا که در نزد
هوم و غیره فراغت و آرام آزار مرغی و منتظر نکند آرد
و در خواستن ثمره تیا کی باشد و با دلیری و ارادت
بوده و دارنا یعنی دل بستن یکجای خاص مفیدند

نهی دیوی بر تاسکیم	تیکتوم کرمان شیشه
یستو کرمانه تیا کی	ستیا گیت بیدی میتی

یگر

بیک شوی به بکردن کرم اشغال و رز و که کرم کردن را
مانعی ندارد اما ثمره خواستن مهبوب نیست بدان که
آن کس تیا کی نیست که کرم کردن همیشه راتا ک باشد
تیا کی آن را گویند که ثمره کرم در خواست و خواست نتیجه
اصلا نکند

نیشته میشته میشته	نیشته میشته میشته
بوت تیا گیت بیتی	نیشته میشته میشته

ثمره کرم به نوع است یکی نشست یعنی نشست و دوم
یعنی خوب سوم زشت و خوب پنجمه آنها نیکه سنایی
نهند آنها را ثمره زشت و خوب پنجمه باشد و آن نیکه
سنایی اند ایشان را نتیجه آن نیست چرا که کارهای
آنها دشوار است

پنجی تا ن مهاباد
کارانی بی بودی
سجده کرانی
سیدتی سروده کرمان

ای ارجن دیونج خیر اسباب و مان کرم ازین بشنو
که در شاستر سانه لیک مضمر است و از ان خوانده شده است
و بیان کرده برای سر انجام پذیرفتن کرم های خاص
بهتر و واجب است

ادیشا نم تنها کرنا
کار نم چه بر تهرک ویدم
دیویش چه بر تهرک ویدم
دیوم چلو اتره پنجم

یکی اوسته تهن یعنی مثل شیر یعنی حیم دوم کرنا یعنی
کننده و سوم کرتم یعنی حواس چهارم دد و اندری یعنی
کارهای حواس که خوردن و پوشیدن و غیره باشد پنجم کرم
جنم سابق

دی

شریه و اکنو پرت
کره پرا برهتی ترا
نیایم و او سپریم و
پنجی تیتس بیتوه

کرمی که کرده شود از حید و از کفکو و از دل و ضمیر خوا
کرم خوب شد و خواه رشت این پنج خیر که بتو کفتم از
همین آن کرم ها کرده میشود

تیر یوم ست کرنا
آه نام کیوم توید
پشت کرنا بود
نه سپشت و ورتی

آن کسی که بگوید که کرمان یعنی کار با من میکنم او نادان
محض است که فاعل کار با همین پنج چیز است

یس نا هنر تو با و
بو ویریس نه لیتتی
هتوای سیریم لوان
نه هنتی نه نمیدتی

کسیکه اینکار یعنی خودی ندانسته باشد و عمل او متعطل باشد

بود یقین بدانند که فاعل مختار که مهای خوب و شست
 پنج چیز هست پرم آقا ازین آرایش عاری و بر
 که او نه کسی را میکشد و نه کسی او را میتواند گشت اول
 کنیان دوم کنی ام سوم بر کنیا یعنی معرفت بمعنی دانستن
 و دانسته و داننده همین قسم سا ان کرم مختص است
 که ازین سه چیز کرم بطور میرسد مختصر که کردن کرم
 سه نوع است یکی کرم که ازان کرم کرده میشود مثل دست
و دم کرم یعنی مثل سوسوم که تا مثل کلال نظیر انگه مثل
دست و تحریر و نویسنده حاصل که کرم هم سه نوع دارد
 و کنیان هم سه

کنیا کرم چپ که تا چپ	تیره دیوه گونه بیدار
چپ و چپتی گونه سنجیدنی	یتمها و دست چپ و تا چپ

یکی کنیان

کنیا کرم چپ که تا چپ
 چپ و چپتی گونه سنجیدنی
 تیره دیوه گونه بیدار
 یتمها و دست چپ و تا چپ

یکی کنیان دوم کرم سوم کرم تا سه نوع بصفت و تاثیر
 کن مسمی که بیان شده است و روید مختص شما فصح مکنیم

سرو دیوه می نیکم	باوه نوییه می نیکم
او بکتم دی بکتنه	تت کنیا تم دیدن توکم

کسی که در جمیع و نیجات بدانند که یکی پرم ام است و
جسم ماجد اجد است و جان یک است آن کنیان را
ساک میکونند که آن دانایی از تاثیر ستوکن است

پرتک تیوی تویت کنیا	تا با وان پرتک و پرتک
دیت لی سرویشو تویشو	تت کنیا تم دیدن توکم

کسی که گوید در جسد ماجد اجد است کنیان او رحما
که آن دانش از خاصیت روح کن است

یت توک تسع و دی تسعین	کا ری سکتو می توکم
-----------------------	--------------------

آن تو آتش و دلم چو شمع تا مسکه شود آهر تم

کسی که بداند قسمی که آتما را باید دانست تصور کند که
همین جسم است و بر خیم که فنا پذیر است اطلاق
آتما بکند آن کنیان تا مسی است اینچنین کنیان این است
تو کن است

نیتیم سنگو بیت را که دیشته کرم

افند پیر سونا کرم

کرمی که نیست بشد یعنی عبادتی که همیشه باشد و الایش
خوش است کاری شمره ندشته باشد و از راک و دیوش یعنی
رد و قبول مبرا خواهد بود آن کسی که شمره نخسته آن
کرم را بکند همان کرم را ساکت گفته اند

نیتیم کاسپ سونا کرم

سایه کارینه و آوای

ان کلمی

کرمی بوی لایسم تدرار سوز آهر تم

آن کسی که کرم را بخواهد ستکاری نتیجه بجا آرد و با خود
نتیجه آن بکند و با سرخ و محنت بسیار به انجام رساند
آن کرم را راجس گویند

آنو بندم خیمیم
منه پی خیمیم پور دهم

آن کسی که کرم بکند و در آن تمیز نماید که مبادا در
هم یعنی آزار مردم است و حسن تلاش منظور نگذارد
و بخلت ادا نماید آن کرم را تاس گفته اند که سبب
تو کن ظهور دارد

مکوکه سنگو بنم وادی
در توت ساهه سمین

سیدی سیدیو نیر و بجا
کرت ساهه کما و جتی

سایک کرتا باین صفت موصوفست که نتیجه کرم مطلقا
نخاسته باشد و خود را نه انکار د و باد لیری حسن
تلاش خواهد بود و از رشتن و نام شدن آن کرم منقض
نخواهد بود و همین را سایک کرتا گویند

راگی کرمه فله پر پود	لبه و بیست و یک
هر شه شوکان میده کرتا	راکسه پری کیر تیه

کسی را که ران و لبشکی نداشت باشد و مثله کرم نخواهد
و یا از و طمع نخواهد بود و دوستدار بخش مردم باشد
و او پوت یعنی پر نیر کاری کند با رحمت و رنج میخیزد باشد
آزار از حسن کرتا گویند

ایوگنه پراکرس تبه	شبه نقش کرتا کوله
ویش دی در گه ستری چی	کرتا ماسه و پتی

کرم

کسی که بی اطمینان دل خواهد بود و بخواندن و
و شاستر با سرمایه دانش بیدار نموده باشد و در حد
استادان را نومی ادب نه نکرده باشد و بازی
دادن مردم شتا رخ و ساخته و خود خواهد باشد
و مطلب دست و مطلب دیگری کشد و کامل طبع و بخور
و کار را بتفکر لایق نمی کند او را اما مس کرتا گویند
که از غلبه تموکن دارد که خواص تموکن همین است که گفتیم

بو و پیدم و ترش چلو	گونه نس و پیدم شمرلو
پر و چه مایه شید شید	پر تهک تپونه و نین زنی

ای ارجن دیو الحال الفضیل عقل رسا و کیفیت دیر
یعنی دلیری که بتا شیر تر کن باشد بر تو واضح ساخته
شرح آن نمایم

پروتیم چه زود می پوی	کار یا کاری بی یابی
بندم بنویسم چه زیاده	بودی سا پادشاه ساقی

ساکمی بد یعنی عقل صافست که زودست یعنی
 کردن کارهای خوب و پروت یعنی نمودن
 کارهای شست کاری کردنی و اکاری نکردنی
 بیاسی یعنی بیم و بی سنجی و سندی و آزادی هر عقلی که
 این مراتب را بداند آن بد ساکمی است

نیاید درم مدرم چی	کاریم چا کامی پوی
آع تها و پزانی	بودی سا پادشاه ساقی

از عقلی که از این دهرم و اوهرم و کار کردنی و نکردنی
 قسمتی که باید و شاید نداند ای ارجن دیوانه از حسن گویند
 اورم درم میست یا

سروا تها که می پوی	بودی سا پادشاه ساقی
--------------------	---------------------

دهرم را و اوهرم را نداند و ممکن آن بد را مغلوب است
 باشد همه خیر و آشیا را بر عکس بداند آن بد تاسی است

در تها داره می	من پراغندریه کای
یوگین و بی چارینا	درت سا پادشاه ساقی

ای ارجن دیوانه حال ویرینی دیری را هم لبه قسم بر تو
 سکیم بشنو از ویرینی دیری و قدرت قوتی که گریانی
 یعنی حرکت دل و گریای پران یعنی حرکت نفس و گریای
 ایندیری یعنی حرکت حواس گرفته شود و استعنائی یوگی
 که تغیر پذیرنده باشد بعمل آمد از او ویر ساسکی گویند

نیاید درم کابار تها	در تها داره می
پرسنگینه فلاخچی	در تها سا پادشاه ساقی

از ویری که دهرم داره و کام را مقدم گذارد و
از کت پروایی و اندیشه نداشته باشد شمره کرم از حیات
داند ای ارجن دیو آزار حسی ویرکون

سپاس تو خیم بزم شوکم	ویشاوه مدی وچی
نه ویمون چیت و ویر	درتیه سا پارته تاسی

از خیزی که سون دیم و شوکم یعنی خواب و بیدار و
یعنی صنیف شدن جواس و خیزی که حکم شاستر است
منظور کردن داینه به مار آراک نمودن از ویک یعنی
و چار معنی تمیز آتمه شاستر شده باشد ای ارجن دیو آزار
تاسی ویرکون

شوکم تیو و انیم تریم	شرومی بزرگ شاستر
ایات رسته تی شیر	دو کهناتم چیه لی بچیتی

ای ارجن دیو

ای ارجن دیو الحال سوکبه یعنی حست را هم به قسم است
لشوا از آرمی که در سما یعنی در مراقبه می باشد در میان
آرام اشتغال و رزد و از رنج اثری نداشته باشد

یت تدگری ویشو	برینامی شروم
تت شوکم ساتیو کت	ماتمه بود ویر ساد فزم

ساکبه سوکبه است که ابتدایش مثل زهر تلخ خواهد بود
و آخر کار مثل اسجیات آزار ساکبه سوکبه گفته اند
از پر ساد آتمه بدیدایش آن مقرر است

دیشه نیندریه سیمو گاد	یت تدگری شروم
برینامی ویشو	تت شوکم راندیم بچیتی

سوکبه آرامی که از آتمیش ویشو و ویند ری با در اول
اسجیات و در آخر مثل زهر خواهد بود و آزار حسی ویرکون

یدگری چنانکه بند می چمی
سوکم تو بهند ماتنا

نیدرالس بر باد و شسته
تست تاسه نمود اهر تخم

سوکمی که در اول و در آخر غفلت افزای دل خواهد بود
از نند رایینی خواب از آتش یعنی کاهلی و از پریادی یعنی
و سواس پیدا شده باشد آنرا تاس سوکمه گویند

نخ تدرست بر پیمو پام دا
دپوی و دپوشو و اپونه

مستقوم پرکت زیر کتیم
یدی میت تر بر گونی

ای ارجن دیو بد آنکه هیچ کمی در زمین و بهشت و دور
زمره دیوتا یا از جانداران نیست که از بند زمین
ترکن که از پرکت پیدا شده هستند خلاص می شود چه
بر روی زمین و چه در بهشت و غیره جمیع جانداران
در بند ترکن مبتلا هستند

ای ارجن دیو بد آنکه

بر چنده ختمی ویشیم
شیدر نام چه برن پت

کرمان بر وی بختانی
سوبا و ده پرتویر گونی

ای ارجن دیو بدان که بر همین و ختمی و ویش و سودیر
هر چهار ورن را بر کرم خود علیحده علیحده بتا شکر
که از سوبا و یعنی از ثمره صواب کنه جنم سابق لاحق
شده آنهاست

شمو دس تپه شویم
چنه انت راز و ده میوچی

گنی نم و گنی نه ما شیم
بر همه کرده سوبا و دم

شمویتی شانت شدن دل و ضمیر و دمه یعنی ضبط حواس
و تپ یعنی طاعت و رعیت و شوچم یعنی ورع و بر نیر کاری
و کهناتی یعنی عفو سوده با و یعنی رستگیشی کنیان یعنی
سوقت که بجز به حاصل شده باشد استکم یعنی از غنای یقین

داشتند اینها از سوبا و بر همه کرم بهر سیده است

شوریم پیشرو در سر دایم	یو دی چا پیدایم
دانششوره بادشچی	خیها تر کرمه سوبادوم

شوریم یعنی دلیری تیر لینی نوز و رتی یعنی ویر معنی دیری
و اکهم یعنی چستی و چالاک و از جنگ و نکر دانیدن
دغم یعنی خیرات نمودن ایشرا و یعنی کلانی و صاحبی
اینهمه از سوبا و کهره کرم پیدا شده است

سوی بوی کر مینه میر	هم سیدیم لبتی نره
بوگر بد نیر سیدیم	یتها و پندت تش چیر

ای ارجن دیوهر که بر کرم مقرری خود مستحکم باشد اوسد
یعنی حصول مطالب دارد همین سدر را بتو مفضل وضع
مسکنم بشنو

از پیر میتر

برای چهره کرم کرم
دانششوره بادشچی
دانششوره بادشچی

یتها و پندت تش چیر	سیدیم و پندت تش چیر
سوکرمات سیدیم	اینه سرده سیدیم

از پیر میتر می که جمیع جانداران مخلوق اند و کسی که محیط
همه کاین است اول همان حساب خود را آدمی که
اول پو جا میکند از تاثیر کرم خود سد یعنی حصول
خود می یابد

شری بان سود و مو دگونا	پره در مانع و ششیت
سوبا و نه تیر کرم	کوارون ناپ نوت کینون

بدان که دهرم خود بهتر است اگر احیاناً چندان درجه
اعلی نباشد باشد و دهرم دیگری اگر آرام آراخواهد
بود از کرده آن دهرم خود بهتر است مقدم کسی که کرم
سوبا و نیست بکند او از مصیبت میر

سهرم که مدو منستی / سدوش سپ نه تیز

سروارنای دوشین / دومی ناگنی ریو او ترا

ای ارجن دیو کرم خود اگر چه در منسیت شسته باشد
آزاد ناید کدشت منی که دو دکن دیو تا را در خود
بجیده است همان قتم همه که بهار اخطا پوشده است

اسکت بود سرور / زیت تا دگیش بر به

نیشکر سپیدیم پر با / سنیا سپی نا دوشیتی

کسی که از بد یعنی عقل و ارسته از چهار طرف بوده باشد
منیر و حواس خود را مغلوب کرده باشد و طمع و آرز
از دلش بدر شده باشد او مو که سید یعنی سکارای جا
خواهد یافت

سید ویم بر تویتها بریم / تنه پخته زنی بو دوی

ای ارجن دیو

سمای نیوه کو منستی / نیش گنای نس یا پرا

ای ارجن دیو بشنو که همین سید یعنی حصول مطلب را
در یافت بنوعی که برهم را در می باید آن واضح
بفهم خاصیت کنایه را تو مختصر میگویم

بود و پادشاه و دیو یکتو / در ششیا نام منستی

شبه او دین پادشاه / را که دیشو ویده پی

کسی که نزل بد یعنی عقل مصفا بوده باشد او ویرنی
توت و لیری و استقامت شری یعنی حید و نیدری یعنی
حواس مغلوب کرده باشد و پنج تن را تر کدشته باشد
و را که یعنی دلبستگی و دوش یعنی کدشتن بمعنی گرفتن
کدشتن جمیع غفلت های دنیوی را تا رک باشد

و پو کینه سیوی گوشتی / یته واک کای ناس

دیان یو که پر نیستیم و ایراکیم ستمو با شتر تاه

کوشه نشین خواهد بود کم خو خواهد بود گرفته باشد قال
مقال میوه ده را و تفرقات جبر را و وسواس را
و ویر بردیان یعنی مراقبه و بر یوک یعنی پیوستن بگوین
همیشه بوده باشد و ترک لذت و نفرت مساوی اختیار
کرده باشد

اینکارم بزم دریم کامم که دوم بری گیم

و میگویند چه چیز نیست نه بر عهد تو بای طبعی

اینکار یعنی ما و منی و بزم یعنی زور و سوری و دریم
یعنی کبر و کامم که رود و بر کرم یعنی ذخیره که شستن بگوید
که آشته باشد و بخود از هستی و امانیت بوده بر نیر کا
باشد به پیوستن بریم بر هم لایق است

بر عهد تو به بر سن ماتا نشو چیت نه گاه بیتی

سمه سر دیشو کا تو تیشو بر یکیم بیتی پر ام

خود بخود بر همه روپ بشد و بر نو طیب بر بنجده نشود
چیزی که نایافته باشد آرا خواهد شد نکند بر جمیع جا در
خود را برابر داند و رنج و حرصش این منو بخود
انکار داد و تحقیق بر مهکت مارا خواهد یافت

بکت با سب انانی یا و نشیچ سم ت تو ت

تو نام ت تو گنی تو و شستی تو منم

بدرجه مکت خواهد رسید از نکت یعنی ارادت سندی
ولی مرا بشد نوعی که من بقدرت کامله انقدر که همه
بالا هستم بدانند او بخوبی مرا شناخته می شود و در من
پرسم آتند روپ خواهد کرد دید

سرو که مانع صدا
گور و انور و پیا بشری
مست پاد و اد و انور
شا شوتم پدم و پیم

جمع که بهار اجبت من کرده باشد
پرسا دمن پس به
من و شبنو بد یعنی مکان اصلی
پرمه بدوی خواهری

چیتا سرو که مانی
منی خیس مست پره
بودی یو که سبا شرقی
مشچیت مست پره

از ته دل و ضمیر همه که بهار
ارین و بسته که شسته و شوار
کرده برین دل به بند بودی
یوک اتمه را در هر شی

محیط و ان و با من پیوسته
باش
مشچیت سرو که مانی
مست پره و شش

اتیه چیت بهنگار
ز شو شش و شش
و قش که بدل و جان با من
باشی همگی در یای کام و

و غیره را با رخواهی شد
مدبر جماعلی مکت خواهی
و کر اهنکار یعنی ما و منی
در دل تو بنام دیگر از تبه کنان
و پور ش رتبه یعنی دلیری
و بزرگی و پس خواهی نه

یوت سی

یده بهنگاره ماست
پیشیت مست پره
پیشیت مست پره
پیشیت مست پره

ای ارجن دیو اگر اهنکار
را یعنی ما و منی بدل خود
داده از کارید یعنی جنگ
با رخواهی ماند این نشی

یعنی برای تو مهو ده
و غیره مانع کلی است
سوبا و زینه کونشی
نی به سیوی ز کرم

لکوم ششچیت بهنگار
کریش و شویت
ای ارجن دیو ختمی کرم
که سوبا و شما لاحق شده است

بهمان کرم از ازل
دلشکی شمت اگر از راه موه

یعنی غفلت در سر انجام آن سهل بخاری و غماض را کار
فرما شوی خوبی ندارد بلکه یقین است که چار و ناچار
این کار را امری خواهی داشت

ایستاده سروده بونام	هر وی شیر ز جویه نشستی
برایلیق سروده بونامی	بشتر از عدان مایا

ای ارجن دیو پریش که در جمیع مخلوق محیط است متحرک
همگی جانداران است و دیحیات را در صرخ اودا
بتا شیر مایا روپ نشانیده است

تمیوه شرفم کشته	سروده با وین باوت
تت پرستاد پران شایم	تهدام پران چو کوه

نهان پریش را شرن شده یعنی در پناه او در آمده
از ضمیر و از گفتگو و از کرم یعنی ریاضت و از روانی یعنی

گفتگو

گفتگو و از کرم و از هر راه بطل طلیل و در می پیرساد
او تهان پر مه شانت یعنی مکان ستر که مستحکم که بمنی پر
پدومی است خواهی یافت

میت تکیان نه خیمه	گویت کوهی ترمه
ویرشی تندشی شینه	یتپش چس تها کوه

ای ارجن دیو کنیان که محقق ترا از محقق است بتود صخ
کردم درین باب و چار یعنی تمیز کرده هر چه خوشی
خاطر دلخواه و پسند شماست بران عمل نما

سروده کوهی تم بوی	شروم پرم و جیه
یشو سپی درده تیس	تو و خیمه تی هیم

ای ارجن دیو سری که از اسرار نهانی است ازین
بشنو که تو عزیز منی و محبت تو در دل من مستحکم است

ما می ریش شترین

برای حصول خیر دارین شترین میکنم
 من منا بود مدکتو
 میانی تمام نمکرو
 ما میوی شش سیمتی
 پرت زانی بریو سیمی
 ضمیر و دل خود برین مدار بهکت من یعنی خوشا
 من باش کین هم برای من کین و مرا نمک را نما
 باین واسطه ملا خواهی نیت برستی و درستی تو
 ارشاد میکنم چرا که تو پسند ضمیر منی که من پر تمام
 همه ما سوارا که نشسته در ذات پرمت آتما من
 سحر شو
 سرده و مان بری تری
 ما میکم شتر غم و زر
 اهر تو ام سرده پالی
 منخیزه یاشم ما شوچی
 یعنی همه درهما که صوری ست کیلنز کنه اشته منکه

برم آتما

برم آتما می و اعدم و رپاه من بیا در کلیت من محو شو
 تا بموجب آن ترا از همه مصیبت خلاص و شرکار خوام
 نمود و بدرجه اعلی برنده پی دی خواهم رسانید
 بی وسواس باش و اصلا غم مخور
 یم تی نا قسکای
 نا بکتای که اچین
 پنجه شوشی شوشی
 نه چه نام یوب سمیتی
 ای ارجن دیو این اسرار را بآن کسی که انما اهل است
 و عبادت نشاء و در ارادت یقین صدق نخواهد
 گذشت و پات و پو جانگرده باشد و سبب درونی
 بسوی من رغبت نخواهد بود و غیرت بخود را داده
 باشد او را زندها رفتای این راز و کشف این اسرار
 شاید کرد

گفتن نه گینا نه تی نامه
میشیت میت میتیه

ای ارجن دیو کسیکه این گفتا رسرا سر اسرا را
که برای دهرم بسیار مفید است بشوق دل بخواند
کویا بکن کنیان مرا پرستش دیو جا کرده باشد که گنجی
همین است

شردا دان سوشی
شردا دان سوشی
سوپ موکته شوبان کلان
بر اینکویات پویه کرنا

آن مردی که با یقین کامل باشد و کردنی غضب
از ضمیر او زایل شده باشد بشوق تمام این روز را
بشنود او هم بکست دستکار است او بشا شنید
این مکان نیک کرداران خاص خواهد یافت

کشیجه و تیش چو ترم یازدهم
تویی کار نه چیتا

یادم پر مم گویم
مد بکتیشو بید استی
بکتیم می پر مم کتو
مانی دشت سمشیه

کسی که این پر مم رس یعنی این اسرار غیبی را باراد
سعادت کیش من بگوید پر مم بکت را و زیده
بلا شک و شرط بمن خواهد پیوست دستکار را دید خواهد
کرد دید

نه چه تسمان منو شیدو
کشیج می پر مم کتو
بوپتان نه چه میتما
دنی پر مم تر و کوی

کسیکه این کار نیک و عمل خوب مرغوب بنده از کرد
او عزیز تر احدى بمن نیست و بر روی زمین بالاتر از
پنج یکی بقراب بارگاه خاص من سخن خواهد بود

ادیشته جیم
دیم سواد ماه ووه

ای ارجن دیو

کشت اگیا نه هم پشتو ست وین زیر

ای ارجن دیو نچین اسرار پنهانی که بتو گفتم این را
بضمیر منیر لی غیرت فهمیدی پرده سوه یعنی حجاب
غفلت و رویی از دل تو مرتفع شد یا نه اگر هنوز
بخوبی حقیقت معرفت مراد رنیافته باشی باز بتو
ادب و دیش میکنم که خواهش من ترسکاری و بهبود

جادیدت

ارز و تو و اچی نشتو مو با ستر لیس توت پر ساد میاچ

ستپه پهنم گشته سید کیشی و چهنم تو

ارجن دیو بطریق ارادتمندان را رخ دم بطرف
شری مهاراج و سست به اشتاک نمسکار کرده عرض
میکند که ای ساسی نامی بتفضلات بینایات شما پرد

غفلت

غفلت ارض من زایل شده و سمرته یعنی آئینه گنیا
حاصل گردیده بدیای تو خوشحال و فارغبال شدم و
یہج سندی یعنی شکی و تو ہی در دل من نمائند است
برید که دهرم ختمی و حکم شماست مستند و آماده ام

سینجید و اچی

پدته سپه پنهانی

پتی هم و اسو و کوسی

بد کو تم رد و ده هر ششم

سمو او میوه مشروقی

سنجی بجانب اجاد در شیت میگوید که این سمو دینی
جواب و سوال شری کرشنه مهاراج و ارجن دیو که
من بکوش فهمیدم که از عجایب و غرایب حیرت افزا
و سر مخفی است که شنیدن آن جمیع دیوتاهاست
استماع نموده بتو بیان کردم

دینار بر باد چو باد	نیت گوی هم پریم
یوگم یوگیشتر است	ساخته است که بی تویم

بدیای بی انتهای شری دیاسه منیشتر حی مسموع نموده
این راز مخفی را که شری گشته بهاراج و این
با هم حسن حکم فرموده اند بشرح و بسط بر واضح
و مفصل بیان ساخته ام و عیان کرده ام در دل کنده

رازن سمیرت سمیرتی	سمواده میمه بدوتم
کیشوارز دینه یوه پونیم	هرشایمچه بهو روه

ای راجا در ترشت یا کرده این سمواد نیک که
از شری گشته بهاراج ارشاد با رجن دلو شده است
بسیار خوشوقت و خرسند هست و هر دم میثوم
تشیبه سمیرت سمیرتی

روپه متد توتم هری

آن دین

دینمیتو بهارازن	هرشایمچه پونه پونه
-----------------	--------------------

آن دیش روپ درشن شری گشته بهاراج ریاد
کرده نیک بجا طر آوده که آن درشن بی نهایت
از عجایبات و غرایبات بود مرا بسیار حیرت
و آرام دایمی هم حاصل و متوصل دارم

یتره یوگشوره گشوره	یتره پارتهو دتورده
تتره شری دیو پونیم	در وانی تی متی ممت

ای راجا در ترشت درجایی که یوگیشتر شری گشته بهاراج
و اسخا که ارجن دیو کما نذار بی نظیر است یقین کای حال
که در بهاراج و پنجه است و سمیت مستحکم یعنی فتح
و فیروزی و تدبیر صایب واقع است همین تحقیق
باید دانست و هنوز هم وقت و تراصلاح نیک

همین است که خود را جاد و ریودن در حدیث
 سراسر سادات شری گشته بهاراج شترن شو
 یعنی در پناه او و آری و با پاندان ترک خصوصیت
 سازد از خود در ضامن خسته و همه مال و دولت
 خود را بآنها داده که بانی خود و فرزندان خود را
 تمام شد ادبیای هر دهم از ترجمه متبر که

شری بهکوت کیتا جی که سمواد
 شری گشته بهاراج و ارجین پو
 است

سم پو رنم
 بر ضمیر منیر و خاطر خیر و انشور ان زمین و کامل خردن
 نادرن روشن و مبرهن تواند بود که سبق برین منشیان

بلاغتشان

بلاغتشان بهند و ستان وحدت بیان در بیان
 عرفان آیین ترجمه متبر که شری بهکوت کیتا جی که
 بیان کشیده بودند چون خطر امان مسایه کرده
 در توضیح مضامین تعاد و تملک حظه رسید از اینجا
 ترجمه حرفا بحرف لازم و متعین بود که تا وقت مطلب
 دشنوده نشود و مترجم مورد اعتراض حضرت باری
 عز همه نکرد و بنا بران با وجود تصور عقل و تدبیر
 میازمند و رکاه سرمدی منشی و یارام پندت عرفا
 المختص بخوشدل اشوک باشوک و فقره بغضه بلام
 و کاست بنایات بینایات شری گشته بهاراج
 که شریکشان و حامی و بادی کمر امان بادیه داری
 بآیین خوب و طریق مرغوب جوهر زواهر کلام مسرت آغاز

فاحت انجام معرفت و کنیان لفظا بلفظ و حرفا بحرف
ترجمه نموده درین درج درج است هرگاه در زبان
عبارت هو و خطا رفته باشد خورده گیرند که انسان
مشتق الانسان گفته اند باقی افضل عمیم لطف کریم
شری کر شده بهاراج تر حکایت سامی

در دعا و مطلب سر و بی

تفا و نیست

سم پو ر غم شوم

حقیقت علامات اعراب

بعد تمهید تمهید ایزد انا انکه علامات اعراب شکوکی
شری بهکوت گیتا جی بر سه فصل است **فصل اول** در کیفیت
حرکات و سکات عربیه **فصل دوم** در حقیقت علامات
ایجاد و هنر **فصل سوم** در زنا منهای اختراع تجدیدیه که
بالصورت اختراع با سدراک که دشت **فصل اول** در
حرکات و سکات عربیه اول فتح مروت و کسره
مروت و ضمه مروت که علامات شان مشهور بدین گونه که بجای
فتح در بالا علامت و بجای کسره در زیر و بجای ضمه در بالا
بگذارند بر هر لفظی از الفاظ شری گذارشته شد اینها را
حرکات ثلثه گویند و هر حرفی که ساکن ماند علامت سکون
بالایش به جمعیت حرکت چنانچه در عرب متصل است بدین شکل

داشته شد و صرف موقوف های هوز که متشکل بدین شکل است

• برفوق علامت است و دوم کسر خجری و فتح مقصوره و

ضم مقصوره که در عرب متشکل اند بدین صور که **شکل کسر خجری**

الفی کوتاه در زیر لفظ یا باشد و آن خاصه است که از آن خبر

یا کوتاه خوانده شود و چون که در اکثر الفاظ شاستری صوت نیمه

یا بتلفظ در آید و یا سجا کذاشته و برای دریا ریزیم مثل

الفی کوتاه که عبارت از کسر خجری است و در زیر یا گذاشته شد

مثال **تیگ و ابیاس و سنپاس و پیاس** و فتح مقصوره

هم مخصوص است یا که عین کسره است و در همه جا کسره را

اما شاذ و نادیده و نادر و او شود بقاعده عرب و بالایش

الفی کوتاه داشته شد مثال آن **دی و شلی و ری** باشد و ضم مقصوره

فقط بر او اطلاق کنند که از آن کوتاه تر خوانده شود و برمان

داد مدوله

و او مدوله نامیده اند چونکه در زبان شاستری دیگر

الفاظ در متوسط و بوضوح صوت صمه یافته شود و هرگاه

صمه بالایش میداشتم خواننده را اکثر نظر بر حرکات و

سکنت کم باشد لهذا بجای صمه صرف او قرار داده

بالایش صمه معکوسه که علامت کوتاه خواندن و او است

بدین صور **داشته شد تا خواننده را محسوس شود که صوت**

نیمه داد که فی الحقیقت صمه باشد از آن خواندن است و او سالم

نبیت نیمه و او مثل چو دلو و دو که کوتاه تر از او و او

سرور و سور و دور است دارد اما او مدوله سه آواز

یافته شد یکی آنکه بر حالت کوتاهی خود مانده مانند تو و چو

آنرا علامت داشتیم دوم آنکه در همین حالت کوتاهی خود

مشترک بفتح و صمه خوانده شود مثل شو که بمعنی شوهر باشد و چونکه

تفصیلا شود

که بمنی چون او باشد آنرا اعراب در بالا داشته شد و از سوم
ضمه خالص کوتاه در یقین و علامتش در ضمه مرکبه بدین قرار
قراریت چونکه در پیش اهل عرب فرس و اواخر
معروف بتلفظ چنانچه در مشهور معروف و ضرورتها
خوب در آید ضمه خالص بران قرار دهند و ضمه معروف بمانند
و در جایی که و او مجهول که ضمه خالص در آن یافته نشود
یا لفتحه یافته شود آنرا ضمه مجهول خوانند آن مانند کوش
و هوش و شور و کورست ما علامتش به تبعیت ضمه فتحه هم پیش
داشتیم بدین آیین و در الفاظی که دو و او مکرر چون طوس
و داود داشته شد بقاعده فرس یک و او در کتاب آمده
و ضمه مرکبه بهتر از اک بدین قرار **مقرر است** و یای و
که کسره خالص بران قرار گیرد و آنرا یای معروف نیز بمانند

و آن چون

و آن چون یای میری و فیری و شیر و پادشاهی باشد علامت
شد ختن آن در تحتش **که** داشته شد و یای نسبت که
کسره خالص بران اطلاق نشود و آنرا یای مجهول نیز گویند
و آن مانند گندی و کشمیری و فارسی باشد نشان
در زیر **است** و قاعده اهل عرب فرس چنان است
که نون را و اگر که جابجاء حرف علت که و او دلف و یا باشد بدین
تلفظ نمایند یعنی نیمه بخوانند و در اکثریه الفاظ شتری سالم
و درست خواندن اتفاق افتد اگر سالم خوانده شود در او را
و عبارت و مضامین معانی خلل افتد لهذا نوی که باین
و صد او را یقین با وجود تسکین و حرکت فتحه داشتیم
تا سالم خوانده شود و صورتش این است **و آن چون**
گوان و گنان و گنیان است **فصل دوم در تحقیق علامت**

و خلل عبارت نمی نهند

صورتش این است **و فصل سوم در علامات تجزیه قلمات**

با سه را که در ده چونکه در زبان شاستری بسیار جاها

را و همگانه نوعی صادر شود که هیچ حرکتی از حرکات مثلثه
و سکونی از سکانات بران ظاهر نمیشود چون ا و از همه طلب
لند ابالایش طای طلب علامت گذشته شد و حاصل که
چون بروی هیچ حرکتی و طلب ماند علامت و نشن وضع نمود
ان این باید داشت مثلش لفظ **درب** که بزبان کشمیری
نام کیا بی است و لفظ شتری است و دیگر در اشای صوت

شاستری آواز عین محسوس گردید و عین بقاعده عرب خارج
از ترکیب لفظ گذشته بر بالا علامت عین داشته شد مانند
دسته شود که بعد ازین حرف صوت عین خوانده شود
و در بسیار جا در آخر بدو لفظ آخر بخند مده خوانده شود

و صوت عین می برآید اگر عین مذکوره در املای آورد

صورت زیبائی الفاظ از وضع استخوان می افتد و لهذا

در کتابت نیاورده فتحه مده و ده را به تبعیت علامت داشت

و در تقلید الفاظ که های مختفی که در لفظ پوشیده باشد یافتند

عیاناً با با نوشته شد حالانکه کار از املای کتابت دور

اما سکت عبارت و وزن که بی آن واقع میشود دفع کرد

و پد سالم و صحیح خوانده شد تتمه دانای مطلق داتا و

شعای برحق شناسا که در کدام جا خطا و در که ام جا

الان مشتق من السهو و لیسان است و چه توان کرد و چه توان



203



264.0 182757



Perzsa O. 75.

Per 351

0.75.